ق - ب - در یک مقدمه / به فارسی

جلد شانزدهم

79/5/31

رساله در زکات

با افتادگی در آغاز نسخه و انجام.

نسخه کتاب ب و چاپ نشده

متعلق به آقای حسینی

/۷۰۰۰۰۰ ریال

[illegible]

ق - در بیع مقصد / بهاوسی   جلد شانزدهم

۷۹/۵/۳۱

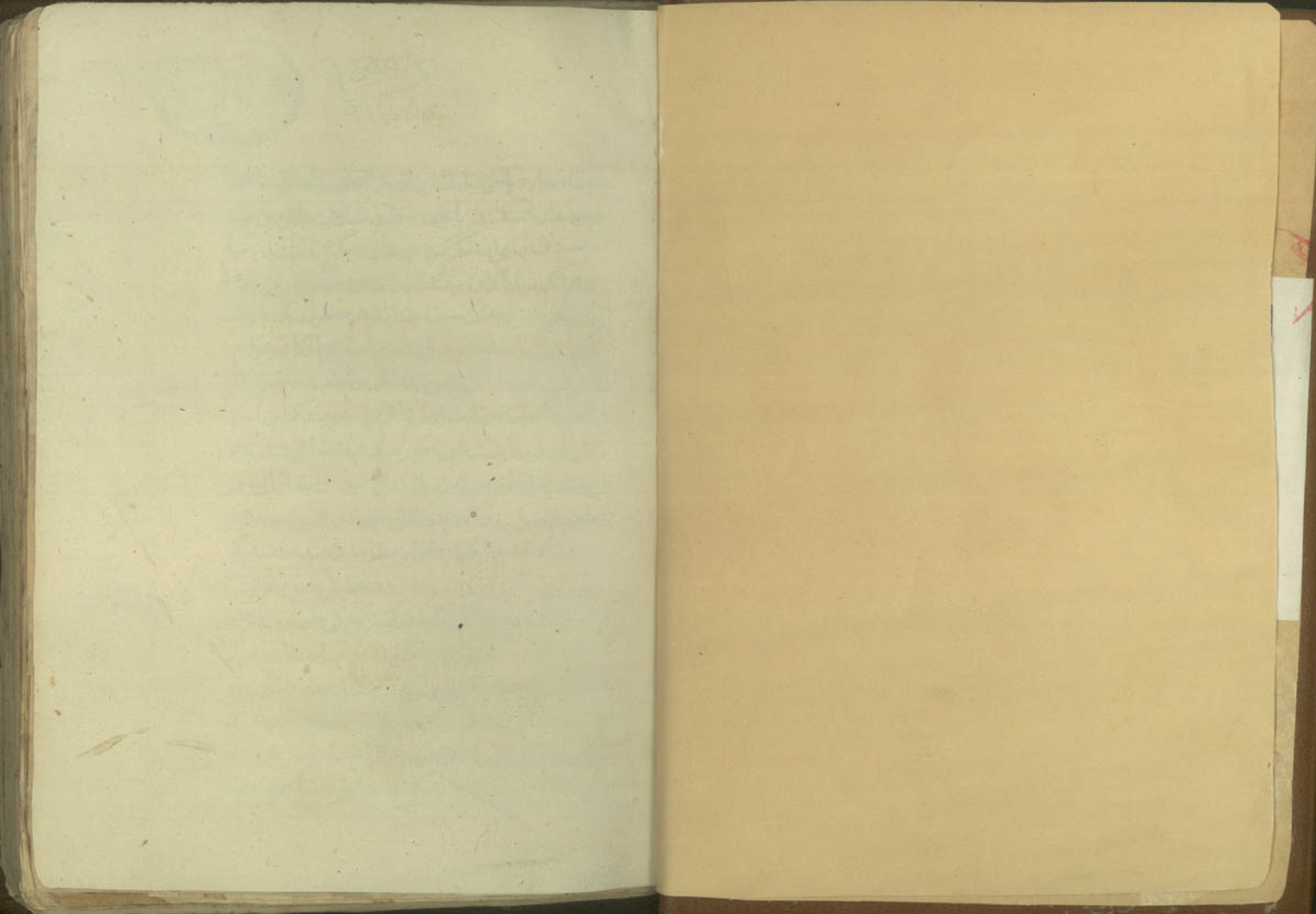
رساله در زکات

با افتادگی در آغاز نسخه و انجام.

نسخه کتاب و چاپ شده

متعلق به آقای حسینی

۷۰۰۰۰/ ریال



بایشان دارد یا خود تارک این فریضه عظیمه اند جرأت اظها
وجوب ان نمیکنند یا بجهت قلت مبالات بامر دین ترک
امر بمعروف ونهی از منکر کرده پروای دیگران ندارند یا
بتوهم انکه مبادا گمان برند که از برای خود میگویند از برای خدا
نیز نمیگویند وبعلت مضایقه از توهم حصول عار باکی از
تیقن دخول نار ندارند وباین اسباب بیچارگان عوام
یکسر از این نحو مسائل بیخبر شده اند واجابت ملتمس او لازم
ومتحتم واز عامه مهمات اولی واهم بود هرچند که این امر
خطیر در خور قابلیت این حقیر نبود بمقتضای وقت و
فرصت چند کلمه در این رساله درج نمود والله تعالی هو
الملهم للصواب والهادی الی ما یوجب الثواب وهو
حسبنا ونعم الوکیل واو را بر مقدمه وچند مقصد و
خاتمه مرتب گردانید مقدمه در تحقیق معنی زکوة و انچه
متعلق بانست بدانکه زکوة در لغت بمعنی طهارت وبمعنی
زیاده شدن ونمو کردن نیز امده ودر اصطلاح عبارتست
از حقی که واجب وثابت میشود در مالی که معتبر باشد در ثابت در
وجوب وثبوت ان حق رسیدن مال بحد نصاب و
مناسبت اینمعنی با معنی لغوی هرگاه که ماخوذ از معنی اول
[illegible] اینست که اداء زکوة منشأ طهارت

مال از خباثت و باعث طهارت نفس از بخل و دنائت است
چنانکه خدای عز و جل فرموده است خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ
وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا که ترجمهٔ ان اینست که اخذ کن و بگیر ای محمد
از مالهای ایشان صدقه را که پاک کردانی تو ایشان را و پاکیزه
سازی ایشان را بسبب ان صدقه و هرگاه از معنی دویم
که معنی زیاده شدن و نمو کردن است ماخوذ باشد مناسبت
ان با معنی لغوی اینکه اداء زکوة منشا زیادتی و برکت در مال
و باعث بهم رسیدن فضیلت کرم در نفس میشود چنانچه
ایات کریمهٔ بسیار و احادیث شریفهٔ بیشمار و تجربهٔ
اوضاع روزگار دلالت بران دارد خداوند عز و جل
در قران مجید میفرماید مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ
فِي سَبِيلِ اللهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ
سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللهُ
وَاسِعٌ عَلِيمٌ اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ
ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا اَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا اَذًى لَهُمْ اَجْرُهُمْ
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
که ترجمهٔ ظاهر ان اینکه مثل انکسانی یعنی مثل نفقه کردن
انکسانی که نفقه میکنند مالهای خود را در راه خدا چو
مثل دانه ایست که رویانیده است هفت خوشه را که

علیهم حمل کرده اند این حدیث را بر بعضی از وجوه ان چنانکه علامهٔ حلی رحمه الله تعالی
در کتاب تذکره میفرماید که اجماع و اتفاق کرده اند مسلمانان
همگی بر واجب بودن زکوة در جمیع عصرها و ان یکی از رکنهای
پنجگانهٔ اسلام است پس میفرماید که چون دانستی این معنی را
پس هر کس که انکار کند وجوب زکوة را از انکسی که متولد شده باشد
بر فطرت اسلام یعنی پدر و مادر او مسلمان باشند و میان
مسلمانان نشو و نما کرده باشد پس او مرتدی است که باید بکشند
او را بدون اینکه او را توبه دهند یعنی توبه از و مقبول نمیشود
و بسبب توبه از استحقاق قتل خلاصی نمیتواند یافت و در
هر صورت واجب القتل است و اگر مسلمان از فطرت نبوده
باشد بلکه مسلمان شده باشد بعد از انکه کافر بوده یعنی جدید
الاسلام باشد توبه میدهند او را سه مرتبه اگر علم بوجوب زکوة
بهم رسانیده باشد پس اگر توبه کرد و الا پس او مرتدی است که واجب
کشتن او یعنی جدید الاسلامی که منکر وجوب زکوة شود و شنیده
باشد که در دین اسلام زکوة واجب است تا سه مرتبه او را توبه میدهند
و بقتل نمیرسانند پس اگر بعد از ان تکرار انکار کند واجب القتل میشود
و توبه فایدهٔ باو ندارد پس میفرماید که اگر ان جدید الاسلام از انهائی
باشد که مخفی باشد وجوب زکوة بر او بسبب اینکه نشو و نما
کرده باشد در بیابانها و دور باشد از ابادانیها و قریب العهد

باشد باسلام یعنی بتازگی مسلمان شده باشد ودر جایی باشد
که اداب واحکام اسلام بانجا نرسیده باشد پس بفهمانند
باو وخاطرنشان او میکنند وجوب زکوة را وحکم بکفر او نمیکنند
تمام شد کلام علامه رحمه الله تعالی وچون ازین تفصیل اصیل معلوم
شد که هر مسلمان زاده که منع زکوة کند ومنکر وجوب ان باشد
مرتد فطریست وهر جدید الاسلامی که مدتی از اسلام او که
در ان مدت احکام دین را تواند اموخت گذشته باشد وقریب
العهد باسلام نباشد که باین سبب بی خبر از احکام تواند
بود ودر میان مسلمانان ونزدیک بابادانیها وشهرهای
ایشان که مطلع از قانون وطریقهٔ دین تواند شد میبوده باشد
اگر مانع زکوة ومنکر وجوب ان باشد مرتد ملی است وحکم
مرتد فطری چنانکه مشهور میان اصحاب ودر حدیث شریف
وارد شده اینست که حضرت فرموده اند فَاِنَّ امْرَأَتَهُ بَائِنَةٌ مِنْهُ
فَلَا تَقْرَبُهُ وَيُقَسَّمُ مَالُهُ عَلَى وَرَثَتِهِ وَتَعْتَدُّ امْرَأَتُهُ عِدَّةَ
الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا وَعَلَى الْإِمَامِ اَنْ يَقْتُلَهُ اِنْ اُتِيَ بِهِ
اِلَيْهِ وَلَا يَسْتَتِيبُهُ که حاصل معنی ان اینکه زن او باین است
ازو یعنی حکم زنی دارد که بطلاق باین که رجوعی در ان نیست
از شوهر جدا شده باشد پس نزدیک او نمیشود یا نزدیک او
نشود زن او وقسمت کرده میشود مال او بر وارثان او وعده

میداد

میداد زن او مانند عدهٔ زنی که متوفی شده ومرده باشد ازو
شوهر او وبر امام لازم است اینکه بکشد وبقتل رساند اورا
اگر بیاورند اورا بخدمت او وطلب توبه نمیکند ازو یعنی
وتوبه نمیدهند اورا ودر حدیث دیگر از حضرت امام محمد
باقر علیه السلم مرویست که بدرستی که مرتد از اسلام عزل کرده
وجدا کرده میشود ازو زن او وخورده نمیشود ذبیحهٔ او و
توبه داده میشود ان مرتد سه مرتبه پس اگر رجوع کند والا
میکشند اورا واینست حکم مرتد ملی واین حدیث محمولست
بران چنانکه شیخ صدوق رحمه الله بان تصریح فرموده
پس معلوم شد که منکر وجوب زکوة هرگاه مسلمان زاده باشد
زن او بر او حرام میشود وبعد از چهار ماه وده روز که عدهٔ
وفاتست چون از ارتداد او بگذرد ان زن شوهر بدیگری
میتواند کرد بدون احتیاج بطلاقی واگر بعد از این معنی
در ان زن تصرف کند زنا وفرزندی که بهم رسد حرام زاده و
ولد الزنا خواهد بود واختیار تصرف کردن در اموالش را
ندارد واختیار انها با ورثهٔ اوست بهر مصرفی که خواهند
بدون اذن ورضای او صرف میکنند بعد از تقسیم انها
در میان خود وحیوانی که او ذبح کند گوشت ان حرام وپوست
ان میته ونجس است وبدن او مثل بدن کفار نجس است وبا او برطوبت

ملاقات کردن جایز نیست و داخل مساجد نمیتواند شد و اگر
بمیرد بر جنازهٔ او حاضر نباید شد و تغسیل و تکفین و نماز
بر او نباید کرد و در قبرستان مسلمانان او را دفن نباید
نمیتوان نمود و همهٔ احکام کفار در او جاریست و مطلقا
حرمتی از حرمتهای اسلام از برای او باقی نمیماند و از کافر
اصلی بدتر و پلیدتر است زیرا که کافر اصلی در همه وقت واجب
القتل نمیباشد و او در هر صورتی واجب القتل است و
کافر اصلی هرگاه از کفر توبه کند و اسلام اختیار کند مسلمان
و پاک میشود و او هرگز پاک نمیشود و توبه فایده باو نداردو
هرگز حکم مسلمانان بهم نمیرساند و هرگاه ان منکر وجوب زکوة
مسلمان ملی و جدید الاسلام باشد زن او را از و جدا میکنند
و ذبیحهٔ او را نمیخورند و مانند کفار نجس میشود و لیکن بمجرد
همین زن او شوهر نمیکنند و از اسلام او نا امید نمیشوند
و مالش را بر وارث قسمت نمیکنند و قتل او واجب نمیشود
تا انکه سه مرتبه او را توبه دهند و اگر در مرتبهٔ سیم باز توبه را
بشکند انگاه همهٔ ان احکام که برای مرتد فطری مذکور شد
برای او نیز ثابت میشود اَعَاذَنَا اللّٰهُ تَعَالَی وَجَمِیعَ المؤمنین
مِنْ ذٰلِكَ بِعِصْمَتِهِ و بدانکه روایت کرده است شیخ صدوق
محمد بن بابویه قمی رحمه الله تعالی در کتاب فقیه بسند صحیح

بنا بر مشهور [illegible]

از عبد الله بن سنان از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که فرمود که
خدای عز و جل فرض و واجب کرده است زکوة را همچنانکه
فرض و واجب کرده است نماز را پس اگر اینکه مردی برداره
زکوة را پس بدهد انرا اشکارا و علانیه نمیباشد در ان هیچ
عیبی و این برای انست که بدرستی که خدای عز و جل فرض
کرده است برای فقرا در مالهای اغنیا انچه را که اکتفا میکرده
باشند بان و کافی باشد برای ایشان و اگر چنانکه میدانست
که انچه را که فرض فرموده است برای ایشان کافی نبود ایشانرا
هر اینه زیاده میکرد ایشانرا یعنی زیاده از ان مقرر میفرمود
و امده نمیشوند فقرا یعنی بر سر ایشان نمی اید در جملهٔ انچه
امده شده اند و بر سر ایشان امده است مگر بسبب منع کردن
انکسانی که منع کرده اند از ایشان حقوق ایشانرا نه از جهت
فریضه یعنی هر تعبی و محنتی و تنگی و مشقتی که بر سر فقرا می اید
نیست مگر بسبب منع زکوتی که اغنیا از ایشان میکنند
و حقوق ایشانرا با ایشان نمیرسانند و اگر نه خداوند
عز و جل بقدر احتیاج ایشان که اصلا تعبی نکشند و
برفاه حال زندگانی کذرانند مقرر فرموده است چنانکه
روایت کرده است ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله
از ابی بصیر در اخر حدیثی که بخدمت ابی عبد الله علیه السلم

برای ایشان

حضرت

عرض کرده است که عیسی بن اعین شخص محتاجی را بعلت آنکه دیده بود
او را که گوشت و خرما برای عیال خود خریده بوده است از زکوة منع
کرد گفته است که پس گذاشت حضرت علیه السلام دست مبارک خود را
بر پیشانی خود ساعتی پس سر بر داشت پس فرموده که بدرستی که خدای
تبارک و تعالی نظر کرده است در اموال اغنیا پس نظر کرده است
در احوال فقرا پس قرار داده است در مالهای اغنیا آنچه را که
اکتفا میکرده باشند فقرا بآن و اگر کافی نمیبود ایشان را هر آینه
زیاده میکرد برای ایشان بلکه میدهند فقیر را آنچه بخورد و
بیاشامد و بپوشد و زن بگیرد و تصدق کند و حج کند یعنی
آنقدر از زکوة بفقرا میتوان داد که امور زندگانی ایشان
بخوبی تواند گذشت و کار دنیا و دین ایشان براه تواند رفت
زیرا که حق تعالی برای ایشان آنقدر مقرر فرموده است که
برای اینمطالب همه کافیست و روایت کرده است شیخ
صدوق محمد بن بابویه قمی رحمه الله در کتاب فقیه از زراره و محمد
بن مسلم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام در آخر حدیثی که گفت زراره که گفتم
من پس اگر گنجایش نداشته باشد ایشان را صدقات یعنی اگر
صدقات بهمه فقرا نرسد چه باید کرد گفت پس فرموده آنحضرت
که بدرستی که خدای عز و جل فرض کرده است برای فقرا در
مال اغنیا آنچه را که گنجایش داشته باشد ایشان را و اگر میدانست

فرض دیگر دوم

فرض دیگر دوم

که آن

فرض دیگر اهل کتاب سوم

ایشان
که آن گنجایش نخواهد داشت ایشان را هر آینه زیاده میکرد برای
بدرستی که ایشان آمده نشده اند یعنی تعب نکشیده اند
از جانب فریضه خدای و لیکن آمده شده اند و تعب کشیده اند
از منع کردن کسی که باز داشته است حق ایشان را از آنچه فرض
کرده است خدا برای ایشان و اگر آنکه مردم ادا کنند حقهای
ایشان را هر آینه خواهند بود عیش کنند کان بخیر و خوبی و
بر اهل بصیرت مخفی نیست که در قانون عدل الهی مقرر است
که از هر کس تعبی و آزاری و آسیبی بدیگری برسد خصوصا
بمؤمنان خداوند قوی عزیز در روز رستخیز باز خواست تمامی
آنها را خواهد فرمود و بقدر سنگینی ذره حق احدی را باقی
نخواهد گذاشت پس وای بر حال اغنیا از این رهگذر و خاک
تیره شان بر سر آیا در روز محشر و هنگام عرض اکبر از عهده
کدام یک بیرون توانند آمد جواب اطفال یتیم تشنه ایشان را
چه خواهند گفت و بیچاره بکدام تدبیر خس و خاشاک این
تقصیر را از ساحت احوال خود توانند رفت از عهده خون
فقیرانی که بر سر راهها و کنج خرابها و دیده بزاری و خواری تمام مردند
و گوشت و استخوان ایشان را سباع و هوام خوردند نه
کسی در هنگام مردن بدرد دل ایشان رسید و نه کسی
در وقت جان سپردن از حاجت ایشان پرسید نه کسی

ایشانرا غسل داد ونه کسی برایشان نماز کزارد چکونه بیرون
توانند امد نه انکه زنان معطله مانده ایشان که نه شوهر
توانند کرد ونه بربیکسی صبر توانند نمود چه خواهد بود تلافی
دیدهای کریان وبدنهای عریان طفلان بی پدر ومادر را
که خواهد نمود در یکی از دهات مشهوره کلپایکان چند برادر
صالح بودند وهریك را جمعی از عیال واطفال که مجموع ایشان
قریب به بیست نفر میشدند بود وان برادران بسببی از
اسباب از پا افتاده وسالها بود که شل شده بودند در
قحطی وتنکی که در دو سه سال قبل این بهم رسیده بود مذکور
میشد که هریك از ایشان که از کرسنکی میمردند دیکران از
اضطرار کوشت او را میخوردند تا همکی باین منهاج بطرف
شده واحدی از ایشان باخبر نشده بود فسبحان الله
مَا أَجْرَءَ الْأَغْنِيَاءَ عَلَى الْفَسَادِ وَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ
وایضا روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام اینکه
انحضرت فرمود وضع نشده ومقرر نکردیده است زکوة
مکر از جهت ازمایش اغنیا ومکر از برای معونت فقرا
واکر چنانکه مردمان ادا کنند زکوة مالهای خود را باقی نماند
هیچ فقیری محتاج وهر اینه مستغنی خواهد شد بانچه
فرض کرده است خدای وبدرستی که مردم فقیر نشده اند

الأَغْنِيَاءَ

ومحتاج

ومحتاج نکردیده وکرسنه نشده وعریان نکردیده اند مکر بسبب
کناهان اغنیا وسزاوار است برخدای تبارك وتعالی اینکه منع
کند وبازدارد رحمت خود را هرکه را منع کند وبازدارد حق خدا را
در مالش وقسم میخورم بانکسی که خلق کرده است خلق را وبهن
کرده است رزق را که ضائع ونابود نشده است هیچ مالی در دریا یا زمین
در بیابانی مکر بسبب ترك زکوة وبدرستی که محبوب ترین مردم بسوی
خدا سخی ترین ایشانست از روی کف یعنی کسیست که دست
او سخی تر باشد وسخی ترین مردم کسیست که ادا کند زکوة مال خود را
وبخل نکند بر مؤمنان بانچه فرض کرده است خدای برای ایشان
از مال او ومستور نماند که انچه این حدیث شریف بران اشتمال
دارد ومؤکد بقسم نیز شده است وبسیاری از احادیث بران دلالت
میکنند که هیچ مالی در هیچ جایی از جاهای عالم تلف وضائع
نمیشود مکر بسبب منع زکوة شاهد صدق نیست براینکه مانع
زکوة از حلیه ایمان عاری واز نسبت اسلام بخود در صدد اظهار
بیزار نیست زیرا که محبت مال جبلی وذاتی همه طبعهاست
خصوصا طبایع دنیاداران واغنیا وهیچ نفسی از بر وفاجر و
مؤمن وکافر نیست که بقدر مقدور مال ومتاع خود را از تلف
وضیاع حفظ نمیکرده باشد حتی انکه اغنیا مبلغهای خطیر
صرف ظلمه ومتسلطین میکنند بجهت حفظ مال باکه

کشاده در

اثنی عشر

مدعی اسلام و ایمان خدای عز و جل و پیغمبر مرسل و امامان
علیهم الصلوة والسلام را در انچه میفرمایند راست گو و صادق دانسته
باشد البته بنهایت اهتمام و سعی در دادن زکوة قطع نظر از اطاعت
و فرمان برداری و توقع ثواب و رهایی یافتن از عقاب بلکه رسیدن
بجهت خصوص حفظ مال مینمود بلکه زبان حال و منادیان
افعال او باواز بلند تکذیب خدا و رسول میکنند چه معلوم است
که زکوة واجب هر شخصی بمراتب شتی کمتر از ان مبلغهای
خطیر و مالهای کثیر است که دنیا داران بکار صرف هر ظالم
جبار بتوهم اقتدار او بر حفظ اموال و عقار خود میکنند و مکرر
دیده و می بینند که هیچ کار از و متمشی نتواند شد و بر تقدیری که
حفظ انها از دزدان و متغلبان تواند کرد و بکند یقین او
حاصل است که حفظ انها از سائر افات مثل سوختن و غرق
شدن و مردن و تلف شدن و امثال انها نتواند کرد و مع هذا
هرگز دست ازین خیال بر نمیدارد و همواره همت خود را بر ان
بر نهج کمال میگمارد و در مدت عمر خود یکبار هر چند بطریق
امتحان باشد بفکر دادن زکوة نیفتاده و نخواهد افتاد
پس میباید که جزم بدروغ بودن ایات کریمه و احادیث
شریفه العیاذ بالله کرده باشد و اصلا احتمال راستی در انها
قرار ندهد و مصدق اینمقال و مبین اینحال است انچه روایت

کرده است

کرده است شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی رضی الله عنه در کتاب فقیه
از ابی بصیر از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود که هر که منع کند
قیراطی را از زکوة پس نیست ان شخص مؤمن و نه مسلمان و ان قول خدای
عز و جل است که حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ
لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ و ایضا روایت کرده است از ابی بصیر
از حضرت ابی عبدالله علیه السلام اینکه انحضرت فرمود که هر که منع کند
قیراطی را از زکوة پس نیست انشخص مؤمن و نه مسلمان و در خواست
خواهد کرد باز گشتن را یعنی رجوع کردن بدنیا را در نزد مرگ
و ان قول خدای عز و جل است که حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ
قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ و ترجمه ایه کریمه
در اینمقام اینست که تا اینکه هرگاه بیاید یکی از ایشان را مرگ گوید که
ای پروردگار من بازگردان مرا و مکرر کند این کلمه را یا انکه گوید
که ای پروردگار من و بعد از خطاب بحضرت رب الارباب از
غایت دهشت و اضطراب متوجه ملائکه عذاب شده گوید
باز گردانید مرا ای قبض کنندگان ارواح یعنی بدنیا شاید که بکنم
عمل شایسته در انچه ترک کرده و واگذاشته ام از مال که زکوة
انرا بدهم و در راه خدا انرا انفاق نمایم و قیراط چنانکه بعد ازین
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی نصف عشر دینار یعنی
بیست یک اشرفی است و چنانکه اصحاب ما علیهم الرحمة والرضوان

وغیر ایشان تصریح کرده اند قیمت اشرفی در انزمان ده درهم بوده
که مبلغ ششصد و سی دینار تبریزی بوده باشد پس قیراط بنابر این
مبلغ سی و یک دینار و نیم تبریزی خواهد بود و هرگاه بسبب منع
کردن این قدر قلیل حال بدین منوال بوده باشد پس چگونه خواهد
بود حال کسی که در تمام ایام حیوة با وجود اموال بسیار هرگز
زکوة ندهد و چه بسیار نیکو میفرمود یکی از اجلهٔ سادات
تغمده الله تعالی برحمته که مانع حقوق الهی چگونه گمان اسلام بخود
تواند برد و بچه نحو ادعاء ایمان تواند نمود و حال آنکه اعتماد او
بخداوند عالمیان و بجمیع پیغمبران و همهٔ مؤمنان بقدر اعتماد
او بهندوی کافری نیست تبیین اینمقال و تفصیل این اجمال
که ایشان میفرمودند آنکه بسیار میباشد که شخصی مدت
چهل سال یا پنجاه سال یا بیشتر عمر و جوانی خود را صرف تحصیل
مال میکند و بسفرهای خطرناک مانند سفر هند و امثال
ان میرود و در مدت متمادی متحمل شداید غربت و اهوال ان
و زحمتهای دریا و بیابان میشود و اگر ان قدری که منظور
اوست برای او حاصل شود و بوطن خود مراجعت کند نهایت
تشویش و اضطراب بخیال تطرق حوادث از دزدان و متغلبان
بلکه از خویشان و فرزندان بهم میرساند و شب و روز در فکر
و تدبیر اینمعنی میباشد و بسا باشد که چون شبهای دراز را

بایں

باین خیال بصبح میرساند در نصف شبی بخاطر او رسد که فلان هندو
معاملهٔ بسیار میکند و اعتباری دارد باین سبب نهایت
سرور و خوشحالی باو روی مینماید بحدی که خواب و آرامی که
مدتها بود که از تشویش و اضطراب ازو کناره جسته بود در ان
هنگام از کمال فرح و خوشحالی کناره میجوید و دم بدم و ساعت
بساعت تفتیش طلوع صبح کرده و صبح شده یا نشده باشد که
دو رکعت نماز بسیار مختصری میکند و بسا باشد که رکوع
و سجود و واجبات از ابعد اقل مجزی بعمل نیاورد و در تمام
ان احوال خیال او متوجه ان هندو است و بعد از نماز چنا
شب گیر و مباکرهٔ بلد بحجرهٔ ان هندو میکند و در انوقت ان
هندو مشغول بت پرستی و آب بازیست و تا هنگام چاشت
با کمال خفت و مذلت بر در حجرهٔ با کثافت ان ملعون می‌نشیند
و چون ان هندو حاضر شود با نهایت ادب هرچند میداند
که در شریعت مطهره جایز نیست سلام باو میکند و بسا باشد
که جواب سلام او را نگوید و انواع تملقات و چاپلوسیها
میکند و اقسام درشتیها و بدعبوسیها ازوی بیند تا
انکه او را راضی میکند که تمام ما یعرف خود را که گاه هست که
چندین هزار تومانست از نقود باو داده نوشتهٔ نجسی
بخط پلیدی که هیچکس نمیتواند خواند بی شاهدی و بدون

ضامنی از و ما میگیرد و چندان شکر گزاری او میکنند که هرگز
در مدت عمر خود نسبت بخداوند عالمیان جلت عظمته بعمل
نیاورده باشند و بنحوی اسوده دل و مطمئن خاطر میشوند که
زیاده از ان تصور نتوان کرد و حال انکه مکرر دیده و شنیده است
که هندوان کافر هست که در ایام حیوة خود باصطلاح تجار دوالی
شده اند و تمامی اموال مردم که در نزد ایشان بوده سوخته است
چنانکه سعی کرده اند دیناری از ایشان بعمل نیامده و میدانند
که اگر بمیرند وارثی ندارند که از و چیزی توان گرفت و اگر تلف
کنند هیچ عوضی را مالك نیستند که بتخواه ان تواند شد
و انتفاعی که در معاملات ایشان میباشد زیاده از ده نیم
نیست و غالب انست که بقدر ده ربع میباشد و خداوند
عالمیان تعالی شانه سندی مثل قران مجید نوشته و
چندین ایات مرابحه در انجا قرار داده در یکجا فرموده است که
مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا یعنی هرکس بیاورد حسنه را
پس از برای اوست بهتری از ان و در جای دیگر زیاده کرده
فرموده است مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا یعنی
هرکس بیاورد حسنه را پس از برای اوست ده برابر ان و دیگر
باره زیاده کرده فرموده است مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ
قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً یعنی کیست

انکسی

انکسی که قرض دهد خدا را قرضی نیکو پس مضاعف گرداند انرا
از برای او اضعافی بسیار و اکتفا بهمین نفرموده ضامن
صیانت و نگاه داری اوشده چنانکه در حدیث وارد شده
که حَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ یعنی در حصار محکم حفظ الهی در اورید
همهٔ مالهای خود را بوسیلهٔ دادن زکوة و متکفل کفایت
کافهٔ مهمات و قضای جمیع حاجات دنیا و اخرت او گردیده
چنانکه فرموده است وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ
يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ یعنی و هرکس پرهیزکاری خدای
کند و بترسد از خدا که ادای زکوة بجا اورد وعدهٔ انست بگرداند
و قرار دهد خدای از برای او جای بیرون شدنی که هرگز
در هیچ ورطهٔ نیفتد و در هیچ امری معطل نماند و خلاصی
دهد او را از اندوه دنیا و اخرت و از غمرات موت و شدائد
روز قیامت و روزی دهد او را از جائی که گمان نداشته
باشد یعنی بخاطرش نمیرسیده باشد و فرموده است وَ
مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا یعنی و هرکس که پرهیزکاری
خدا کند و از خدای بترسد بگرداند و قرار دهد خدای از برای
او از کار او یسر و اسانی را که هرگز هیچ کاری بر او دشوار
نشود و بسبب تقوی خدای امر دنیا و اخرت او را بر و
سهل سازد و فرموده است وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ

همهٔ اموال

سیئاته ویعظم له اجرا یعنی وهرکس بپرهیزد وبترسد از خدای
بپوشد خدای از او بدیهای اورا وبزرگ سازد وعظیم کرداند
برای او مزد اورا یعنی اورا مزد بیحساب دهد وجملا چنانکه
کذشت فرموده است ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون
یعنی هیچ ترسی وبیمی بر ایشان نیست ونیستند ایشان که
اندوهکین ومحزون شوند واز برای جمعیت خاطر اوستید
ابرار بلکه صد وبیست وچهار هزار پیغمبر بزرکوار خود را ضامن
وهمه ملائکه مقربان وعامه مؤمنان انس وجان را از عهد آدم
تا اخر زمان شاهدان سند کردانیده وچیز بسیار قلیلی
از بعضی از انچه خود ببنده خود عطا فرموده است قرض خواسته
وان بنده بیحیا اعتبار نکرده نمیدهد ببین تفاوت ره از کجاست
تا بکجا، واین قلیل البضاعه هیچ مستبعد نمیداند که این کریمه
ویل للمشرکین الذین لا یؤتون الزکوة وهم بالاخرة
هم کافرون که ترجمه ظاهران اینست که ویل از برای مشرکانیست
که نمیدهند زکوة را وحال انکه ایشان باخرت ایشانند کافران
اشاره بامثال الجماعت نیز باشد چنانکه توصیف مشرکین بموصول
وتقدیم لفظ بالاخرة بر کافرون شاید اشعار بران داشته باشد
والله یعلم در عقاب تارك زکوة حق تعالی در قران مجید میفرماید
والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله

فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی
بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم
لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون یعنی وانکسانی که کنج میکنند
وذخیره میکنند طلا ونقره را وانفاق نمیکنند انها را در راه
خدای پس مژدکانی وبشارت ده ایشانرا بعذابی دردناك
در روزی که بتابند وکرم کنند انها را در اتش جهنم پس داغ کنند
بانها پیشانیهای ایشان وپهلوهای ایشانرا وبکویند

ایشان وپشتهای ص

که اینست عقوبت انچه کنج کذاشتید وذخیره کرده بودید برای
نفسهای خود پس بچشید وبال انچه را که بودید شما ذخیره
میکردید وکنج میکذاشتید ودر جای دیکر میفرماید ولا
یحسبن الذین یبخلون بما اتاهم الله من فضله هو
خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم
القیمة یعنی وباید که نپندارند وکمان نکنند البته انکسانی که
بخل میورزند بانچه عطا فرموده است ایشانرا خدای از فضل
خود کمان بخل خیر است از برای ایشان بلکه ان شر است برای
ایشان زود زود طوق کرده میشوند یعنی طوق کردن ایشان
خواهند کرد انچه را که بخل ورزیده اند بان در روز قیامت چنانکه
در حدیث وارد شده که هرکه را حق تعالی مالی عطا فرموده وانکس
بجهت بخل زکوة انرا نداد در روز قیامت انمال را بصورت ماری

کرده‌اند که از بسیاری زهر موی سر آن نمانده باشد و دو نقطه
سیاه بر بالای چشمهای وی باشد و چنین ماری اکربلیة
مارهاست بر گردن او طوق کرده باشند و آن مار هر دو کناره
دوی و دهن او را در دهن گیرد و زبان بر زنخش او گشوده
گوید من اموال توام که در دنیا بان فخر میکردی و تکبر میکردی بر
درویشان و روایت کرده است ثقة الاسلام در کافی بسندی
حسن از محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم حضرت ابی عبد الله
علیه السلم را از معنی قول خدای عز و جل که سَیُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا
بِهِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ پس فرمود ای محمد هیچ احدی نیست که منع کند
از زکوة مال خود چیزی را مگر آنکه میگرداند خدای عز و جل آن چیز را
در روز قیامت اژدهایی از آتش در حالتی که طوق کرده شده
باشد در گردن او که میگزد و بدندان میگیرد از گوشت او تا اینکه
فارغ شود از حساب پس فرمود که و آنست قول خدای عز و جل
سَیُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ میخواهد خدا آن چیز را که
بخل ورزیده‌اند بان از زکوة و روایت کرده است بسندی صحیح
از ابی حمزه از حضرت ابی جعفر علیه السلم که فرمود که یافتیم ما در کتاب
علی علیه السلم که فرمود رسول خدای صلی الله علیه و آله که هرگاه
منع کرده شود زکوة منع کند و باز دارد زمین برکتهای خود را
و روایت کرده است بسندی حسن از عبید بن زراده

که

که گفت شنیدم حضرت ابا عبد الله علیه السلم را که میفرمود که هیچ
مؤمنی نیست که منع کند و باز دارد درهمی را از حقی مگر آنکه انفاق
و صرف کند دو درهم را در غیر حقش و هیچ مردی نیست که
منع کند و باز دارد حقی را از مال خود مگر آنکه طوق کند او را خدای
عز و جل بسبب آن ماری را از آتش در روز قیامت و روایت
کرده است بسندی صحیح از رفاعة بن موسی که او شنیده است
حضرت ابا عبد الله علیه السلم را که میفرمود که فرض نکرده است
خدای بر این امت چیزی را که شدیدتر و سخت‌تر باشد بر ایشان
از زکوة و در آن هلاک میشوند عامهٔ ایشان یعنی بسبب
ندادن زکوة همهٔ این امت مستحق عذاب جهنم و هلاک ابدی
میشوند و روایت کرده است شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی
از حوزه بسندی حسن از حضرت ابی عبد الله علیه السلم اینکه فرمود
آنحضرت که نیست هیچ صاحب مال طلا یا نقره که منع میکرده
باشد زکوة مالش را مگر آنکه حبس کند او را خدای در روز قیامت
لغزنده ص در بیابان قاع قرقر یعنی در بیابان هموار که آبادانی و گیاهی
نداشته باشد و مسلط کرده‌اند بر او شجاع اقرع را یعنی مار
بسیار جهنده چابکی پر زهری را که از بسیاری زهر موی
سرش ریخته باشد که اراده میکند و قصد میکند آن مار او را
و او کناره میجوید و میگریزد از آن پس چون دید که او خلاصی

نمیتواند یافت متمکن میسازد انرا از دست خود یعنی دست
بدهن او میدهد پس میخاید و درهم میشکند انرا همچنانکه خاییده
و درهم شکسته میکرده پس میکرده طوقی در گردن
او و انست قول خدای عز و جل که سَیُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ
یَوْمَ الْقِیٰمَةِ و نیست هیچ صاحب مال شتر یا گاو یا گوسفندی
که منع میکرده باشد زکوة مالش مگر انکه حبس کند خدای در روز
قیامت در بیابان قاع قرقری که پایمال میکند او را هر صاحب
ظلفی بظلف خود یعنی هر حیوان شکافته سمی بسم خود و میگزند
و بدندان میگیرند هر صاحب نابی بناب خود یعنی هر حیوان
درنده و نیست هیچ صاحب مال درخت خرما یا درخت انگور
یا زراعتی که منع میکرده باشد زکوة‌ش را مگر انکه طوق کند او را
خدای عز و جل ریعهٔ زمینش را تا هفت طبقهٔ زمین تا روز قیامت
و ریعه بکسر راء بالای زمین و بلندیهای انرا گویند و روایت
کرده است ابا ایوب بن راشد از حضرت ابی عبد الله علیه السلم
اینکه انحضرت فرمود که منع کنندهٔ زکوة طوق کرده میشود
بماری که موی سران از بسیاری زهر ریخته باشد که میخورد
ان مار از مغز سر او و انست قول خدای عز و جل سَیُطَوَّقُونَ
مَا بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ و روایت کرده است بسندی صحیح
از معروف بن خربوذ از حضرت ابی جعفر علیه السلم که فرمود بدرستی

که

که خدای تبارک و تعالی قرین گردانیده است زکوة را بنماز پس فرموده است
اَقِیمُوا الصَّلٰوةَ وَ اٰتُوا الزَّکٰوةَ یعنی بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را
پس هر کس برپای دارد نماز را و ندهد زکوة را پس گویا او برپای نداشته است
نماز را و روایت کرده است کلینی رحمه الله در کافی بسندی حسن
از ابی بصیر که گفت بودیم ما نزد حضرت ابی عبد الله علیه السلم و با ما بودند
بعضی صاحبان مالها پس ذکر کردند ایشان زکوة را پس فرمود
حضرت ابو عبد الله علیه السلم که بدرستی که زکوة نیست ان که حمد کرده
و ثنا گفته شود صاحب ان نیست ان مگر چیز ظاهری که محقون و
محفوظ نمیشود مگر بسبب ان خون او و نامیده نمیشود مگر
بسبب ان مسلمان و اگر ادا نکند انرا قبول کرده نمیشود برای
او هیچ نمازی یعنی زکوة چیزیست که اگر انرا ادا نکند مسلمان
نخواهد بود و خون او محفوظ نخواهد ماند و نمازی از و مقبول
نخواهد شد و انشخص داخل مسلمانان محسوب نخواهد شد
و از انجملهٔ کارها نیست که صاحبش توقع ثنا گفتن و مدح کردن
تواند داشت و بدرستی که بر شماست در مالهای شما غیر از زکوة
پس بیان بعضی از تصدقات و غیر انرا میفرمایند و ازین حدیث
شریف و از بسیاری از احادیث شریفهٔ دیگر معلوم میشود
که ترک کنندهٔ زکوة هر چند که ترک انرا حلال نداند هیچ نمازی در
نامهٔ عمل او ثبت نمیشود و در حکم کسیست که در مدت عمر خود

نمازی نکرده باشد وحال انکه وارد شده است در روایات شریفه
که اول چیزی که نظر در ان میکنند وبر نیک وبد ان میرسند در
روز حساب نماز است پس اگر ان مقبول درگاه الهی شود سایر
عملهای ان بنده مقبول خواهد شد واگر انرا رد فرماید دیگر
نظر در سایر عملهای ان بنده نخواهد فرمود وانها بدرجه قبول
نخواهد رسید هرچند درست بعمل اورده باشد انهارا و
هرگاه چنین باشد والبته چنین است پس ترک کننده زکوة قطع
نظر از انچه سابقا مذکور شد چه چیز او بنده وبرای چه مطلبی
زنده است وبچه امید میمیرد وچرا ماتم دنیا واخرت خود را
نمیگیرد زکوة را اصلا نداده ونمازی که کرده است تمامی انرا
بباد داده وسائر عملها از روزه وحج وغیر انها هبا شده و
انچه دارد از حطام دنیا فنا شده نه دنیا دارد ونه اخرت ونه
ارام می بیند ونه راحت خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ
الْمُبِينُ وبدانکه روایت شده است از حضرت ابی عبدالله علیه السلام
که انحضرت فرمود که چون نازل شد این ایه که مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ
فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا گفت رسول خدای صلی الله علیه واله ای پروردگار
من زیاده کن مرا یعنی زیاده بده مرا پس نازل ساخت خدای سبحانه
مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا پس گفت رسول خدای
صلی الله علیه واله که ای پروردگار من زیاده کن مرا یعنی زیاده

از انچه عطا فرموده عطا فرما بمن پس نازل گردانید خدای عز وجل
مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا
كَثِيرَةً وکثیر در نزد خدای احصا کرده نمیشود یعنی چیزی که خداوند
جلیل عظیم انرا کثیر وبسیار شمرده باشد در حساب وشمار
درنتواند امد ودر ترجمه هر سه ایه قبل الذین مذکور شد ومخفی نماند
که تمام ایه اخیره اینست که مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا
فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ وترجمه ظاهر ان اینکه کیست انکسی که قرض دهد خدا را
قرضی نیکو پس مضاعف وزیاده بر زیاده گرداند خدا انرا از برایش
واضعاف بسیار وخدا قبض میکند وتنگ میگرداند روزی را
بر هر که مصلحت داند وبسط میفرماید وگشاده میگرداند روزی را
برای هر که حکمت اقتضا کند وبسوی او نه بسوی غیر او بازگردانیده
خواهید شد شما بندگان وهر یک فراخور اعمال جزا خواهید
یافت مرویست که بعد از نزول این ایه حضرت رسول صلی الله
علیه واله فرمود که حق تعالی روز قیامت ببعضی از بندگان گوید
که ای بنده من از تو طعام خواستم ندادی واز تو اب طلبیدم
امتناع کردی واز تو جامه طلب کردم ندادی بنده گوید بار خدایا
این کجا بود گوید فلان بنده من گرسنه بود از تو طعام خواست و
فلان برهنه از تو جامه طلب کرد وفلان تشنه اب خواست محروم

کردانیدی قسم بجلال خودم که امروز فضل خود را از تو باز کیرم چنانکه
تو از ایشان باز کرفتی و بر هیچ عاقل هوشمندی اکر در سیاق
این کریمه تامل کند مخفی نخواهد ماند که چندان مبالغه و تاکید
و تشدید و تهدید در ان هست که زیاده از ان کنجایش نتواند
داشت. و اکر بعضی از انها اشاره شود خالی از فایده نخواهد
بود بدانکه مراد از قرض حسن در این ایه چنانکه مفسران کفته اند
یا خصوص زکوة و سایر حقوق مالیست یا شامل جمیع طاعات
و عبادات که زکوة از جملهٔ انهاست نیز خواهد بود و بهر تقدیر از
مطلوب و مراد بقرض تعبیر فرمودن شاید و الله تعالی یعلم
بجهت این باشد که بنده بکرفتن و یافتن عوض و ثواب جازم
باشد چه اداء قرض در هر شریعتی و نزد هر صاحب قانون و طریقتی
لازم باشد پس کمان نکند که انچه میدهد یا هرچه میکند رایکان
و منشا نقصان خواهد بود تا این خیال باطل مانع او از امتثال
کامل نشود و دیکر انکه دلهای عباد را میل و رغبت زیاد بقرض
دادن میباشد و اکرچه احتمال قوی میرفته باشد که بعوض
ان نخواهد رسید چنانکه از سعی کردن دنیاداران در معامله
کردن با ظالمان و جباران و ولوع ایشان در ان معلوم میشود
و دیکر انکه شاید شرمندکی و حیا دامن کیر بندهٔ حقیر شده در
قرض دادن بخالق همهٔ اشیاء و مالک ارض و سماء تفریط و

تقصیر

در نزد خالق عالم و در نظر متقنین
قوانین بنی ادم البته لازم و اهم
خواهد بود تا صح

تقصیر نکند و قرض را نسبت بجناب مقدس و ذات اقدس خود
داده تا درویش و فقیر در نظر او بیقدر و حقیر نباشد که اهمالی
که باید درباره ایشان نکنند و تا حقارت درویشان در نظر اغنیای
عالیشان که نخوت و غرور ایشان سر باسمان فرود نمی آورد مانع
اداء حقوق ایشان نشود و بهرحال متعارف این بود که اقرضوا
الله قرضا حسنا یعنی قرض دهید خدا را قرضی نیکو کفته شود
چنانکه در سورهٔ کریمهٔ مزمل وارد کردیده و چونکه اکثر طبعها
خصوصا طبایع سرکشان اغنیا را اطاعت و امتثال امر و فرمایش
دشوار و ناکوار میباشد حق تعالی از روی لطف بر ایشان
صیغهٔ امر را باستفهام تبدیل فرموده تا شاید دلهای سنکین
ایشان نرم و رام کردد و تن باطاعت دردهد چنانکه در کفتکوهای
متعارف اکر کسی را کویند بکن ناکوار او باشد و اکر کویند ایا میکنی
زودتر مبادرت کند و چون در طریق استفهام نیز مراتب چند
میباشد و میتوانند بود که اکر از شخصی خاص یا جماعتی بخصوص استفهام
شود همکی در مقام تعلل یا تساهل درایند پس ممکن است که
ازینجهت اتقرضون الله قرضا حسنا یعنی ایا قرض میدهید
شما خدا را قرضی نیکو وارد نکردیده بلکه فرموده کیست انکسی که
قرض دهد خدا را قرضی نیکو وارد کردیده تا داعی شوق همکی را بسوی
مبادرت خواند و جلکی را برای اطاعت برانکیزاند و چون چشم

اهل دنیا پیوسته بحصول منفعت وسوداست خداوند کریم وودود
جلت الاؤه منفعتی که درهیچ معامله نتواند بود وسودی که درهیچ
سودایی تصوّر نتوان نمود درین معامله قرار داده فرموده است
که پس مضاعف وزیاده برزیاده کرداند از برای او وچون حرص
وطمع ایشانرا حدّی ونهایتی نیست فراخور آن وزیاده از آن مقرّر
کرده فرموده اضعافی بسیار وچنانکه درحدیث شریف که سابقا
مذکور کردید تصریح شده چیزی را که خداوند جبار از بسیار
نامیده باشد فکر قاصر انسان البته بپایان آن نتواند رسید و
چون اکثر نفوس را اعتماد بر مال زیاده از حدّ اعتدال میباشد و
بگمان فاسد وخیال کاسد خود قبض وتنگدستی وبسط وفراخ دستی را
ناشی از فقدان ووجدان آن میدانند خداوند ذوالجلال ردّ این
خیال فرموده میفرماید وخدای قبض میکند وبسط میفرماید
نه اینکه اشتغال بطاعات واداء حقوق مالی وزکوة منشاء قبض
شود وجهد وکوشش در تحصیل دنیا ومنع آنها موجب بسط
کردد بلکه هرکه اطاعت کند سزاوار بسط اوست وهرکه سرباز
زند وفرمان نبرد مستحق قبض او وامر برخلاف آنست که کمان
کرده اند وچون بیحیایی بندهٔ روسیاه کاه هست که زیاده از آنست
که از بیتها متاثر کردد وعده ووعید وترغیب وترهیب بلیغ شدید
فرموده میفرماید که وبسوی او بازکردانیده خواهید شد شما مطیعان

وعاصیان

وعاصیان پس هرچه میکارید میدروید وهرچه میکنید جزا وپاداش
آنرا کما ینبغی می یابید وازین زیاده تهدید نتواند بود چه هرنوع
عذابی وهرکونه عقابی که علم شامل الهی بآن احاطه کرده درین یک
کلمه داخل ومندرج است پس بخدا قسم سیدهم هرکه را که از جوهر عقل
مایه وازیور انصاف پیرایه باشد که اکر پادشاهی یا امیری یا حاکمی
بلکه زنبس فرمیه یا کدخدای ادنی محله اکر در محل خود چیزی از اهل
آن محل طلبند هرچند بسیار خطیر باشد وبنام قرض از آن
ایشان بطلبند همکی چنانکه مکرر مشاهده شده میکویند ما
هرچه داریم از برای تو داریم بلکه هرچه داریم از تو داریم وسر وجان
ومال ما مخصوص تست چه معنی دارد که تو از ما قرض خواهی وهربک
بقدر مقدور سعی در پیشی کرفتن ومسابقت کردن بریکدیکر در
سرانجام نمودن منظور او خواهند کرد واکر چنانکه نام مرابحه و
زیادتی عوض آنرا بر زبان راند همکی متفق اللفظ خواهند کفت
که زیادتی ومرابحه چه معنی دارد وباآن حقوق که تو برما داری
نهایت بیحیاییست که ما توقع عوض از تو داشته باشیم چه جای
مرابحه وزیادتی واکر بعضی راضی بکرفتن عوض شوند که البته
هیچیک بمرابحه وزیادتی راضی نخواهند شد واکر برفرض محال
کسی در دادن آن چیز تعلل جوید باو کویند که اکر نه همی دانسته
باش که ممکن نیست که رجوع تو بسوی من نشود البته درین وقت

وعلی تقصیر نمیتوان کرد چه همه شوبهای
بی انتها، ونقشهای خارج از حدّ احصا
برمنهاج کامل متقن وشامل وهمچنین
ازین شدید تر

واهمال نباید وهریک ازیشان

هیچیک را مجال مخالفت و ترک امتثال نمی ماند و حال آنکه هر کدام
از ایشان هر چند پادشاه تمام روی زمین باشد که بندهٔ ضعیف
عاجز نیست که مالک هیچ نفع و ضرری برای نفس خود نیست چه جای
دیگران و جانی و مالی بکسی نداده است و روزیی بکسی نمیتواند داد
و مع هذا صدق و راستگویی او در اینکه عوض را میخواهد
بدهد معلوم نیست بلکه خلافش مظنون بلکه متیقن است
و قدرت و توانایی و شوکت و فرمانروایی او دم بدم و ساعت
بساعت در معرض انتقال و وجود و بقای طرفین در هر آنی
بر شرف زوال است و معلوم نیست که آمر و مأمور بوقت منظور
که امید نفع و بیم ضرر در آن متصور است خواهند رسید و
مانعی بر فقد یا وجود بهم رسد و در روز میعاد برای آن مطلب رد نخواهد
داد و خداوند قدیم لایزال و قادر حکیم ذوالجلال با آن همه نعمتها
که به بندهٔ خود داده که احصای آنها نمیتواند شد و با آن صفات
جلال و سمات جمال که میدانی آنقدر قلیلی را که می بینی باین
سیاق و اسلوب که میشنوی از بندهٔ ضعیف محتاج خود
که هرگز از خداوند خود مستغنی نمیتواند شد و از تحت حکم
و پادشاهی او بدر نمیتواند رفت بعنوان قرضی که اضعاف مضاعف
آنرا بی شک خواهد داد خواسته باشد و آن بندهٔ بیحیای روسیاه
ابا و امتناع کند و اصلاً فرمان نبرد و مطلقاً پروای آن نیز

نکند

نکند آیا در اینصورت چنین کسی را از بندگی نصیبی و بهرهٔ و از
اسلام و ایمان قسمتی و حصهٔ میتواند بود حاشا و ربنا الجلیل
وَاهْدِنَا اللّٰهُمَّ اِلٰی سَوَاءِ السَّبِیلِ وبدانکه مشهور میان
علما آنست که غلامان و کنیزان مالک چیزی نمیتوانند شد مطلقا
و هر چه کسب و تحصیل کنند از موالی و آقایان ایشانست هر چند
زیاده از حساب باشد و هر چند ایشان در نهایت رشد و عقل
و کمال باشند و بعضی گفته اند که مالک بعضی از چیزها مثل
فاضل ضریبه و امثال آن میتوانند شد و ضریبه عبارت از قدر
معینی است از مال که بعضی از آقایان با غلام خود مقرر میکنند
کسب و مع — که هر روزه یا هر ماهه مثلاً آنقدر را برای او تحصیل کند پس اگر از
کسب آنغلام در آن مدت چیزی از آنقدر مقرر فاضل و زیاده
حاصل شود آن زیاده را بنا برین قول مالک میتوانند شد و بعضی
از علما احتمال داده اند که ایشان مالک اموال خود باشند
لیکن تصرف در آن نمیتوانند کرد مگر باذن آقایان خود اینست
حکم بندگانی که خداوند عالمیان ایشان را خلق فرموده و تربیت
کرده و روزی داده و بفضل و رحمت خود ایشان را در تحت فرمان
آقایان قرار داده و از آقایان ایشان نسبت با ایشان اصلا
حقی بغیر از آنکه قلیلی از مال که خدا با آقایان داده است ببهای
ایشان داده اند نیست و روزیی را که خدای سبحانه برای ایشان

مقرّر فرموده اکر چه غالب آنست که بواسطهٔ اقایان بایشان میرسد
کاه هست که امر منعکس میشود ومدارا آقایان بوساطت غلامان
میکذرد ومع هذا حق تعالی چنین مقرّر فرموده که ایشان مالک چیزی
یا صاحب اختیار در چیزی نباشند واختیار ان با اقایان باشد
واین حکم وقرار داد که دل نشین وپسندیدهٔ همهٔ عباد است
در بارهٔ بندکان مجازی ایقاظ وتنبیهیست بندکان حقیقی را
براینکه راه بحساب خود برند وپایه وقدر خود را بشناسند وپا
از جادهٔ بندکی بیرون نکذارند وخود را مالک وصاحب اختیار
ندانند چنانکه شیخ جلیل شیخ فخر الدین طریحی رحمه الله در کتاب
مجمع البحرین روایت کرده است که حقیقت عبودیت وبندکی عنوان
وسر سخن سه چیز است اینکه نه بیند وکمان نکند بنده برای نفس خود
در انچه خدای باو داده است هیچ مالک بودنی را از برای اینکه
عبید وبندکان را مالکیتی نمیباشد بلکه مال را مال خدای میدانند
وضع میکنند یعنی صرف میکنند انرا در جایی که امر کرده است
ایشانرا خدای واینکه تدبیر نکند بنده برای نفس خود هیچ
تدبیررا واینکه جمله وتمامی اشتغال او در انچیزی باشد که
امر کرده است اورا خدای بان یعنی باخبر باشد که چیزی ازان
فرو کذاشته نشود ونهی فرموده است اورا ازان یعنی برحذر
باشد که چیزی ازان بعمل نیاید پس چون بنده در انچه خدای باو

عطا کرده خود را مالک نداند سبک واسان میشود بر و نفقه کردن
یعنی در راه خدای وچون واکذارد بنده تدبیر نفس خود را بسوی
مدبران سبک واسان میشود براو مصیبتهای دنیا وچون
مشتغل شود بنده در انچه امر کرده است اورا خدای ونهی فرموده است
یعنی بر انجای اورد واین را ترک کند فارغ نخواهد بود ازامر ونهی بسوی
مجادله ومباهات با مردمان یعنی بغیر عبادت وطاعت بکارهای
باطل وخیالهای بیحاصل بجهت عدم فرصت یا عدم رغبت نخواهد
پرداخت پس هرکاه اکرام کند خدای بنده را باین سه چیز سبک
وبیمقدار میشود براو دنیا وپیس یعنی تصرّف کردن در چیزها
وتماشای اشیا وخلق یعنی مخلوقین وطلب نمیکند دنیارا از
روی تفاخر وتکاثر یعنی برای اینکه بان بامردمان فخر کند و
به بسیاری ان با ایشان مباهات نماید وطلب نمیکند
از نزد مردمان عزّتی وعلوّی را ووا نمیکذارد ایّام خود را باطل
ونابود پس این اوّل درجهٔ متّقین وپرهیزکارانست وازاین
حدیث شریف باملاحظهٔ ایهٔ کریمهٔ انّما یتقبّل الله من المتّقین
که ترجمهٔ ظاهر ان اینکه قبول نمیفرماید خدای مکر از پرهیزکاران
معلوم شود که درجه کاریم همه واکر دقیق الطبعی خود را از اسمان
نازلشده انکارد واین تقوی را غیر ان تقوی بندارد ومنظور
ازان استخلاص اکثر مردمان از غیر خواص بوده باشد پس مثل

ظاهرا یعنی مشغول شدن باشیا واختلاط با خلق

کسیست که ببلا افتاد کانرا رهاند وخود دران بلا بماند فافهم
وچون این مقصد درین رساله از اهم مقاصد بود بسط وتطویلی داد
که مناسب وضع این رساله نبود چندان مضایقه نمود امید که
جناب اقدس الهی جل شانه همه بندگانرا بر طریق مستقیم بندگی
ثابت بدارد واز اغترار بتسویلات نفس وشیطان نگاه دارد
بفضله ورحمته انه عزیز قدیر **مقصد دویم** در انچه زکوة
دران واجب میشود وشروط ان وقدر زکوة وانچه متعلق بانست
بدانکه زکوة واجب میشود در سه چیز **اوّل** نقود که عبارت
از طلا ونقره است وشرطست در وجوب زکوة در انها جزمًا
ودر سایر انچه مذکور میشود علی الاصح بلوغ وعقل ومالک بودن
وتمکّن از تصرف در مال پس واجب نیست زکوة طلا ونقره
اتفاقا بر طفل ودیوانه که تمام اوقات دیوانه باشد وهمچنین
بر بنده بنا بر قولی که او مالک مالی نمیشود وبنا بر اینکه مالک تواند
شد نیز ظاهر انست که واجب نباشد پس ازاد بودن نیز
شرط خواهد بود وهمچنین واجب نیست بر کسی که متمکن از تصرف
در مال نباشد **دویم** انعام یعنی شتر وگاو وگوسفند وبعضی
از علما در اینجا قائل شده اند باینکه واجبست زکوة در انعام
طفل وهمچنین دیوانه وظاهر چنانکه جمعی از علما فهمیده اند دلیلی
ندارد واصح انست که واجب نیست **سیم** غلات وان چهار

ومویز

ومویز وجو وگندم است ودر اینجا نیز ان خلافی که در زکوة انعام مذکور
شد هست واظهر انست که در اینجا نیز واجب نباشد وتفصیل
انچه درین مواضع زکوة ان مستحبست در مقصد سیم مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی وبیان وجوب زکوة در هر یک
از اینها وشرایط ان درین مقصد در فصلی علیحده میشود انشاء الله
ودر دو فصل اوّل خصوصا در فصل دویم چونکه غرض از وضع
این رساله زکوة غلات بود ودر دو جنس اوّل خصوصًا در غالب
انعام شرط وجوب زکوة در اینجا ودکمتر متحقق میشد اشاره
بجملی از احکام ومسائل انها خواهد شد والله الموفق والمعین
فصل اوّل در زکوة نقود بدانکه واجب میشود زکوة در طلا
ونقره بچند شرط **شرط اوّل** انکه هر یک از انها سکه دار باشند
بسکه که معامله وداد وستد بان میشده باشد ودر سکه داری که
در وقتی بان معامله میشده والحال متروک شده نیز ظاهر انست
که زکوة واجب باشد چنانکه اطلاق اخبار وتصریح بعضی از علماء
اخیار بران دلالت میکند امّا اگر چنانکه متعارف شود که معامله
بپارچهای طلا ونقره بی سکه میکرده باشند پس جزم کرده اند
اصحاب رضوان الله تعالی علیهم باینکه زکوة در انها واجب نیست
شرط دویم رسیدن هر یک از انهاست بحد نصاب ونصاب
عبارتست از قدری معین از مال که دران قدر مذکور قدری

معین از زکوة واجب شود و در کمتر از ان یا مطلقا زکوة واجب
نباشد یا انقدر معین از زکوة واجب نشود و در هر یك از طلا و
نقره دو نصاب میباشد اما طلا پس نصاب اول آن بیست
مثقال شرعیست که بوزن بیست اشرفی دوبتی باشد که چهار دانك
و نیم مثقال صیرفیست و در کمتر از ان زکوة واجب نیست و چون
طلا باینقدر برسد و شرط دیگر در ان متحقق باشد واجب میشود
در ان ده قیراط از طلا که هر قیراطی بیست یك یکمثقال شرعی
باشد که مجموع ان نصف اشرفی دوبتی است که نیم مثقال شرعی است
میشود و بعبارت دیگر واجب میشود در ان چهل یك ان
و چون از بیست مثقال که نصاب اولست زیاده شود دیگر
زیاده از ده قیراط واجب نمیشود تا اینکه برسد بنصاب دویم
که ان چهار مثقال است که مجموع ان بیست و چهار مثقال شرعی
شود پس دو قیراط دیگر در زکوة افزوده میشود که واجب میشود
در ان دوازده قیراط و بعد از ان هر چهار مثقال که بر اصل مال
افزوده شود دو قیراط دیگر بزکوة افزوده میشود هر قدر که
بالا رود مثلا در بیست و هشت مثقال چهارده قیراط و در
سی و دو مثقال شانزده قیراط و در سی و شش مثقال هیجده قیراط
و در چهل مثقال بیست قیراط که یکمثقال شرعیست واجب میشود
و همچنین برین قیاس و در میانه هر چهار مثقال تا چهار مثقال

دیگر

دیگر رسیده است چیزی بر زکوة افزوده نمیشود مثلا در بیست
و یکمثقال و بیست و دو مثقال و بیست و سه مثقال همان ده قیراط
واجبست و بس تبصرة یکی از اعاظم متاخرین علماء ما رضی الله عنهم
فرموده که از اخبار معتبره ظاهر میشود که هرگاه طلا و سکوك
بقیمت دویست درهم برسد چهل یك میدهد و ان درین زمان
از قیمت ده اشرفی کمتر است پس فرموده که اولی و احوط انست
که اگر کسی ده اشرفی داشته باشد یا کمتر که بقیمت دویست درهم
باشد چهل یك بدهد احتیاطا و مخفی نماند که ظاهر انظار ایشان
بر صحیحه حلبی است که در کتاب کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلم
روایت شده که سؤال کرده شد حضرت ابو عبدالله علیه السلم
از طلا و نقره که چه چیز است اقل انچه میباشد در ان زکوة فرمود
دویست درهم است و معادل ان از طلا و حسنه محمد بن مسلم
که گفت سؤال کردم از حضرت ابی عبدالله علیه السلم از طلا که چه قدر
در ان زکوة هست پس فرمود هرگاه برسد قیمت ان بدویست درهم
پس بر اوست زکوة و چنانکه سید جلیل صاحب مدارك فرموده
همانا مراد همان بیست اشرفیست از برای اینکه قیمت هر اشرفی در ان
زمان ده درهم بوده چنانکه فرموده که اصحاب ما رضوان الله علیهم
و غیر ایشان تصریح بان کرده اند گفته که باین سبب شایع در
ابواب دیات و جنایات مخیر گردانیده است مکلف را در میانه

درهم و دینار وهر دو را مساوی قرار داده است در اعتبار و دیگر
انکه در اخبار معتبره تصریح شده است باینکه نیست در مادون
بیست مثقال از طلا هیچ چیز و از احدی از اصحاب این قول
منقول نشده پس احوط و اولی بودن ان محل تامل است واما نقره
پس نصاب اول ان که تا بان حد نرسد زکوة مطلقا واجب
نمیشود و چون بان حد رسد و شروط دیگر در ان بهم رسد زکوة
واجب میشود دویست درهم است پس واجب میشود در ان
پنج درهم که بحساب دینار تبریزی و عباسی ده دانگی سیصد
و پانزده دینار و از قرار عباسی نه دانگ و نیمی سیصد و سی و یک دینار
و نیم است تقریبا هرگاه زکوة از زر نقره داده شود و از قرار عباسی
جدید هفت دانگ و نیمی چهارصد و بیست دینار تبریزی است
و بعد از ان چیزی بر زکوة افزوده نمیشود هر چند اصل مال زیاده
شود تا انکه برسد ان زیاده بچهل درهم که مجموع مال دویست و چهل
درهم شود پس یک درهم دیگر بر زکوة افزوده میشود که مجموع زکوة
شش درهم میشود و این نصاب دویم است و بعد از ان هر
چهل درهم که بر اصل مال افزوده شود یک درهم دیگر افزوده میشود
هر چند که بالا رود و بدستوری که در طلا دانسته شد بعد از
نصاب اول که دویست درهم است تا بنصاب دویم که چهل درهم است
نرسیده و همچنین در ما بین هر چهل درهم هرگاه بچهل درهم دیگر

نرسیده باشد چیزی بر زکوة افزوده نمیشود مثلا در دویست و
سی و نه درهم همان پنج درهم واجب است و بس و برین قیاس ودرهم
شش دانگ است و هر دانگی موافق مشهور مساوی هشت جو
معتدل است که هر درهمی در وزن معادل چهل و هشت دانه جو
باشد و بحساب مثقال شرعی که مساوی اشرفی دو بتی است هر
ده درهم هفت مثقال شرعیست که مجموع دویست درهم در وزن
موافق یکصد و چهل اشرفی یعنی یکصد و چهل مثقال شرعی میشود
و چنانکه قبل ازین مذکور شد که هر یک مثقال شرعی چهار دانگ و نیم
مثقال صیرفیست دویست درهم یکصد و پنج مثقال صیرفی
میشود که ششصد و سی دانگ باشد از دانگهای مثقال صیرفی
پس نصاب نقره از قرار عباسی ده دانگی دوازده هزار و ششصد
دینار تبریزی میشود و از قرار عباسی نه دانگ و نیمی سیزده
هزار و دویست و شصت و سه دینار تبریزی میشود تقریبا
و از قرار عباسی جدید که در این اوقات معمول شده و ظاهرا
هفت دانگ و نیم است شانزده هزار و هشتصد دینار تبریزیست
شرط سیم گذشتن حول است بر انها باین معنی که هر یک از ان
نقدین که بحد نصاب رسیده باشد مجموع ان یک حول بلا تغییر
و تبدیل و معاوضه در ملک و تصرف صاحبش بماند و حول
بمعنی سال و مراد از سال در اینمقام و حد ان در زکوة نقود و انعام

است که یازده ماه تمام کذشته و داخل ماه دوازدهم شده باشد هرچند
که ماه دوازدهم تمام نشده باشد پس هرکاه ان مال تغییر یابد بمال دیکر
خواه ازهمان جنس یا جنس دیکر در اثناء سال تبدیل یابد یا چیزی ازان
کم شود ونقصان پذیرد که باقی بقدر نصاب نباشد هرچند که بعد
ازان باز بان افزوده شود یا از ملك ان صاحب بدر رود هرچند
باز در ملك او درآید یا تصرف دران نتواند کرد خواه بجهتی شرعی چون وقف
کردن ورهن نمودن ان یا بجهتی غیر شرعی چون غصب شدن وامثال
ان زکوة واجب نمیشود و بعضی از علما فرموده اند که هرکاه در اثناء
سال مذکور تبدیل کند نصاب را بهمان جنس مثلا در نقدین
اشرفی را بدهد واشرفی دیکر بکیرد یا زر نقره را بدهد وزر نقرهٔ دیکر
بکیرد زکوة ساقط نمیشود و بعضی دیکر فرموده اند که هرکاه تبدیل کند
هریك ازانها را بقصد فرار وکریختن از زکوة خواه بهمان جنس چنانکه
مذکور شد یا بجنس دیکر مثل انکه اشرفی را بدهد وزر نقره بکیرد یا برعکس
زکوة ساقط نمیشود ومشهور واقوی قول اولست **تنبیه** بعضی از
عوام میباشند که خود را متصف بصفت صلاح وجویای راه فلاح
پنداشته مبلغی خطیر از یکی از نقدین یا هردو را حبس وضبط میکنند
بجهت مصرفی از مصارف خیر مثل حج وزیارت وامثال انها وبهمین
معنی قناعت نموده سالهای دراز ان مطلب را که کاه هست حجة
الاسلام واجب ایشا است در عقدهٔ تعویق می اندازند بلکه بعضی

ازایشان

ازایشان از اول امر بنا را برین میکذارند که ان مبلغ را صرف ان مصارف
کنند وهمچنین اکثر زنان صالحه که بفکر اخرت خود می افتند مبلغی را
درمیان کفن خود میکذارند که بعد از وفات ایشان صرف امور متعارفه
از ختم قرآن واطعام اقران شود وبهیچ وجه متعرض ان نمیشوند و
اینمعنی را صلاح پنداشته اند وکار اخرت خود را باین علت ساخته انکاشته اند
وغافل ازینمعنی شده اند که بهمه انها زکوة واجب بان تعلق میکیرد وبسبب
ترك اداء ان مستحق عقاب عظیم وعذاب الیم میشوند وبمقتضای
کس نیارد ذپس تو پیش فرست غالب انست که در هنکام وفات
ایشان نامستحقی از ورثه یا غیر ایشان انرا ربوده بمصرف منظور نیز
نمیرسد بلکه بسبب فقدان ان سالها منازعه وکشاکش درمیان ورثه ایشان
بهم میرسد پس اکر کسی چنین کاری کرده باشد وهمیشه متمکن از تصرف
دران بوده وان مبلغ بقدر نصاب یا زیاده بوده است باید که سالهایی
که بران مال کذشته است حساب کند وزکوة همه سالها را وضع کند تا
هنکامی که بقیه ان مال بقدر نصاب نماند پس ان زکوتها را از
همان زر یا از زر دیکر اکر خواسته باشد که انوجه ناقص نشود
بمصارف مقرره زکوة برساند وخود را از ورطهٔ عقاب الهی
برهاند **فصل دویم** در زکوة انعام یعنی چهارپایان وان
چنانکه مذکور شد عبارتست از شتر وکاو وکوسفند است وشتر
خراسانی وعربی هردو یکجنس وهمچنین کاو وکاومیش وهمچنین

ورثه ایشان

ازانها

بز و میش درینجا یك جنس محسوب اند بدانکه واجب میشود زکوة در
هر یك از اینها بچند شرط **شرط اوّل** اینکه اینها سائمه باشند
یعنی در صحرای مباح میچریده باشند و علفی را که مال مالك باشد
خواه در صحرا باشد چون زراعت و خواه در انبار نخورند پس اگر در تمام
سال علف مملوك خورده باشند زکوة واجب نمیشود اتفاقا و
اگر در بعضی از سال علف مملوك خورده و در بعضی دیگر در صحرای مباح
چریده باشند پس درینصورت خلافست بعضی از علما فرموده اند
که بیشتر اعتبار دارد یعنی اگر بیشتر از اوقات سال در صحرا چریده اند
سائمه اند و زکوة واجب است و اگر بیشتر از سال علف مملوك
خورده اند زکوة در انها واجب نیست و در صورت مساوات که معلوفه نه
یکنصف سال از این و یکنصف دیگر از ان خورده باشند شیخ
طوسی علیه الرحمة که از قائلین باین قول است در کتاب مبسوط فرموده است
که زکوة ساقط میشود و بعضی فرموده اند که اگر یکروز در اثنای
سال علف مملوك خورده باشند زکوة ساقط میشود و سال را از نو نه
از سر میگیرند و بعضی دیگر رجوع بعرف کرده اند باینمعنی که اگر بر یك
انها بحدی نیست که در متعارفات انها را سائمه مینامند هرچند
که گاه گاهی علف میخورده باشند زکوة واجب میشود و الّا فلا مملوك نه
و این قول را اقوی و اشهر و قول اول را احوط دانسته اند و در
بچه شتر و گوساله و بره و بزغاله بعضی گفته اند که زکوة در انها واجب

نمیشود

نمیشود تا اینکه از شیر مادر مستغنی شده بچریدن تنها اکتفا کنند
پس ابتداء سال انها از انوقت خواهد بود و بعضی گفته اند که از روزی
که متولد میشوند حساب میکنند و این قول اقوی و احوط است خصوصا
هرگاه مادرهای انها که شیر از انها میخورند سائمه و در صحرای مباح
میچریده باشند چنانچه شهید اوّل رحمه الله در کتاب بیان فرموده است
شرط دویم انکه هر یك بحد نصاب رسیده باشند و در شتر
دوازده نصاب میباشد **اوّل** پنج شتر است و واجب میشود در ان
یك گوسفند **دویم** ده شتر است و واجب میشود در ان دو گوسفند
سیم پانزده شتر است و واجبست در ان سه گوسفند **چهارم** بیست
شتر و واجبست در ان چهار گوسفند **پنجم** بیست و پنج شتر
و واجبست در ان پنج گوسفند پس هر یك از این پنج نصاب پنج است و در
هر یك یك گوسفند واجب میشود **نصاب ششم** بیست و شش
شتر است و واجب میشود در ان یك بنت مخاض و ان عبارتست
از شتر بچه ماده که یکسال ان تمام و داخل در سال دویم شده باشد و اگر
بنت مخاض نداشته باشد بعوض ان یك ابن لبون میدهد که شتر بچه آن نه
نریست که دو سال ان تمام و داخل در سال سیم شده باشد و در این نصاب
یك شتر بر اصل مال افزوده و در زکوة ان گوسفند بشتر بچه مبدل
میشود **نصاب هفتم** سی و شش شتر است و واجبست در ان
یك بنت لبون و آن شتر بچه ماده ایست که دو سال ان تمام گردیده و داخل

در سال سیم شده باشد **هشتم** چهل و شش است و
واجبست در ان یك حِقّه و ان شتر ماده ایست که سه سال
ان تمام و داخل در سال چهارم شده باشد و در این دو نصاب
بهر یك ده شتر افزوده میشود **نهم** شصت و یکست و واجبست
در ان یك جَذَعه و ان شتر ماده ایست که چهار سال ان تمام و
داخل در سال پنجم شده باشد و در زکوة این چهار نصاب
هر کدام یکسال در سنّ انها افزوده میشود **دهم** هفتاد و شش
شتر و واجبست در ان دو بنت لبون **یازدهم** نود و یك
شتر و واجبست در ان دو حقّه و در این سه نصاب هر یك
پانزده شتر افزوده میشود **دوازدهم** یکصد و بیست و یك
شتر است و چون باین نصاب که نصاب اخر است رسید از هر
چهل شتر یك بنت لبون یا از هر پنجاه شتر یك حقّه میدهد
و براین قیاس هرچند بالا رود و مالك درین باب مخیّر است
هر کدام را که خواهد اختیار میتواند کرد لیکن شیخ جلیل شیخ
زین الدّین رحمه الله تعالی فرموده که تقدیر بچهل و پنجاه مطلقا
بروجه تخییر نیست بلکه واجبست تقدیر کردن بعددی که
همه مال را فرو گیرد پس هرگاه در عددی فرض هر یك توان کرد
که استیعاب بعمل اید مثل عدد دویست که چهار پنجاه و پنج
چهل است پس مالك اختیار دارد میتواند عدد پنجاه را حساب

کرده

کرده چهار حقّه بدهد و میتواند عدد چهل را اعتبار کرده پنج بنت لبون
بدهد و اگر استیعاب ممکن نشود بهیچ یك از این دو عدد
یا بیکی استیعاب شود و بدیگری نشود واجبست اعتبار کردن
عددی که باستیعاب نزدیکتر باشد یا استیعاب از ان بعمل اید بجهت رعایت
حق فقرا پس واجبست در صد و بیست و یك اعتبار عدد چهل نمودن چونکه باستیعاب
اقرب است زیرا که درین تقدیر یك شتر خارج میماند و اگر اعتبار عدد پنجاه
کنند بیست و یك شتر خارج می افتد و واجبست در صد و پنجاه شتر اعتبار عدد پنجاه
چه ان همه را فرو میگیرد و مستوعب میشود بخلاف عدد چهل که
در ان تقدیر سی شتر خارج می افتد و اگر استیعاب ممکن نشود مگر باعتبار
کردن هر دو عدد باهم واجبست اعتبار کردن هر دو مثل عدد صد
و هفتاد که اگر سه چهل و یك پنجاه در ان اعتبار کنند همه را فرو میگیرد
و اگر چهل تنها اعتبار شود ده شتر و اگر پنجاه تنها اعتبار شود بیست شتر
خارج می افتد و شك نیست که رعایت انچه فرموده اند احوط است
هر چند که نظر بظواهر اقوال علماء اخیار و اطلاق اخبار اثبات
وجوب بغایت مشکل است **و در گاو** دو نصاب میباشد **اوّل** سی
گاو است و واجب میشود در ان یك تبیع یا یك تبیعه و ان گوساله
نر یا ماده ایست که یکسال ان تمام و داخل در سال دویم شده باشد
دویم چهل گاو است و واجبست در ان یك مُسِنّه و ان گوساله
ماده ایست که دو سال ان تمام و داخل در سال سیم شده باشد و برین قیاس است

هرچند بالا رود پس در شصت گاو دو تبیع یا دو تبیعه واجب میشود
و در هشتاد دو مسنه و همچنین و در گوسفند بنابر مشهور
میانه اصحاب پنج نصاب است اوّل چهل گوسفند است
و واجب میشود در ان یک گوسفند دوم یکصد و بیست و یک
گوسفند و واجبست در ان دو گوسفند سیم دویست و یک
گوسفند و واجبست در ان سه گوسفند و تا اینجا همه علما
اتفاق دارند چهارم سیصد و یک گوسفند و مشهور نزد زکوة
ان است که چهار گوسفند واجب میشود و جمعی دیگر از علماء
فرموده اند که در اینجا نیز سه گوسفند میدهد و بعد از این هرچه
بالا رود از هر صد گوسفند یک گوسفند میدهد پس بنابرین قول
این آخر نصابها خواهد بود و بر هر دو قول روایت وارد شده
و سند هر دو در کمال قوتست و ترجیح میانه اینها در کمال اشکال
لیکن چون قول ثانی موافق اقوال اکثر علماست حتی آنکه در کتاب
تذکره اسناد این قول بفقهاء اربعه داده شده است اگرچه این
میبوده که اعاظم قدماء علماء ما رضوان الله تعالی علیهم مثل ابن ابی عقیل
و ابن بابویه و شیخ مفید و سید مرتضی و دیگران بان قائل شده اند
ممکن بوده ترجیح دادن قول اوّل بر این قول پس چون رعایت جانب
احتیاط نیز در نظر هست اگر بنای عمل بر قول اوّل گذارده شود شاید
اسلم باشد و بنابرین نصاب پنجم چهارصد گوسفند است چون

باین

باین نصاب برسد از هر صد گوسفند یک گوسفند میدهد که در این
نصاب نیز چهار گوسفند میدهد و برین قیاس هرقدر که بالا رود
شرط سیم گذشتن حول است بر اینها بنحوی که در زکوة نقود
دانسته شد بهمان تفصیل شرط چهارم آنکه گاو و شتر کارکن و بارکش
نباشند که در بعضی روایت هرچند که سائمه باشند زکوة نیست
و اگر در بعضی از سال کار کنند و در بعضی از ان کار نکنند خلافیست
مثل خلافی که در سائمه بودن گذشت و چون غرض در این رساله
چندان باین دو فصل متعلق نبود بهمین قدر اکتفا شد فصل سیم
در زکوة غلات بدانکه واجب میشود زکوة در خرما و مویز و گندم
و جو که غلات اربع عبارت از اینهاست بشرط رسیدن هر یک
از اینها بحد نصاب و در اینها زیاده از یک نصاب نمیباشد که تا
بان حد نرسیده است چیزی واجب نمیشود و چون بان حد
برسد یا از ان حد بگذرد هرقدر که بالا رود زکوة بنحوی که مذکور
خواهد شد واجب میشود و نصاب اینها پنج وسق است و
که هر وسقی شصت صاع باشد که مجموع ان سیصد صاع میشود
و هر صاعی چهار مُد است و هر مدی دو رطل و یک چهارم یک رطل
عراقیست و هر رطلی یکصد و سی درهم است و مجموع یکصد و سی
درهم نود و یک مثقال شرعی است و نود و یک مثقال شرعی شصت و هشت
مثقال و یک چهارم یک مثقال است بمثقال صیرفی که در این زمان

معمول است پس هر منّی یکصد و پنجاه و سه مثقال و نیم و نصف ثمن
یعنی شانزده یك یکمثقال صیرفیست و هر صاعی ششصد و چهارده
مثقال و یکچهاریك یکمثقال است که هر صاعی بوزن شاهی که یکمن
ان هزار و دویست مثقال صیرفیست نیم من و چهارده مثقال
و ربع یکمثقال است و هر وسقی که شصت صاع است سی من و نیم و
پنجاه و بیست و پنجدرم شاهی و سی مثقال صیرفیست که مجموع پنج وسق
که حدّ نصاب غلّاتست یکصد و پنجاه و سه من و نیم و بیست و پنجدرم
میشود بوزن شاه و بعضی از علما فرموده اند که رطل عراقی یکصد
و بیست و هشت درهم و چهار سبع یکدرهم است که نود مثقال
شرعی باشد و ان شصت و هفت مثقال و نیم صیرفی میشود
که هر منّی یکصد و پنجاه و یکمثقال و هفت ثمن مثقال باشد
و بنابرین هر صاعی ششصد و هفت مثقال و نیم میشود که بسنك
شاهی نیم من و هفت مثقال و نیم شود و هر وسقی سی من و صد
و پنجاه درم میشود پس قدر نصاب بنابرین حساب یکصد و
پنجاه و یکمن و سه چهاریك و پنجاه درم خواهد بود و قول اوّل اصح
و رعایت قول ثانی احوط است و چونکه میباید مویز بقدر نصاب
برسد پس هرگاه انگور سه برابر انچه مذکور شد باشد که بنا بر قول
اوّل چهارصد و شصت من و نیم و پنجاه و بیست پنجدرم و بنا
بر قول ثانی چهارصد و شصت من و نیم پنجاه و پنج من و نیم و پنجاه درم

بوده

بوده باشد بنصاب میرسد و زکوة دران واجب میشود چنانکه
بعضی از متاخرین علماء ما فرموده اند که اگرچه غالب انست که چهار
من انگور یکمن مویز میشود امّا هرگاه سه من انگور یکمن شود مویز نیز
میگویند والله تعالی یعلم و نصاب در این غلّات همین است و
بعد ازین دیگر نصابی نمیباشد پس ازین قدر هرچه زیاده شود
اگرچه قلیلی باشد که زکوة انرا نیز باید داد **دیگر** شرطست در وجوب
زکوة در انها اینکه در وقت تعلّق گرفتن زکوة بانها ان غلّات در
ملك انشخص باشند خواه بعنوان زراعت کردن باشد و خواه
بعنوان دیگر مانند خریدن یا هبه کردن دیگری یا بمیراث رسیدن
و امثال اینها یعنی میباید که انشخص در وقتی که شایع فرموده است
که زکوة بانها در انوقت تعلّق میگیرد مالك هریك از انها باشد
پس اگر پیش از ان مالك نبوده و در ان وقت مالك انها باشد
زکوة از و ساقط نیست و اگر بعد از انوقت مالك شود که در انوقت
مالك نبوده باشد زکوتی بر او نیست بلکه بر ان کسیست که
در انوقت مالك انها بوده است اگر ان مالك اوّل از انجماعتی
باشد که زکوة بر ایشان واجبست و اگر مالك اوّل از انهایی
باشد که زکوة بر ایشان واجب نیست علی الاصح مانند طفل و دیوانه
و بنده چنانکه در اوّل این مقصد اشاره بان شد بر هیچیك واجب
نخواهد بود و در وقت تعلّق گرفتن زکوة باین غلّات در میانه

اصحاب خلافست اکثر اصحاب فرموده اند که وجوب زکوة بگندم و
جو انوقت تعلق میگیرد که دانه انها بسته شده باشد پیش ازانکه
خشک شود و بخرما وقتی تعلق میگیرد که بُسر و صلاح ان بشود
وان عبارتست از سرخ شدن یا زرد شدن غوره خرما و در انگور
وقت وجوب زکوة وقت دانه بستن غوره است و بعضی گفته اند
وقت وجوب زکوة انوقتیست که انرا گندم و جو و خرما و مویز میگفته آنها را
باشند و از ابن جنید و محقق علیهما الرحمة منقولست که ایشان
در ثمره وقتی را اعتبار کرده اند که انها را انگور و خرما میگفته
باشند و بر هر تقدیر لازم نیست که انشخص مالک زمین یا درخت
خرما و انگور باشد پس اگر زمین یا باغ را بعنوان مزارعه و مساقات
بردارد از قرار نصف یا دو دانگ یا چهار دانگ یا بعنوان برزگری
اکاری زراعت کند که در حاصل شریک باشد هر قدر که بعمل اید
به عنوانی که میانه مالک و زارع مقرر شود که در اینصورتها
هرچه حاصل میشود بر مالک و زارع هردو زکوة ان واجب میشود
هرگاه حصّه هریک بحد نصاب رسیده باشد و اگر حصّه یکی
بنصاب برسد و از دیگری بقدر نصاب نباشد بر انکه حصّه
او بنصاب رسیده است واجبست و اگر حصّه هیچیک بتنهائی
بقدر نصاب نباشد هرچند حصّه هردو باهم بقدر نصاب
باشد بر هیچیک زکوة واجب نمیشود و اگر زمین یا باغ را

بعنوان

بعنوان اجاره بگیرد زکوة آن تمامًا بر مستاجر است و بر مالک زکوتی
نیست لیکن چون زکوة تعلق بعین میگیرد باینمعنی که خصوص همان
مال که زکوة در ان واجب شده است حق خداوند عالمیانست و
باین سبب است که اگر کسی بمیرد که زکوة بر او واجب شده باشد و
قرض چند داشته باشد و مال او وفا بهردو نکند و عین مالی
که زکوة بان تعلق گرفته است باقی و موجود باشد اوّلا زکوة را تمام
میدهند و بعد از ان قرض را بقدر الحصّه بهر کس هرچه برسد میدهند
هرچند به صاحب طلبی بعد از اخراج زکوة بقدر تمام طلبش عائد
نشود و اگر اخراج زکوة نشود همگی بتمام طلب خود میرسیده باشند
پس اگر کسی زمینی یا باغی را باجاره دهد و وجه اجاره انرا از گندم
یا جو یا انگور یا خرما بگیرد و داند که مستاجر زکوة انرا نداده است
و نمیدهد بعضی از متاخرین علماء ما رضی الله عنهم فرموده که احوط
انست که هرچه از ایشان میگیرد زکوة انرا بدهد و این بی بضاعت
مستبعد نمیداند که اینمعنی لازم باشد چه فرقی نمیداند میانه
اینصورت و میانه اینکه شخصی قدری از مال غیری را بعنوان
غصب کردن یا دزدیدن بردارد و با مال خود ضمّ نموده بنحوی
که قدر انها معلوم باشد و بشخصی دهد که مطلع باشد بر کیفیت
حال و دانا و شناسا باشد بقدر مال و صاحب مال که البته
تصرف کردن ان جایز و حلال نخواهد بود بلکه احتمال میرود

که هیچ نحو معامله از هر کس که مطلع باشد با چنین شخصی در چنین مالی
صورت نداشته باشد مگر اینکه زکوة انرا بیرون کنند والله تعالی اعلم
وبعد از شروط عامهٔ زکوة دیگر شرطی از برای وجوب زکوة غلات
نیست پس هرگاه در هر یك از این اجناس چهارگونه ان دو شرط
که مذکور شد متحقق باشد واجب میشود در ان ده یك اگر ان زراعت
یا باغ از اب روان مثل اب رود وقناة وچشمه اب بخورده باشد
یا بریشهٔ خود که از زمین اب میکشد از اب مستغنی باشد یعنی
از هر ده من یکمن باید داد هر قدر که باشد حتی انکه هرگاه از هزار من
صد من را اخراج کند وبقدر یك کف زیاده از هزار من باشد ده یك
انرا نیز باید بدهد واگر از اب دست یا گاو یا شتر یا چرخ یا چرخاب
وامثال اینها اب بخورده باشد واجبست در ان نصف ده یك
که بیست یك باشد واگر از هر دو قسم اب بخورده باشد هر کدام
بیشتر باشد اعتبار میکنند واگر هر دو مساوی باشند نصف
از قرار ده یك ونصف را از قرار بیست یك میدهند وچون
یکبار زکوة انها داده شد دیگر زکوتی در انها نیست هرچند
صد سال بماند مگر اینکه انها را بفروشند وقیمت انها را یکی
از نقود وانعام بگیرند وشرائط زکوة انها بتفصیلی که گذشت
متحقق شود که در ان صورت زکوة انرا باید داد مثل اینکه گندم را بفروشد
وزر نقره بگیرد وبقدر نصاب باشد وسال بران بگذرد که در انوقت

واگرچه در همهٔ این صورتها حق انشخص که زکوة
آن مال را بیرون میکند بقدر ان زکوة بر ذمهٔ
مستاجر وفروشنده ومعامله کننده که زکوة
بر ایشان واجب بوده ثابت خواهد ماند
واگر در دنیا نتواند گرفت در اخرت خواهد گرفت

باران یا اب صح

زکوة نقره را میدهد وهمچنین طلا وگوسفند وغیر ان وما باید دانست
که فقیر بودن وقرض دار بودن مانع وجوب زکوة نیست پس اگر شخصی که مالك
قدر نصاب باشد هرچند فقیر باشد که قوت سالیانهٔ خود وعیال
خود را نداشته باشد یا قرض داری باشد که از اداء قرض خود عاجز
باشد وخود باین دو سبب از دیگران زکوة تواند گرفت واجبست
براو که زکوة خود را بدهد واینمعنی درین روزگار بهانهٔ عامی از برای
اکثر مردم شده است حتی اینکه اغنیائی که مالك آلاف والوفند
بمحض اینکه چند دیناری بسبب مصالح چند قرض کرده اند که اراده
دادن ان هم شاید نداشته باشند اگر بایشان گفته شود که چرا
زکوة نمیدهید بعد از جدال بسیار وبحثهای بیشمار که بر خلاف
جبار در اصل ایجاب زکوة میکنند اخر عذرهای ایشان که هرگز
قبول جواب وردّ انرا نخواهند کرد همین قرض داشتن است وبدانکه
خلافست میانهٔ علماء در اینکه زکوة بعد از وضع اخراجاتست یا اینکه
اخراجات زراعت با مالك است واز حاصل انرا وضع نباید کرد
شیخ طوسی علیه الرحمة در کتاب خلاف وکتاب مبسوط فرموده است
که اخراجات همگی بر صاحب مال است نه بر فقراء یعنی هیچ خرجی از
حاصل وضع نمیشود ومالك مال باید انها را از قبل خود حساب کند
وزکوة همهٔ انچه حاصل شده است بدهد ودر کتاب خلاف فرموده است
که این اجماعی واتفاقی همهٔ مسلمانانست وکسی درین باب خلاف

نکرده است مگر عطا که از اهل سنت است و همچنین شیخ جلیل
فاضل شیخ یحیی بن سعید رحمه الله تعالی در کتاب جامع باین
قول قائل شده است و فرموده است که حق سلطان را وضع باید کرد
و پس و نقل اجماع همه علماء را بغیر از عطا بوین قول کرده است
و شیخ جلیل نبیل شیخ زین الدین علیه الرحمة نیز در بعضی از فوائد
خود جزم باین قول کرده فرموده اند که هیچ دلیلی بر استثناء کردن
و وضع نمودن اخراجات بغیر از شهرت نیست و فرموده که اثبات
حکم شرعی کردن بمحض شهرت گزاف و بیهوده است و سید جلیل
صاحب مدارک و دیگران از افاضل علماء متاخرین علیهم الرحمة
والرضوان نیز باینقول قائل شده اند و جمعی دیگر از علماء بر آنند که
همه اخراجات زراعت را از هر خرجی که باشد حساب میکنند و وضع
میکنند و بعد از ان زکوة را از هر چه باقی ماند میدهند و اینقول
شهرت دارد و برای این مطلب دلیلی چند ایراد کرده اند که مطلقا
اعتباری ندارد و در نهایت سستی است پس ظاهر قول اول است
و شهرت ظاهرا وقتی اعتبار دارد که شهرت در روایت باشد نه در
فتوی و بر تقدیری که شهرت در فتوی نیز معتبر تواند بود وقتی
معتبر خواهد بود که دلیلی از برای ان باشد که دلالت بر مدعا
میکرده باشد و بر تقدیری که مطلق شهرت معتبر باشد جهت
اعتبار ان اینست که چون احتمال قوی میرسد که دلیل متینی

بلغ مقابلة

برای ان باشد و ان دلیل بما نرسیده باشد پس مخالفت کردن انرا
باینجهت جرأت میکنند اما اگر اصحاب انقول متمسک شهرت باشند
بدلیلی چند که انها افاده مدعا نکنند و ان دلیلها باعث بر شهرت
انقول شده باشند همچنانکه درین مسئله اتفاق افتاده است
پس بگمان فقیر در ملاحظه ان شهرت کردن و دست از عمومات و
اطلاقات ایات کریمه و احادیث شریفه برداشتن نهایت جرأت
نه در مخالفت ان کردن خصوصا هرگاه در طرف دیگر دعوی
اجماع نیز باشد چنانکه در ستور ایشان است بلکه همچنانکه صاحب
مدارک علیه الرحمة در حواشی استبصار اشاره بان فرموده اند
شهرت داشتن اینقول نیز معلوم نیست از اینجهت که ان دو نفر
از اعاظم علماء ما که ادعاء اجماع بران فرموده اند لااقل میبایید
که در زمان ایشان و سابق بران انقول شهرت عظیمی داشته
باشد که ایشان از ان باجماع تعبیر کرده باشند یا از زیادتی شهرت
ان انرا اجماع پنداشته باشند پس بنابرین مشهور قول اول
خواهد بود نه اینقول و این سخن در باب تمسک بشهرت بغایت
متین است و مؤید قول اولست همان تفاوتی که شارع صلوات
الله علیه قرار داده است میان انها که خرج و زحمتی زیاده از متعارف
دارند مثل انها که باب دست یا گاو یا شتر یا چرخاب حاصل میشود
و میان انها که این تعبها و خرجها ندارند که در اول نصف عشر و

در ثانی تمام عشر را مقرر فرموده است پس هرگاه در انجا که نصف عشر را
مقرر فرموده است تفاوت خرج را ملاحظه فرموده باشد که اینقدر را
مقرر کرده است نه زیاده برانرا ازینجا معلوم ما میشود که در انجا
که تمام عشر را مقرر فرموده است ملاحظهٔ اخراجات را نکرده است
که اینقدر را مقرر فرموده باشد نه زیاده برانرا و دیگر در باغ و
زراعت منافع دیگر هم میباشد که در انها مطلقا یا بعنوان وجوب
زکوتی نیست پس ازینجا که انها برای اخراجات نباشند و
قطع نظر ازین مراتب اگر میبایست که اخراجات وضع شود و اینمعنی
درینمقام امر مهمی است میبایست که در احادیث شریفه که در
انها بیان حکم زکوة غلات میشود بیان وضع کردن اخراجات
هم بشود پس چون در هیچ خبری مطلقا از ان اثری نیست بمحض
خیال فاسد چند وضع کردن انها باطل و بی صورت است آینست
حکم اخراجات غیر حق سلطان و اما حق سلطان مثل مال الوجهات
و امثال ان پس دلالت میکند بر اخراج و وضع کردن ان ظواهر
بعضی اخبار و لیکن بعضی از افاضل مشایخ ما رضوان الله علیهم
اجمعین فرموده که ظاهر احادیث انست که خراج سلطان را وقتی
حساب میکنند که بعنوان مزارعه با رعایا قرار کرده باشند یعنی
باین عنوان که سلطان زمینی را برعایا داده باشد که زراعت کنند و
هرچه حاصل شود میانه رعایا و میانه سلطان به نحوی که مقرر کرده
قسمت شود م

[illegible]

باشند

باشند و درین زمان ازان بربع تعبیر میکنند و بنابرین انچه احادیث
شریفه بران دلالت میکند همان حکم مزارعه خواهد بود که سابقا
مذکور شد که مالک و زارع هریک زکوة حصهٔ خود را اگر ان حصه بحد
نصاب برسد میدهند پس اخراج مال الوجهات و امثال ان که بعنوان
مزارعه نباشد بهیچ صورتی نخواهد داشت پس احتیاط انست که ان
نیز اخراج نشود و الله تعالی العلیم و چون دانسته شد که اکثر اصحاب
وقت تعلق گرفتن زکوة را بانگور وقتی میدانند که دانه غورهٔ ان بسته
شود و بگندم و جو وقتی که دانه ببندد و بخرما وقتی که زرد یا سرخ شود
پس احتیاط انست که هیچیک از انها را بیش از رسیدن [illegible]
یا هرچه را برمیدارند وزن کنند و زکوة انرا بدهند یا حساب انرا نگاه
دارند که در اخر زکوة انرا بدهند تا هر تصرفی که میکنند بخاطر جمع
جائز و هرچه برمیدارند حلال باشد و اگر بعد از انکه انگور شده باشد
یا گندم و جو خشک شده باشند یا خرما رسیده باشد بردارند
چونکه البته درین وقت زکوة بانها تعلق گرفته است پس البته
میباید که هرچه را برمیدارند زکوتش را اخراج کنند یا وزن کرده
حساب انرا نگاه دارند که در اخر زکوة همه را بدهند یا بنحویکه درین
نزدیکی مذکور خواهد شد انها را اهل خبرت خرص و تخمین کنند
و انچه درین زمان متعارف شده است که از انروزی که غوره بهم
میرسد انرا برمیدارند و صرف میکنند و میفروشند و همچنین
وقتی که انگور شود هر روزه انرا برمیدارند و خود میخورند و بدیگران

میخورانند و بعد از ان میفروشند و بعضی را کم کم میفروشند و در اخر
سال که هنگام چیدن تمام انگور است هرچه باقی مانده باشد از
انگور زکوة دهنده باشند حساب تخمین میکنند و زکوتش را میدهند
بلکه از انگورهای ضایع و نابود و کم قیمت میدهند و همچنین از
گندم و جو از انروزی که دانه بسته بر میدارند و وقتی که خشک
میشود و همچنین از میان خرمن کم کم بر میدارند و صرف میکنند
و بعد از انکه خرمن پاک شود انچه مانده است زکوتش را میدهند
صورتی ندارد و مشغول الذمه بزکوة انچه سابق برین تصرف کرده اند
خواهند بود و بعد از انکه وقت اخراج زکوة علادت که تاخیر از ان
وقت بدون عذری جایز نیست در گندم و جو بعد از پاک شدن
انها و در خرما و مویز انگور بعد از خشک شدن و مویز شدنست
و اگر از انوقت تاخیر کند بی جهتی و متمکن از اخراج زکوة در انوقت
بوده باشد و ان مال تلف شود ضامن زکوة ان خواهد بود و
جایز است تاخیر کردن زکوة هرگاه انرا از مال خود جدا کرده باشد یکماه
و دو ماه خصوصا هرگاه منظورش از تاخیر انتظار کسی باشد که
دادن زکوة باو افضل است چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی یا اینکه منظورش رسانیدن زکوة بهمه مصارف ان
یا اکثر ان باشد و جایز است در خرما و انگور که زکوة انها را در
وقت چیدن اخراج کند بلکه اینمعنی در بعضی جاها ضرور میباشد
چرا غلب اینست که انگور را مویز نمیکنند و در وقتی که بر درخت

یا در هنگام

یا در هنگام چیدن انرا میفروشند یا مویز نشده انرا صرف میکنند و همچنین
جایز است که زکوة انها را در وقتی که بر درخت باشند بدهد چنانکه در
صحیحه سعد بن سعد اشعری از حضرت ابی الحسن علیه السلم وارد شده است
در انگور که هرگاه خرص کند انرا اخراج میکنند زکوة انرا و جایز نیست
مقدم داشتن زکوة پیش از وقت وجوب ان مگر بعنوان قرض که در انوقت
بنیت قرض بدهد و بعد از انکه وقت وجوب ان بشود و انشخص که
قرض داده است باو بر صفت استحقاق باقی باشد انرا از زکوة حساب
کند و بعد از انکه بر صاحب درخت خرما و انگور هرگاه خواسته باشد
که تصرف در میوه انها بکند و نتواند که بنحوی که در دین نزدیکی مذکور
که هرچه را که بر میدارد زکوة انرا کم بدهد یا حساب انرا نگاه دارد
که در اخر یکجا بدهد یا اینمعنی بر او دشوار باشد یا از مباشرین و عمله
خود خاطر جمع نباشد که هرچه را بر میدارند درست حساب انرا نگاه
دارند لازم است که ارباب خبرت را بیاورد که میوه انها را تخمین
کنند و ضامن شود حصه فقرا را یا خود اگر از ارباب وقوف باشد
انها را تخمین کند و نیت و عزم کند که حصه فقرا را بدهد تا تصرف
او در انها جایز باشد و انچه را بر میدارد حلال باشد و اگر نه جایز
و حلال نخواهد بود چنانکه علامه رحمه الله در کتاب منتهی فرموده است
که اگر بخورد مالک میوه را در حالتی که تر باشد پس اگر بوده باشد
ان خوردن بعد از انکه اهل خبرت ان میوه را خرص و تخمین کرده

در هنگامی که وقت چیدن انها نشده باشد صح

باشند ومالك را ضامن حصهٔ فقراء کردانیده باشند جائز است خوردن
اجماعًا از برای اینکه فائدهٔ خرص وتخمین مباح شدن تناول وتصرف است
واکر بوده باشد آن خوردن بعد از خرص وپیش از ضامن کردانیدن
باین عنوان که خرص کننده از اخرص کرده باشد ومالك را ضامن نصیب
فقرا نساخته باشد جائز است خوردن وتصرف کردن ایضا هرکاه
مالك خود ضامن نصیب فقرا کردد وهمچنین جائز است او را تصرف
کردن وخوردن اکر پیش از خرص کردن باشد هرکاه مالك خود میوه
از اخرص کند اما بدون خرص پس جائز نیست تصرف کردن در آن
وخوردن میوهٔ آن تمام شد مفاد کلام علامه رحمه الله وچون کلام
دربنمقام منجر شد بذکر خرص وتخمین پس مناسبست ذکر قدری از
احکام آن بدانکه خرص بخاء نقطه دار مفتوحه وراء بی نقطهٔ ساکنه
وصاد بی نقطه عبارتست از تخمین کردن میوه وغیر آن که چه مقدار است
بحسب وزن ومانند آن وبهمین معنی است حزر بفتح حاء بی نقطه
وسکون زای نقطه دار وراء بی نقطه وعامه از احزر بتقدیم راء
بی نقطه بر زای نقطه دار میکویند وباین سبب عوام اینمعنی را
حرز بهاء وراء وزای میکویند پس بدانکه محقق رحمه الله تعالی
در کتاب معتبر وغیر او نقل کرده اند اتفاق علماء ما رضوان الله
علیهم اجمعین را وهمچنین اتفاق اکثر عامه را بر اینکه جائز است
خرص کردن خرماو انکور وضامن کردانیدن مالکان آنها را بحصهٔ

فقرا

فقرا وخلافست درمیانهٔ علماء ما در اینکه در زرع یعنی کندم وجو
وامثال آنها نیز جائز است یا نه شیخ طوسی وجماعتی از اد در آنها نیز
جائز میدانند وجمعی دیکر آنرا جائز نمیدانند ومحقق رحمه الله فرموده است
که وقت خرص در خرما وقتیست که بد وصلاح آنها بشود وآن
چنانکه سابقا مذکور شد در خرما وقت سرخ شدن یا زرد شدن
انست دیکر فرموده است که مجزی وکافیست خرص کنندهٔ واحد
زیرا که امین بودن در خارص معتبر ودر کار است ودیکر اینکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله اکتفا میفرموده اند بخارص واحد دیکر فرموده است
که صفت خرص انست که تقدیر کند وتخمین نماید جمیع درخت خرما را
که اکر خرما شود چه قدر خواهد شد وتقدیر کند جمیع انکور را که اکر
مویز شود چه قدر خواهد بود پس اکر بقدر نصاب بوده باشد
واجبست زکوة پس مخیر میکردانند صاحبان آنها را میانهٔ اینکه واکذارند
آنها را بعنوان امانت در دست ایشان ومیانهٔ اینکه ضامن حق
فقراء کردانند ایشانرا یا اینکه ضامن شوند برای ایشان حق ایشانرا
پس اکر اختیار ضامن شدن کنند جائز است برای ایشان تصرف
در آنها بهر نحو که خواهند واکر راضی بضامن بودن نشوند آنها را
بعنوان امانت بایشان میسپارند وجائز نیست برین تقدیر برای
ایشان تصرف کردن در آنها بخوردن وفروختن وبخشیدن بجهت
اینکه حق مساکین درمیان آنهاست تمام شد آنچه مقصود بود از کلام

محقق رحمه الله تعالی تتمیم بدانکه واجبست در زکوة نیت کردن
همچنانکه در سایر عبادات مثل نماز و روزه وغیر ان واجبست وبدون ان
صحیح نیست پس باید که زکوة دهنده خود یا وکیل او که زکوة را از قبل او
میدهد در وقت دادن ان نیت کند واگر در صورت وکالت مالک و وکیل
هر دو نیت کنند بهتر است ومعتبر است در نیت هر کار قصد بجا آوردن
وکردن ان کار پس اگر کاری سهوا و از روی غفلت صادر شود محسوب
نخواهد بود ودیگر معتبر است در نیت تعیین نمودن ان کار که از
کارهای دیگر جدا و ممتاز شود وبدون قصد وتعیین ثوابی بران
مترتب نمیشود ومکلف بریٔ الذمه از ان کار نخواهد شد پس میباید
که در زکوة قصد نمائیم که زکوة خود را میدهم واگر بر ذمه او زکوة واجب یعنی گفته اند که صح
وسنت هر دو بوده باشد باید که تعیین کند که کدام یك از انها را میدهم
بلکه تعیین نوع زکوة نیز بکند که این زکوة مال است یا زکوة فطره واگر
تعیین صنف زکوة نیز بکند باین عنوان که این زکوة طلا است یا نقره
یا گندم یا غیر ان بهتر است بلکه بعضی دیگر فرموده اند که احوط انست یا انگور صح
که تعیین شخص زکوة نیز بکند که این زکوة فلان کس است یا فلان اگر
و بر هر تقدیر قصد وتعیین بنحوی که از کارهای دیگر ممتاز شود
ضرور است پس اگر بدون قصد زکوة یا لاعلی التعیین چیزی را
داده باشد از زکوة او محسوب نمیشود وهمچنین لازمست در نیت
قصد تقرب باینمعنی که قصد کند که این کار را میکنم از برای رضای

نورا

خدای و فرمانبرداری او وبدون این قصد هیچ عبادتی خواه واجب باشد
وخواه سنت صحیح نیست ومیباید که این معنی از سایر مطلبها و غرضهای
که منافی انست خالص باشد حتی اینکه بعضی گفته اند که میباید منظور
بنده از کردن و بجا آوردن طاعت الهی رفتن به بهشت یا خلاص
شدن از جهنم نیز نباشد بلکه محض از برای رضاجویی و فرمانبرداری
حق تعالی باشد وشکی نیست در اینکه اگر میسر شود چنین نیتی بهتر
نیتها خواهد بود اما اینکه البته ضرور است که چنین باشد واگر قصد
دخول بهشت یا نجات از دوزخ با ان ضم شود صحیح نخواهد بود پس معلوم
نیست وظاهر اینست که ان نیز صحیح باشد لیکن اگر خصوص همین معنی
منظور باشد واصلا فرمانبرداری ورضاجویی حق تعالی در ان منظور
نباشد ومطلقا تعظیم واجلال حضرت ذو الجلال در ان اراده نشود
بلکه همین مراد محض رفتن به بهشت یا خلاص شدن از دوزخ باشد
ان عبادت البته صحیح نیست وچون معلوم شد که قصد قربت
البته لازم است پس اگر زکوة وهمچنین سایر عبادات را خواه واجب باشد
وخواه سنت بقصد ریا که عبارت از دیدن غیر خداست یا بقصد
سمعه که عبارت از شنیدن غیر اوست بعمل آورد یعنی از برای همین
مطلب میکرده باشد که دیگران ببینند یا بشنوند خواه غرض از
دیدن یا شنیدن ایشان این باشد که از این جهت نفعی از ایشان
باو برسد یا ضرری که از جانب ایشان متصور باشد از او دفع
شود یا اینکه غرض از ان محض همین باشد که او را خوب دانند واعتقاد

صلاح باو بهم رساند البته صحیح نخواهد بود و موجب ثمره بجز وبال و نکال
نخواهد شد و اگر ان عبادت واجب باشد از ذمه او ساقط نخواهد
گردید چنانکه خداوند عزیز حمید در شان زکوة و سایر صدقات در کتاب
مجید میفرماید یا ایها الذین امنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و
الاذی کالذی ینفق ماله رئاء الناس ولا یؤمن بالله والیوم
الاخر فمثله کمثل صفوان علیه تراب فاصابه وابل فترکه
صلدا لا یقدرون علی شیء مما کسبوا والله لا یهدی القوم
الکافرین یعنی ای انکسانی که ایمان اورده اید باطل مسازید و نابود
مگردانید صدقات خود را بمنت گذاشتن و اذیت رسانیدن
همچو انکسی یعنی همچون باطل ساختن انکسی که انفاق مینماید مال خود را
ازجهت رئاء مردمان و برای نمودن بایشان و ایمان نمی اورد بخدای
و بروز قیامت است پس مثل و داستان او یعنی ان ریاکننده مانند (اخر که روز)
مثل و داستان سنگیست که بران باشد خاک خشکی پس برسد
بان باران بزرگ قطره پس واگذارد و بگرداند ان را سنگ پاک همواری
که اصلا از ان خاک بر روی ان سنگ باقی نگذارد قدرت و توانائی
ندارند ایشان یعنی این نفقه کنندگان ریائی بر هیچ چیز از انچه کسب
کرده اند یعنی منتفع نشوند بانچه کرده اند و ثواب ان را در نیابند
و خدای هدایت نمیکند و بمطلب نمیرساند گروه کافران را ان
سنگ مثل منافق است و خاکی که بران سنگ است مثل نفقهای
او که بریاء کرده چون قطرات باران عدل الهی از سحاب حساب ربانی

مذکور است
ویران گردد اثار نفقات محو شده سنگی بیحاصل بماند چنانکه در تفاسیر
و ممکنست والله تعالی یعلم که ضمیر فمثله راجع بمال یا بانفاق که از ینفق
مفهوم میگردد بوده باشد و بنابرین غرض ازین تمثیل والعلم عند الله العظیم
الجلیل شاید ان باشد که همچنانکه انکسی که بر روی سنگ صلبی که قدری
خاک خشک بران باشد بامید نفعی عظیم تخمی افشاند و بخاطر جمع انتظار
حاصل ان کشد پس باران تند درشت قطره بران ببارد و هر چه بر روی
ان سنگ صاف باشد از خاک و تخم همه را بشوید و سنگ خالی تنها
باقی ماند انشخص را قدرت بر هیچ چیز نخواهد بود و مطلقا تحصیل
منفعتی برای خود نمیتواند نمود حتی اگر خواهد که قدری از همان تخم
که در انجا افشانده است باو عاید شود نخواهد شد همچنین هر کس نفقه
بغرض ریاء و دیدن مردمان صدقه بدهد و انتظار نفعی که از دیدن مردمان
ان کرده است بکشد پس باران شدید عقوبت الهی بران خواهد
بارید و اصلا منفعتی از ان نخواهد دید و اگر غرض از ان ریا و سمعه
تنها نباشد بلکه با قصد قربت و فرمانبرداری خدای عز و جل قصد
ریا و سمعه نیز ضم شود باین عنوان که منظورش از ان کار فرمانبرداری
و رضا جوئی خدای تعالی باشد و در ضمن ان غرض دیدن یا شنیدن
مردمان را بان جهتها که مذکور شد نیز داشته باشد پس ظاهرا خلاف
در میان علما نیست در اینکه ان قصد حرام است و جایز نیست و
چنین عبادتی اصلا صحیح نیست و اگر با قصد قربت غرضی دیگر غیر

از ریا و سمعه داشته باشد پس اگر آن غرض غرضیست که در شرع مقدس
وارد شده است و رجحانی دارد مثل اینکه زکوة را علانیه بدهد که دیگران
با او اقتدا کنند و این امر شایع و متعارف شود پس خلافی نیست در اینکه
آن قصد ضرر بعبادت نمیرساند و آن عبادت صحیح است و اگر آن غرض
امری باشد که بحسب شرع مقدس رجحانی نداشته باشد مثل اینکه
در زکوة دادن با قصد قربت قصد خلاص شدن از زحمت نقل
با انبار یا نقل بولایت و دیار و خلاصی از خرج و کرایه مکاری و شتردار
نیز داشته باشد پس اگر اصل منظور و مقصود اصلی از آن عمل آن
امر باشد و قصد قربت را تابع آن ساخته باشد پس شکی نیست
در اینکه چنین عبادتی صحیح نیست و اگر چنانکه هر دو قصد باهم
منشأ آن عمل شده باشد بحیثیتی که هر یك بتنهایی اگر میبود آن فعل
بعمل نمی‌آمد آن عبادت نیز ظاهرا صحیح نباشد زیرا که قصد قربت
میباید مستقل باشد در منشأیت عبادت و باعث بودن
بر فعل طاعت و در این صورت چنین نیست اما اگر مقصود اصلی
قصد قربت باشد و همان مطلب منشأ کردن آن عمل شده باشد
و آن قصد دیگر تابع آن افتد بحیثیتی که اگر آن غرض نباشد باز
آن کار بعمل آید بسبب قصد قربت پس ظاهر اینست که چنین
عبادتی صحیح باشد و بهتر و احوط آنست که چنین قصدها را
نیز با قصد قربت منضم نکرده اند و عمل را بمحض قربت و فرمانبرداری

بجا آورد نا باتفاق و خاطر جمع صحیح باشد و موجب اجر و ثواب جزیل گردد و دیگر
جمعی از علماء فرموده اند که معتبر است در نیت قصد وجوب یا قصد ندب
یعنی اگر آن کار واجب باشد که قصد کند که میکنم این کار واجب را و اگر مندوب
باشد قصد کند که میکنم این کار مندوب را و بعضی از علماء فرموده اند که
معتبر است ایضا در نیت اینکه قصد کند که میکنم این واجب را از جهت
واجب بودن آن یا این مندوب را از برای مندوب بودن آن و جمعی
از محققین علماء رضوان الله علیهم این دو چیز را در نیت ضرور نمیدانند
و میفرمایند که آن سه چیز که اولا مذکور شد که قصد فعل باشد و تعیین
آن و قصد تقرب کافیست و قصد وجوب یا ندب و همچنین قصد اینکه
از برای واجب بودن یا سنت بودن میکند در کار نیست پس بنابرین
در زکوة همین کافیست که نیت کند که میدهم زکوة را قربة الی الله و بنابر آنچه
دیگران فرموده اند چنین نیت میکند که میدهم زکوة واجب خود را
برای اینکه واجبست قربة الی الله و احوط آنست که باین نحو نیت کند
تا بهمه اقوال عمل کرده باشد و دیگر زیاده بر آنچه مذکور شد چیزی
در کار نیست پس آنچه متعارف شده است که باستحقاق صیغه
میخوانند بطریق ایجاب و قبول باین عنوان که زکوة دهنده
میگوید که این وجه را بتو میدهم بتنخواه زکوة و او میگوید که من قبول
کردم و این را لازم میدانند اصلا در کار نیست و اگر قصد قربت
و سایر ضروریات نیت را با آن ضم نکنند بتنخواه نیت نیز محسوب

تفسیر عدالت متیقن آنکه حکم عالم باشد

امان سیهای مفتوح العنوه یعنی فتح او را جهت غلبه گرفته باشند
سبب اگر نبی یا امام گرفته باشند جهت مصالح مسلمانان صرف میکنند

نخواهد شد بلکه در بعض مواضع ترک آن بهتر است چنانکه روایت کرده اند
ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رضی الله تعالی عنه در کتاب کافی و
شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی رحمه الله تعالی در کتاب فقیه از ابی بصیر
که گفت عرض کردم بخدمت حضرت ابی جعفر علیه السلم که مردی از اصحاب
ما حیا میکند اینکه بگیرد از زکوة پس عطا بکنم او را از زکوة و نام نبرم
برای او که آن از زکوة است پس فرمود که بده باو و نام مبر برای او
و خوار و ذلیل مکن مؤمن را و در مقصد چهارم انشاء الله تعالی
تفصیل آن مذکور خواهد شد و باید دانست که در زکوة و همچنین
در سایر حقوق واجبه آلهیه واجبست که تمام آنچه بر مکلف واجب
میشود از عهدهٔ آن بیرون آید و چیزی از آنرا بهیچ وجه باقی نگذارد
و گمان نکند که چون از عهدهٔ عمدهٔ آن بیرون آمده است کافیست
بلکه اگر دینار و حبهٔ از آنرا باقی گذارد مستحق عقوبت آلهی
خواهد بود چنانکه روایت کرده است ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله
علیه السلم که آنحضرت علیه السلم فرمود که هر که منع کند و باز دارد قیراطی را
از زکوة پس نیست او مؤمن و نه مسلمان و سؤال و درخواست خواهد
کرد رجعت و بازگشتن را نزد موت و آن قول خدای عز و جل است
حَتّٰی اِذا جاءَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلّی
اَعْمَلُ صالِحًا فیما تَرَکْتُ و ترجمه آیه کریمه در مقدمه گذشت
و قیراط بحساب این زمان موافق قیمت اشرفی در آن زمان

کر دیکنار

سی و یک دینار و نیم تبریزیست بلکه چه درین روزگار در میان اهل دنیا ان
نابکار شایع و شعار شده است که فقیر مضطر قلیل المعرفتی را
پیدا کرده با او از حقوقی که مشغول الذمه اند مصالحه میکنند
بقلیلی که هزار یک این مقدار نمیشود و بگمان فاسد و خیال
کاسد خود خود را بری الذمه و فارغ البال حساب میکنند بحقوق
و باطل است و نمیدانند که آنچه را داده اند اگر آن اخذ کننده از
اهل آن نیز باشد همان قدر از ایشان محسوب خواهد شد و الّا آن
نیز محسوب نیست و تمام آن حق بر ذمه او خواهد بود و فقرا را
اختیار این نحو تصرفات در حقوق الهی نیست در هر جا آن نوع
بنهج مقرر در شریعت مقدسه بتصرف ایشان در آید در همان قدر
اختیار دارند که بمصارف خود صرف نمایند چنانکه در مقصد
چهارم مذکور خواهد شد انشاء الله العزیز و بدانکه در خصوص
زکوة و همچنین در سایر صدقات از جمله طاعات ضرور است که از
منت گذاشتن و سرزنش کردن و اذیت رسانیدن خالی باشد زیرا
که چنانکه در آیات کریمه که سابق برین مذکور شد و غیر آنها مترتب
شدن ثواب بر آن مشروط و موقوفست بخالی بودن از آن چنانکه
خداوند کریم منان میفرماید اَلَّذینَ یُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ فی سَبیلِ اللّٰهِ
ثُمَّ لا یُتْبِعُونَ ما اَنْفَقُوا مَنًّا وَلا اَذًی لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ
رَبِّهِمْ وَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنُونَ قوله

معروف ومغفرة خير من صدقة يتبعها اذى والله غنى حليم
يا ايها الذين امنوا لا تبطلوا صدقاتكم بالمن والاذى كالذى
ينفق ماله رئاء الناس ولا يؤمن بالله واليوم الاخر يعنى انكسانى
كه انفاق ميكنند مالهاى خود را در راه خداى پس تابع نميسازند
وازپى در پى اورند انچه را كه نفقه كرده اند هيچ منتى ونه هيچ
اذيتى را از براى ايشانست مزد ايشان نزد پروردگار ايشان
ونيست هيچ ترسى بر ايشان ونه ايشان اندوهگين شوند
گفتارى نيكو وارزشى يعنى درگذشتن از درشتى سخنان سائل
وعفو كردن از الحاح وابرام او بهتر است از صدقه كه تابع ان شود
وازپى در ايشان اذيتى وخداى بى نياز وبردبار است كه محتاج بصدقات
موذى ومنان نبود وزودى تعجيل در عقوبت ايشان نكند اى
انكسانى كه ايمان اورده ايد [illegible] باطل ونابود مسازيد صدقات
خود را بمنت گذاشتن واذيت رسانيدن همچو انكسى كه انفاق
ميكند مال خود را از براى رياء وديدن مردمان وايمان نمى اورد
بخداى وبروز اخر يعنى روز قيامت بعد از ان مثل حال رياكننده
ميفرمايد بنهجى كه درين نزديكى مذكور شد وبعد از ان مثل انفاقى
كه نفقات خود را براى طلب خوشنودى خداى تعالى ميدهند
بنحويكه در مقدمه گذشت ميفرمايد پس ميفرمايد كه ايود احدكم
ان تكون له جنة من نخيل واعناب تجرى من تحتها الانهار

له فيها من كل الثمرات واصابه الكبر وله ذرية ضعفاء فاصابها
اعصار فيه نار فاحترقت كذلك يبين الله لكم الايات
لعلكم تتفكرون وترجمه ان در مقدمه گذشت وحاصل ان اينست
كه همچنانكه هيچيك از شما دوست نميدارد كه بعد از عجز وناتوانى وكوتاه
شدن دست از هر تدبير وكاردانى با وجود اطفال وذريت ضعيف
ناتوان وفرزندان خورد عاجز نادان باغى داشته باشد كه بهمه جهات
خوبى اراسته باشد ودران باشد از هر ميوه كه خواسته باشد و
راه معيشت وزندگانى او واولاد او منحصر دران باشد ناگاه گردبادى
بان وزد واتشى بدان رسد وهمه ان بسوزد همچنين بايد كه دوست نداشته
باشيد كه نفقاتى كه در راه خدا كرده ايد وكفايت زندگانى باقى شما
از ان حاصل تواند شد وهمه خوبيها وخوشيها از ان بعمل تواند امد
ودر هنگام عجز وناتوانى تام كه روز بعث وقيام است نهايت احتياج
بان داشته باشيد پس بسبب منت واذيت اعصار غضب كردگار
كه مشتمل باشد بر اتش قهر خداوند قهار بدان رسد وهمچنان بسوزد
كه خاكسترى هم از ان باقى نماند وحال انكه چه نسبت تواند بود
ميانه اين باغ وان باغ ودرين تفاوت است فيما بين افتاب وكوره
چراغ وديگر بايد دانست كه ميفرمايد كه يا ايها الذين امنوا
انفقوا من طيبات ما كسبتم ومما اخرجنا لكم من الارض
ولا تيمموا الخبيث منه تنفقون ولستم باخذيه الا ان تغمضوا

با پوشیدن احتیاج محتاج و رسوا ساختن سائل مضطر لا علاج صح

فيه وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ و ترجمه آن اینکه ای آنکسانی
که ایمان آورده اید انفاق کنید از پاکیزهای آنچه کسب کرده اید شما
و از آنچه بیرون آورده ایم ما برای شما از زمین و قصد مکنید خبیث
و پلید را که همین از آن نفقه میکنید و حال اینکه نیستید شما
اخذ کنندگان و گیرندگان آن مگر اینکه اغماض کنید و چشم بپوشید
در آن و بدانید بیقین که بدرستی که خدای بی نیاز است از
مالهای شما یا بی نیاز است از کسی که تصدق از مال خبیث کند
و ستوده شده است بر نعمتها که بشما کرامت فرموده است
یا معنی این باشد که ستایش کننده و جزا دهنده است هر کرا
که انفاق از مال پاکیزه کند یعنی والله یعلم که باید نفقات شما
در راه خدای از چیزهای پاکیزه باشد و از چیزهای ضایع و نابود
و خبیث و پلید که همین از آنها نفقه میکنید که اگر آنها را بشما
دهند راضی بگرفتن آنها نشوید مگر اینکه برای مصلحتی چشم
از بدی آنها بپوشید نباشد چنانکه اگر از کسی طلبی داشته
باشید هرچند دانید که بغیر از آن چیزی دیگر ندارد یا اگر کسی آنرا
مفت و رایگان یا بهدیه و بخوان برای شما فرستد از قبول آن ابا کنید
و بدانید که خدای عزوجل که آنرا از شما او میگیرد نه درویشان
غنی است و جناب اقدس او را هیچ حاجتی بآن چیز نیست در
بهیچ عنوانی نیست بلکه اینها محض آزمایشیست که بتو

بندگی

بندگی و اطاعت هر کس بر خودش و بر دیگران معلوم شود و میخواهد که بندگان را
باین عبادت در معرض کرامتهای غیر متناهی خود در آورد در بعضی از تفاسیر
اصحاب روایت شده است که حق تعالی خطاب فرمود بحضرت داود
علی نبینا و آله و علیه السلام که ای داود اگر مرا بر در خانه خود بیابی چه میکنی
حضرت داود علیه السلام گفت بار خدایا مرا طاقت جواب تو نیست خطاب
رسید که ای داود درویشان نائب مناب منند پس هرچه در حق
من خواهی کرد در حق ایشان که نائب منند بجای آور و از حضرت سید
الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام رویست که آنحضرت دست
مبارک خود را در نزد صدقه دادن میبوسید شخصی این را از آنحضرت
پرسید فرمود که دست صدقه دهنده واقع میشود در دست خدای تعالی
پیش از آنکه در دست سائل واقع شود و اینکه فرموده اند که در دست
خدای تعالی واقع میشود یا بهمان معنی است که در حدیث اول مذکور
شد که چون درویشان درین باب نواب حضرت رب الارباب اند پس گویا
اول بدست او داده میشود و محتملست که مراد دست ملائکه خدا
باشد که اولا ایشان میگرفته باشند و بدست سائلان دهند پس مراد
دست حقیقی نیست چه جناب اقدس او از دست و جوارح مستغنی است
پس باید که زکوة دهنده اگر طعام و بنده است گندم پاک و نفیس را از برای
تخم و نان و از برای رغبت مشتریان برندارد و گندم پر خاک و خاشاک
و ناجنس و خسیس را از جهه زکوة بدرویشان ندهد و آنکه پاکیزه و

لطیف را خود صاحب نکند وکل مال شده وسرمایه زده وبور را بعوض ان نکوید ندهد
وبریش بابای ابن السّبیل وفقیر که در نظر او بیمقدار وحقیر مینماید نکرد
بلکه از هر چیز وهر جنس انچه حضرت خدایست جدا کند وهر انچه که بدرگاه
کبریاست ادا نماید وپیوسته این ایه وافی هدایه را مطمح نظر خود داشته
بمقتضای ان عمل نماید انجا که فرموده است لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا
مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللّٰهَ بِهِ عَلِيمٌ که ترجمه ان اینست
که هرگز در نیابید نیکوئی را وبدانچه میطلبید از خیر نرسید وبعضی
از مفسرین گفته اند که هرگز نیابید بهشت را تا اینکه نفقه کنید و
صدقه دهید از انچه دوست میدارید وانچه نفقه میکنید از چیزی
خواه اندک وخواه بسیار وخواه از خوب ومحبوب وخواه از زشت
ونابود پس بدرستی که خدای بدان چیز داناست وبرحسب نیت شما
شما را جزا خواهد داد وبدانکه در کتاب شریف نهج البلاغه در جمله
کلامی که حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلم مکرر اصحاب خود را
بان وصیت میفرموده اند اینست که بعد از ذکر صلوة وبعضی از
فضائل وسمات ان مذکور شده که میفرمایند ثُمَّ إِنَّ الزَّكٰوةَ
جُعِلَتْ مَعَ الصَّلٰوةِ قُرْبَاناً لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ فَمَنْ أَعْطَاهَا طَيِّبَ
النَّفْسِ بِهَا فَإِنَّهَا تُجْعَلُ لَهُ كَفَّارَةً وَمِنَ النَّارِ حِجَازاً وَ
وِقَايَةً لَا يُتْبِعَنَّهَا أَحَدٌ نَفْسَهُ وَلَا يُكْثِرَنَّ عَلَيْهَا لَهَفَهُ
فَإِنَّ مَنْ أَعْطَاهَا غَيْرَ طَيِّبِ النَّفْسِ بِهَا يَرْجُو بِهَا مَا هُوَ

أَفْضَلُ مِنْهَا فَهُوَ جَاهِلٌ بِالسُّنَّةِ مَغْبُونُ الْأَجْرِ ضَالُّ الْعَمَلِ طَوِيلُ
النَّدَمِ وحاصل ترجمه ان اینست که پس بدرستی که زکوة گردانیده شده است
با صلوة قربان ونزدیکی از برای اهل اسلام یعنی وسیله قرب بدرگاه الله حضرت
وباعث نزدیکی بثواب جناب رب الارباب پس هر که عطا کند وبدهد
انرا در حالتی که طیب النفس وخوشنود وخرم باشد بان پس بدرستی که
گردانیده میشود ان زکوة از برای او یعنی از گناهان او کفاره عظیم
واز اتش جهنم حجابی ونگاهبانی جسیم باید که همراه ان نکند واز پی
ان در دنیا ودر اخرت هیچ احدی نفس خود را یعنی چشم ودل وجان
خود را در پی ان نیندازد وباید که بسیار نگرداند البته بر ان اندوه
وحسرت خود را پس بدرستی که هر که عطا کند انرا در حالتی که غیر
طیب النفس وناخوشنود باشد بان که امید میداشته باشد
بان انچه را که از او افضل باشد از ان پس او جاهل است بسنت یعنی
طریقه بهترین پیغمبران وزیان زده ومغبون است اجر ومزد او
وضال وگمراه است عمل او ودور ودراز است پشیمانی وندم او
ومستفاد میشود ازین کلام شریف که زکوة دهنده که باید فراخی
احوال وزیادتی مال زکوة را بدهد بلکه باید از ان بهتر که منظور وغرض
قربت الهی وفرمانبرداری حضرت پادشاهی باشد یا از رهگذر کراهت
وحسرت افزا میداده باشد واز ان مغرم وتاوانی میپنداشته باشد
واز جمله انهایی باشد که حق جل وعلا میفرماید که وَمِنَ الْأَعْرَابِ

مَنْ یَتَّخِذُ مَا یُنْفِقُ مَغْرَمًا یعنی و از جملهٔ اعراب و بادیه نشینان کسی
چند هست که فرا میگیرد و اخذ میکند آنچه را که نفقه میکند تاوان
و زیانی یعنی صدقات خود را غبنی و غرامتی میشمارد و آنرا یعنی
غنیمتی عظیم و فوز و سعادتی جسیم نداند و از آن جماعت نباشد که
خدای عز و جل میفرماید که وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ
الْآخِرِ وَیَتَّخِذُ مَا یُنْفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ
أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَیُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِی رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِیمٌ یعنی و از جملهٔ بادیه نشینان کسی چند هست که ایمان میآورد
بخدای و روز آخر که روز قیامت است و اخذ میکند و فرا میگیرد
آنچه را که نفقه میکند قربتها در نزد خدای و صلوات و دعاهای
پیغمبر یعنی آنها را وسیلهٔ تقرب بدرگاه و نزدیکی بثواب خدای
و منشا صلوات و دعای حضرت رسول صلی الله علیه و آله که بسبب
متصدقان بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش برای ایشان میطلبد
قرار میدهد بدانید آگاه باشید که بدرستی که آنها قربت و نزدیکی است
عظیم برای ایشان بپایگاه عنایت ربانی بزودی داخل میکند ایشانرا
خدای در رحمت خود بدرستی که خدای آمرزگار و عفو و بخشاینده
و رحیم است و چنین باشد که بطیب خاطر و خوشنودی تام و
بخوشحالی و رضامندی تمام بان اقدام نماید در وقت حاجت و
نیاز بغیر از پشیمانی در از بهره نخواهد داشت پس از مجموع آنچه

درین فصل مذکور شد معلوم میشود که آن جماعتی که بصد هزار جان کذلک
و بعد از هزار مرتبه مردن اگر قلیلی از زکوة را از هر چه نابود تر و نا روا تر است
بفقیری دهند و توقع این داشته باشند که آن بیچاره خود و همه
عیالش در مدت زندگی بندگی ایشانرا بجان و دل میکرده باشند
و شب و روز همگی در موقف خدمتگزاری و جانسپاری ایستاده
و همه خدمات دشوار را هر چند در معصیت خداوند جبار باشد
مهیا و آماده باشند و اگر احیانا یکسر موئی از روی غفلت تقصیری
از ایشان صادر شود انواع اذیتها بدست و زبان بایشان رسانند
و قطع نظر از آن پلنگ سان در هر زمان چهرهٔ خاطر شکستهٔ ایشانرا
بناخن سرزنش خراشند و هلاهل صفت در هر ساعت بر سر
دُم نشسته بر جان خستهٔ ایشان زهر منتی پاشند و در غیبت
و حضور و در نزد هر نزدیک و دور ایشانرا صدقه خوار و بی ننگ
و عار خوانند و در هر کار و از هر در ایشانرا هابط و بی اعتبار دانند
در روز حساب و وقت جواب چه فائده و بهره از آن عمل خواهند دید
و در هنگام ثواب و مقام عقاب چه میوه و ثمره ازین نخل امل خواهند
چید نعوذ بالله العظیم من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا و
چون غرض کلی و مقصود اصلی از انشاء این رسالهٔ زکوة غلات
بود دانستن این معانی برای زکوة دهندگان بغایت مهم مینمود
و اگر در مقامی انسب ازین مذکور میشد احتمال غفلت و ذهول

ازان بود دربیمقام بذکر انها مبادرت نمود و هرچه بعنوان اشاره
واجمال مذکور شده یا اصلا مذکور نشده باشد در مقصد چهارم بتفصیل
مناسب مقام مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی مقصد دوم

دراینچه زکوة در انها مستحب است وان چند چیزاست اول مال
تجارت است بدانکه مشهور میان اصحاب رضوان الله علیهم
انست که مستحب است زکوة در مال تجارت و محقق رحمه الله تعالی
از بعضی از علماء ما قول بوجوب را نقل کرده اند و ظاهر کلام ابن بابویه
رحمه الله تعالی در فقیه نیز اینست که انرا واجب میدانسته است و
اظهر استحبابست و مال تجارت از ینجهت که زکوة بان تعلق
میکیرد عبارتست از مالی که مالک شوند انرا بعقد معاوضه و در
وقت مالک شدن قصد اکتساب و تجارت بان داشته باشند
پس در هر مالی که بدون عقدی انرا مالک شوند چون میراث
و چیزهای مباح که بحیازت و اخذ کردن مالک انها میشوند
یا انرا مالک شوند بعقدی غیر عقد معاوضه خواه اصلا عوضی
دران عقد نبوده باشد مثل هبه و وقف و تصدق یا عوض از یکطرف
باشد که انرا معاوضه نتوان کفت مانند مالی که زن مالک شود انرا
بعوض مهر یا مالی که مرد مالک ان شود بعوض خلع یا مالی که وارث
مالک ان شود بسبب صلح از خون عمد هرچند قصد اکتساب
و تجارت بانها داشته باشند و همچنین در مالی که در وقت مالک

شدن

ومنه العقد وانواعه

[illegible]

باشند
شدن ان بعقد معاوضه قصد اکتساب و تجارت بان نداشته
خواه در انوقت غافل از هر قصدی باشند یا قصد غیر اکتساب و
تجارت بان کنند چون قصد نکاه داشتن و تصدق کردن و
امثال انها بنابر مشهور زکوتی نیست و شیخ شهید در کتاب
دروس و شیخ زین الدین علیهما الرحمة قصد اکتساب و تجارت را
در وقت مالک شدن ضرور ندانسته اند و ظاهر کلام محقق
رحمه الله تعالی نیز در کتاب معتبر میل باین قول است و صاحب مدارک
رحمه الله تعالی نیز این قول را پسندیده است پس بنابرین در هر مالی
که مالک شوند انرا بعقد معاوضه خواه بقصد اکتساب و تجارت
و خواه بقصد دیکر و بعد ازان قصد اکتساب و تجارت بان کنند
زکوة مستحب خواهد بود و این احوطست و در تعلق کرفتن زکوة
بمال تجارت شرطست اول رسیدن و بودن انست بقدر
نصاب و نصاب ان نصاب یکی از نقدین است پس اکر قیمت
ان بقدر دویست درهم یا بقدر بیست اشرفی دو بتی باشد نصاب
اول رسیده است و اکر بقدر چهل درهم یا بقدر چهار اشرفی بران
افزوده شود بنحویکه در نصاب نقدین مذکور شد بنصاب دوم
میرسد و بهمین دستور هرچه بالا رود و لازم است که در تمام
سال نصاب باقی باشد پس اکر یکروز از نصاب بیفتد زکوة
ساقط میشود و چون دیکر باره بحد نصاب رسد ابتداء سال را

ازانروز حساب میکنند واکر قدری از سال اصل مال بکذرد که فائده
دران ظاهر نشود وبعد ازان فائدهٔ ظاهر شود که بقدر نصاب دویم
بوده باشد سال اصل مال را از روز اول حساب میکنند وسال
فائده را از انروزی که بهم رسیده است مثلا بر مالی که بقدر بقیمت
دویست درهم بوده باشد شش ماه بکذرد که فائده دران ظاهر نشود
بعد ازان بقدر چهل درهم فائده دران بهم رسد چون سال اصل مال
تمام شود بقدر پنج درهم زکوة انرا میدهند وچون شش ماه دیکر
بکذرد که سال فائده تمام شود یک درهم دیکر زکوة فائده را میدهند
شرط دویم است که از مایه وراس المال چیزی کم نشود هرچند اصل مایه
چندین برابر نصاب باشد پس اکر در اثناء سال قیمت ان از راس المال
کمتر شود هرچند بقلیلی باشد زکوة ساقط میشود واکر باز قیمت
ان افزوده شود وبراس المال برسد ابتداء سال را از انروز حساب
میکنند شرط سیم کذشتن حول است بران مال بهمان تفصیل که
در زکوة نقدین وانعام کذشت ومعتبر است دران که در تمام
سال قصد اکتساب وتجارت بان مال استمرار داشته باشد
پس اکر در اثناء سال قصد تجارت واکتساب منقطع شود
وقصد دیکر دران مثل نکاه داشتن وامثال ان کنند زکوة
ساقط میشود وهمچنین معتبر است درینمقام تمام انچه معتبر است
در زکوة نقدین وانعام پس میباید که در تمام سال اموال در

ملک

ملک وتصرف مالک بوده باشد پس اکر در اثناء سال ان مال را ببخشد
یا از تصرف او بیرون رود که متمکن از تصرف دران نباشد زکوة ساقط
میشود واکر ان مال را تبدیل کند بمالی دیکر باز بقصد تجارت بعضی
کفته اند که زکوة ساقط نمیشود واین اشهر است وجمعی کفته اند که ساقط
میشود والله تعالی یعلم وبباید دانست که قرض مانع زکوة تجارت نیست
هرچند که ان شخص دیکر چیزی که قرض را بان ادا تواند کرد نداشته باشد
وهرچند که ان مال التجارت را بخصوص قرض کرده باشد همچنانکه قرض
مانع زکوة واجب نیست چنانکه سابق برین اشاره بان شد دویم
از چیزهایی که زکوة دران مستحب است حبوبست وان عبارتست
از هر چیزی که از زمین میروید بغیر از کندم وجو از ان اجناسی که
بکیل یا وزن درآید مانند عدس وماش ونخود وارزن ولوبیا و
شلتوک وامثال اینها بشرط اینکه هریک از انها بتنهایی بحد نصاب
غلات رسیده باشد بنحویکه در زکوة غلات دانسته شد وجمیع احکامی
که در زکوة غلات مذکور شد در اینجا نیز جاریست بهمان تفصیل که
کذشت ودر سبزیها مانند بادنجان وخربزه وخیار وامثال انها
زکوتی نیست سیم مستحبست زکوة در حاصل ومنافع
باغات وکاروانسراها ودکاکین وحمامات وامثال انها ودر استحباب
زکوة در انها خلافی درمیانه اصحاب مذکور نیست وخلافست
در اینکه ایا شرطست در حاصل انها که بحد نصاب برسد وسال

بران بکذرد یا اینکه شرط نیست وهرچه حاصل میشود زکوة ازا همان لحظه
از بابت زکوة نقدین که عبارت از جهل یک باشد باید داد علامه رحمه الله
در تذکره میفرماید که شرط نیست وشهید رحمه الله در کتاب بیان شرط
بودن انها را قریب شمرده است واحوط قول علامه است وبنا برین اکر
منافع انها یکی از نقدین بوده باشد در انروزی که بهم میرسد زکوة
سنت را میدهد وبعد ازان اکر باقی بماند وبقدر نصاب بوده باشد
وسال بران بکذرد زکوة واجب ازا میدهد وبنا بر قول ثانی که حول ونصاب
در انها شرط باشد هرکاه از نقدین باشد چون سال بران بکذرد همین
زکوة واجب را میدهد وزکوة مستحب ساقط میشود چهارم مستحبست
زکوة در اسبان مادیان بشرط اینکه سائمه باشند ودر صحرای مباح
بچریده باشند وسال بر انها بکذرد بتفصیلی که در زکوة انعام کذشت
پس اکر انها نجیب الطرفین باشند از هر مادیانی دو اشرفی دو بتی بدهد
واکر یکطرف انها یا هر دو طرف یابو ونا نجیب باشد از هر مادیانی
یک اشرفی دو بتی باید داد ودر اسب نر هرچند نجیب الطرفین باشد
وهمچنین در استر زکوتی نیست پنجم مستحبست زکوة در غلات
طفل یعنی در کندم وجو وخرما وانکور که مالک انها طفل باشد و
بعضی از علما مثل شیخ مفید وشیخ طوسی واتباع ایشان ازا واجب
میدانند واستحباب اظهر است ششم مستحبست زکوة
در مال طفل هرکاه ولی وصاحب اختیار ان طفل تجارت کند

برای طفل بان مال وشرائط زکوة تجارت متحقق باشد بنا بر مشهور میانه
اصحاب حتی اینکه محقق رحمه الله در کتاب معتبر دعوی اجماع بران
فرموده است وظاهر کلام شیخ مفید رحمه الله تعالی در کتاب مقنعه
انست که ایشان واجب میدانند لیکن شیخ طوسی رحمه الله تعالی میفرماید
که مراد ایشان ازان استحبابست نه وجوب وابن ادریس رحمه الله
در کتاب سرائر میفرماید که مطلقا زکوتی نه بعنوان وجوب ونه بعنوان
استحباب دران نیست وصاحب مدارک رحمه الله تعالی این قول را
پسندیده واولی ترک را دانسته اند والله تعالی یعلم هفتم مستحبست
زکوة در مال دیوانه که تمام سال دیوانه باشد هرکاه ولی او بان تجارت
کند از برای او بنحوی که در مال طفل کذشت هشتم هرکاه مالی
که زکوة واجب بان تعلق میکیرد از شخصی غائب یا مغصوب یا مفقود
یا کم شود که متمکن از تصرف دران باین اسباب ونحو انها نبوده
باشد وچند سال برین منوال بکذرد وقتی که ان مال بدست او در اید
سنت است که زکوة یکسال ازا بدهد ودرین باب خلافی در میانه
اصحاب مذکور نیست ومقتضای بعضی از عبارات ایشان اینست
که این استحباب در صورتیست که سه سال یا بیشتر برین نهج بوده
باشد وعلامه رحمه الله در کتاب منتهی در مال کم شده ومغصوب
فرموده که مستحبست زکوة دادن اکر یکسال برینحال بوده باشد
وصاحب مدارک رحمه الله تعالی ازا پسندیده است والله تعالی یعلم

مقصد چهارم در مستحقین زکوة و مصارف ان و اوصاف ایشان
وانچه متعلق باین است بدان که مصارفی که از برای زکوة مقرر کرده است
چنانکه خدای عز و جل در کتاب کلام عزیز منزل میفرماید که انما الصدقات
للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم
وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل فریضة
من الله والله علیم حکیم که ترجمه ان اینست که نیست صدقها
مگر از برای فقرا و مسکینان و انکسانی که عمل کنند کاشند بران
صدقها و انکسانی که تالیف کرده شده و رام کردانیده شده است
دلهای ایشان و در بارهٔ بندکان و قرض داران و در راه خدای و
ابن السبیل یعنی راه کذری که از مال و دیار خود دور مانده باشد
در حالتی که فریضه ایست از جانب خدای و خدای علیم و حکیم است
که داناست باحوال مستحقان و بر وفق حکمت و درستی است انچه
مقرر فرموده است برای ایشان هشت است اول فقراء
دویم مساکین و انها کسانیند که مالک قوت سالیانه خود و
عیال خود نباشند یا قدرت بر کسبی نداشته باشند که مؤنت
سال خود و عیال شان بتمامی از ان حاصل تواند شد چه اکر یکی ازین
دو امر برای کسی متحقق باشد غنی است و از حد فقر بیرون میرود
و در فرق میانه فقیر و مسکین و اینکه کدام یک از انها بدحال تر
و بد پیشان احوال ترند در میانه فقهاء کرام و همچنین میانه اهل

تراست
لغت اختلاف بسیار هست و ظاهر انست که مسکین بدحال
از فقیر چنانکه روایت کرده است ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی
رحمه الله بسندی صحیح از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر یا حضرت
امام جعفر صادق علیهما السلم که بدرستی که او پرسید از انحضرت
علیه السلم از فقیر و مسکین پس فرمود حضرت علیه السلم که فقیر انکسی است
که سؤال نمیکند و مسکین انکسی است که او مشقت دارتر است
از و انکسی است که سؤال میکند و روایت کرده است از ابی بصیر که
کفت عرض کردم بخدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلم قول خدای
عز و جل را که انما الصدقات للفقراء والمساکین فرمود انحضرت
علیه السلم که فقیر انکسی است که سؤال نمیکند از مردم و مسکین صاحب
مشقت تر از وست و بائس مشقت دارترین ایشانست و در این مقام
چندان فائده در تشخیص اینمعنی نیست و بر هر تقدیر شکی نیست
در اینکه انجماعتی که قوت سالیانه خود و عیال خود را نداشته باشند
و همچنین انجماعتی که کسبی نداشته باشند که از ان اخراجات ازرق
و عیال ایشان بیرون اید یا مایه نداشته باشند که بان تجارت
کنند و از ربح و درامد ان مدار کذرانند یا مستغلی نداشته باشند
که از حاصل ان معیشت ایشان براه تواند رفت زکوة میتوانند
کرفت و میکیرند فقرا اند و بایشان میتوان داد که غنی شوند بحدی
که دیکر هرکز محتاج بکرفتن زکوة نباشند و اکر بدفعات میداد

باشند هرگاه بحدی برسد که خرج سالیانه خود و عیال خود را گرفته باشند
دیگر نمیتوانند گرفت چون از حد فقر بدر رفته‌اند و همچنین کسانی که کسبی
دارند و آن کسب وفا بخرج ایشان نمیکند یا مایه دارند و از درآمد
آن مدار ایشان نمیگذرد یا مستغلی دارند که از برای ایشان کافی نیست
زکوة میتوانند گرفت اما در قدر زکوتی که باینجماعت میدهند خلافست
اکثر علما بر آنند که ایشان نیز بیکدفعه زیاده از قدر میتوانند گرفت که دیگر
محتاج نباشند و این ظاهرتر است و بعضی دیگر میگویند که همان
قدری را که اخراجات سال ایشان بآن تمام شود میتوانند گرفت
و زیاده بر آن جایز نیست و بعضی زیاده نگرفتن را برای ایشان
سنت میدانند و بر هر تقدیر ایشانرا تکلیف نباید کرد که مایه یا
مستغل خود را بفروشند و خرج کنند خصوصا در صورتیکه
آن نیز وفا باخراجات ایشان نکند و همچنین هرگاه شخصی خانه داشته
باشد که مناسب حال او باشد یا غلامی یا کنیزی داشته باشد یا
اسبی یا شتری که بآنها محتاج باشد و فراخور حال او باشند
اینها مانع زکوة گرفتن او نمیشوند و تکلیف فروختن آنها بر او
نیست و همچنین است ظاهرا فرش و ظروف و اثاث البیت و
جامهٔ زینت و تجمل و آلات کسب از برای کاسب و همچنین کتابهای
علمی از برای طالب علم که اینها هیچیک مانع گرفتن زکوة نمیشوند
و اگر کسی خانه داشته باشد که زیاده بر قدر احتیاج او باشد و اگر

از آن بفروشد و خانه‌ای که مناسب حال او باشد بخرد از تفاوت قیمت آن خرج سالیانه
او و عیالش بهم رسد با ظاهر آنست که تکلیف فروختن آن بخصوص خانه
نیست توانان باو نکنند و زکوة میتواند گرفت چنانکه سید جلیل صاحب
مدارک رحمه الله فرموده است که این ظاهرتر است و از علامه رحمه الله
نقل کرده است که در کتاب تذکره حکم جزم فرموده است که واجب نیست
بر او فروختن آن پس فرموده است که همچنین است حکم بنده و اسب که اگر
آنها را قیمتی باشد که اگر فروخته شوند و پست تر از آنها خریده شود مدار
سال او بتفاوت قیمت بگذرد تکلیف فروختن آنها باو نمیکنند و زکوة
میتواند گرفت و بعضی از متاخرین علماء ما در خصوص آنها احوط نگرفتن را
دانسته است و فرموده است که احوط آنست که زیاده از یک اسب
و یک غلام نگاه ندارد و اگر زاید داشته باشد و قیمت آن زیادتی بمعاش
سالش وفا نکند واجب نیست فروختن و زکوة میتواند گرفت و اگرچه
اولی نگرفتن است والله تعالی یعلم اما اگر کسی خانه داشته باشد
که زیادتی آنرا جدا از قدر احتیاج تواند فروخت و بقیمت آن مدار
سال را تواند گذرانید پس ظاهرتر آنست که چنین شخصی زکوة نتواند
گرفت و داخل فقراء نیست و بدانکه مراد از کسبی که مانع گرفتن زکوة
میشود اگر وفا بخرج سالیانه کند آن کسبی است که لایق بحال آن
شخص تواند بود پس اگر شخصی قدرت بر کسبی داشته باشد که لایق
بحال و آبروی او نباشد زکوة میتواند گرفت و لازم نیست بر او که بآن

کسب مشغول شود و علامه رحمه الله تعالی در کتاب منتهی فرموده است
که اگر کسب کردن مانع میشده باشد کسی را از تحصیل علوم دینیه پس
صحیح در نزد من انست که جایز است برای او زکوة گرفتن از برای انکه
واجبست برا او تحصیل علم دین هرگاه اهلیت و قابلیت انرا داشته
باشد و صاحب مدارک رحمه الله تعالی این را پسندیده است و باید
دانست که اگر شخصی ادعاء فقر و استحقاق زکوة کند پس اگر صاحب
مال و همچنین هر که زکوة را میتواند داد مثل عامل یا مجتهد یا وکیل داند
که راست میگوید زکوة باو میتواند داد و اگر داند که دروغ میگوید
جایز نیست که بدهند و اگر راست و دروغ او را هیچکدام ندانند
پس معروف از مذهب اصحاب بلکه از بعضی از کتابهای ایشان
رضوان الله علیهم ظاهر میشود که اتفاق دارند بر انکه میتوانند داد بی
قسم و شاهدی خواه ان مدعی مرد ضعیفی باشد که ظاهر احوال او دلالت
بر فقیر بودن او کند و خواه قوی و از کلام شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب
مبسوط ظاهر میشود که اگر مدعی مردی قوی باشد که از ظاهر احوال
او استنباط فقر نتوان کرد و ادعاء احتیاج بزکوة کند از برای عیال
خود خلافست بعضی گفته اند که بدون شاهد و بینه قول او را قبول
میکنند و زکوة باو میدهند و بعضی گفته اند که بی شاهد و بینه زکوة
باو نمیتوان داد و فرموده است که این احوطست پس در چنین صورتی
احتیاط انست که اکتفا بمحض دعوای چنین شخصی نکنند مگر انکه

الشخص

انشخص عادل باشد یا انکه تفحص احوال او بکنند که ظن غالبی براستگوئی
او حاصل شود چنانکه سید جلیل صاحب مدارک رحمه الله تعالی بان
تصریح فرموده است یا انکه دو عادل شهادت دهند بر فقیر بودن
او چنانکه شیخ طوسی علیه الرحمه انرا احوط دانسته است و اگر شخصی که
سابق برین دانند که مالدار بوده است ادعاء فقر و تلف مال کند باز گوید
انست که بمحض ادعا زکوة باو میتوان داد و شیخ طوسی علیه الرحمه
فرموده است که تا قسم یاد نکند بر فقیر بودن و بر تلف شدن مالش
نمیتوان داد مگر انکه دو گواه عادل بر راستگوئی خود داشته باشد
و ظاهر اینست که اگر ان مرد خود عادل باشد بدون شاهد و قسم توان
داد و اگر بعد از انکه زکوة را داده باشند ظاهر شود که انشخص مستحق
نبوده است پس اگر در وقت دادن ان گفته باشند بانشخص یا او خود
میدانسته باشد که ان زکوتست و ممکن باشد پس گرفتن ان از وی پس
میگیرند انرا اگر عین ان باقی باشد و قیمت انرا یا مثل انرا اگر عین انرا
تلف کرده باشد و اگر انشخص ندانسته باشد که انچه گرفته است
زکوة بوده است و عین ان باقی باشد پس ظاهر انست که درینصورت
نیز انرا پس میگیرند و اگر عین ان تلف شده باشد محل اشکالست
و اگر ممکن نباشد پس گرفتن ان و مالک خود آنرا بانشخص داده باشد
پس اگر در وقت دادن ان تفحص احوال انشخص کرده و استحقاق او
بر او ظاهر شده بوده است ضامن ان نیست و مرتبه دیگر انرا باید

بدهد واگر بدون تفحص داده بوده است بعضی گفته اند که واجبست
باو که مرتبهٔ دیگر بدهد و بعضی گفته اند که اگر بنهج مشروع بنحویکه
بتفصیل گذشت داده است مرتبهٔ دیگر براو واجب نیست واین
اظهر است و اول احوط واگر مالک انرا بعامل که نائب خاص امام است
یا بمجتهد عادل داده باشد وایشان بعنوان مشروع بانشخص
داده باشند و پس گرفتن ممکن نباشد پس هیچکدام ضامن ان
نیستند وان حق بگردن کیونه باقی میماند واگر از عقوبت
الهی میترسد باید بدهد و همچنین است حکم هرگاه بعد از دادن
زکوة معلوم شود که انشخص ان شرطهائی را که بعد از این مذکور میشود
نداشته است مثل اینکه معلوم شود که مؤمن نبوده است یا معلوم
شود که فاسق بوده است بنا بر مذهب انها که عدالت را شرط
میدانند یا معلوم شود که هاشمی و سیّد بوده است و زکوة دهنده
خود سیّد و هاشمی نباشد یا معلوم شود که انشخص واجب النفقه
صاحب مال بوده است که در همهٔ این صورتها اگر پس گرفتن ممکن
باشد پس میگیرند واگر ممکن نباشد بهمان تفصیلی است که
مذکور شد و بدانکه واجب و لازم نیست چنانکه در مبحث
زکوة غلات گذشت اینکه بفقیر بگویند واورا اعلام کنند که
انچه باو میدهند از وجه زکوة است بلکه اگر مردی باشد که از گرفتن
زکوة عار داشته باشد و مستحق باشد جائز است که زکوة را بصورت

هدیه و صله باو دهند و مالک یا وکیل او در وقت دادن ان نیت زکوة
میکنند بنحویکه او نداند بلکه مستحب است که چنین کنند چنانکه در روایت
ابی بصیر در مبحث زکوة غلات گذشت که حضرت ابو جعفر علیه السلم
فرموده اند که عطا کن اورا و بده باو و نام مبر برای او و خوار مکن مؤمن را
لیکن روایت کرده است ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله
بسندی حسن از محمد بن مسلم که گفت عرض کردم من بخدمت حضرت
ابی جعفر علیه السلم که مردی میباشد که محتاج است پس میفرستند بسوی او
صدقه را پس قبول نمیکند انرا بر وجه صدقه که از انجهت فرا میگیرد
اورا شرمساری و حیا کردن و دلگیری ایا پس بدهیم ما زکوة را باو بغیر
ان وجه و حال اینکه ان از ما صدقه باشد یعنی در نیت خود انرا صدقه
حساب کنیم و بحسب ظاهر انرا بعنوان دیگر انرا باو بدهیم پس فرمودند
انحضرت علیه السلم که نه هرگاه بوده باشد ان چیز زکوة پس مر اوراست
اینکه قبول کند انرا بر وجه زکوة پس اگر قبول نکند انرا بر وجه زکوة پس باو
مده انرا و سزاوار نیست برای او اینکه حیا کند از انچه فرض و واجب
گردانیده است انرا خدای عز و جل این زکوة نیست مگر فریضهٔ خدا
پس حیا کرده نمیشود از ان یا معنی این باشد که پس حیا نمیکند انمرد ازان
یعنی باید که حیا نکند ازان و روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی
رضی الله عنه در کتاب کافی بچندین سند و محمد بن بابویه قمی رحمه الله
در کتاب فقیه از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که بدرستیکه انحضرت فرمود

که ترک کنندهٔ زکوة و حال اینکه واجب شده باشد برای او مثل منع کنندهٔ زکوة است
و حال اینکه واجب شده باشد بر او یعنی آنکسی که زکوة گرفتن بر او واجب شود
و نگیرد در گناهکاری مانند کسیست که زکوة دادن بر او واجب شده
باشد و ندهد و ازین دو حدیث شریف معلوم میشود که حیا از قرارداد
خدا کردن عین بیحیایی و شرمساری از فریضهٔ خدا داشتن ناشی
از بی پرواییست بلکه بندهٔ مؤمن آنست که خواری درگاه الله را عین
عزت و اعتبار داند و حکم خداوند بزرگوار را ننگ و عار نخواند
و بسا باشد که طبیب دردهای نهان و دوا کنندهٔ بیماریهای بندگان
بعلت مرض کشندهٔ نخوت و استکبار آن بنده را باین داروی تلخ
ناگوار مداوا فرموده باشد تا از آن مرض برهد و از آن مهلکه هلاکت
بجهد پس علاج درتن درد داشتن نه در سر باز زدن و دوا در دارو
نوشیدنست نه در رو پوشیدن و سود در بیجان و دل خریدن
است نه در بزرگی فروختن در آن و همچنانکه مردم کودکان مرض استسقا را
خلاصی از تلخی دوا جز بخوردن آن و هموار شدن و دم میسر نیست باد
که مرکان علت نخوت و غرور را نجات از ناگواری اخذ صدقات جز
بگرفتن آنها و هموار شدن نفس سرکش مغرور مقدور نه و همچنانکه
آن بیمار از همه زودتر مبادرت بخوردن دوا میکند تا از آن خلاصی
یابد آن درد نوخود بزرگوار نیز از همه بهتر باید مبادرت بگرفتن آنها
کند تا از آن نجات یابد و چنانکه آن بیمار از خوردن دوا ابا و احتراز میکند

مرض او شدیدتر و دوای او تلخ تر خواهد شد این رفیع المقدار نیز
چندانکه از گرفتن آنها استنکاف و امتناع مینماید فقر او بیشتر
و وجعی که آخر الامر لا علاج خواهد گرفت ناگوارتر خواهد شد بلکه
ممکنست که بعقوبت این سرکشی و اختیال و بشآمت این غوایت
و ضلال محتاج بطلب کردن و سؤال نیز بشود قطع نظر از عقوبت
و نکال و معصیت و وبالی که در آخر حدیث اخیر بعنوان اجمال اشاره
بان شده است و وجه جمع میانه حدیث ابی بصیر که دلالت بر
استحباب دادن زکوة بصورت هدیه و صله و اعلام نکردن
بگیرندهٔ آن میکند و علامه رحمه الله تعالی جزم بمستحب بودن آن کرده
میفرمایند که درین باب مخالفی از اصحاب نمیدانم و حدیث محمد
بن مسلم که نهی از دادن زکوة بچنین شخصی فرموده اند و لا اقل افاده
کراهت خواهد کرد بنحوی که بخاطر این فقیر میرسد میتواند این باشد
و الله تعالی یعلم که حدیث ابی بصیر مخصوص باشد بجماعتی که نه از
ره گذر نخوت و استکبار و ابا و سرکشی از فرمان خداوند جبار
بلکه از راه حیا و حفظ آبرویی که از برای مؤمن ضرور و در کار است
راضی بگرفتن آن بر این وجه نشوند و حدیث محمد بن مسلم در بارهٔ
کسانی باشد که غرور و تکبر ایشان مانع از آن شود و علم رضا
و تسلیم بقرارداد خداوند عزیز حکیم عائق ایشان از آن امر گردد
چنانکه اظهر هر دو حدیث اشاره بان دارند و بسا انکه معتبر است

در فقیر و مسکین و همچنین در سایر اصناف مستحقین زکوة غیر
از جماعت مؤلفه چنانکه بعد ازین نیز مذکور خواهد شد انشاء الله
اینکه مؤمن باشند یعنی شیعهٔ اثنا عشری باشند یعنی قائل و
معتقد بامامت دوازده امام علیهم الصلوة والسلام بوده باشند
اجماعا و اتفاقا پس بکافر و همچنین بسنی از هر فرقه باشد و همچنین
بشیعیان غیر اثنا عشری مثل زیدی و واقفی و کیسانی و امثال
ایشان زکوة دادن جایز نیست و اگر شخصی سنی باشد و زکوة خود را
بسنیان داده باشد بعد از آنکه هدایت یابد و شیعه شود
زکوة را مرتبهٔ دیگر باید بشیعیان بدهد و باطفال شیعیان
باعتبار تابعیت پدران میتوان داد که صرف ایشان کنند هر چند
باعتبار طفولیت محکوم علیهم بمذهب نباشند و باطفال
دیگران نمیتوان داد و دیگر معتبر است در فقرا و مساکین اینکه
عادل باشند بنا بر مذهب جمع کثیری از اصحاب مانند سید
مرتضی و شیخ طوسی و ابن حمزه و ابن البراج و دیگران علیهم الرحمة
والرضوان و عدالت را درین مقام چنین تعریف کرده اند که
ملکهٔ حالت راسخه ایست در نفس که باعث شود آن شخص را
بر ملازمت تقوی و پرهیزکاری الهی بحیثیتی که هیچ گناه
کبیره از و صادر نشود و اصرار بر گناه صغیره نکند و بعضی
گفته اند که همین اجتناب کردن از گناهان کبیره در ایشان

معتبر

معتبر است هر چند که عادل نباشند و جمعی دیگر مثل علی بن بابویه
و فرزند ارجمندش محمد بن بابویه و سلار و محقق و متاخرین علیهم الرحمة
والرضوان اعتبار هیچیک از عدالت و اجتناب از کبائر را نکرده اند
و اکتفا بایمان تنها فرموده اند و این قول چنانکه صاحب مدارک
فرموده اند معتمد است و شک نیست در اینکه اگر میسر شود ملاحظه
آن دو قول اول خصوصا قول ثانی احوط است و در خصوص شارب الخمر
چون در روایتی وارد شده است که زکوة را باو نمیتوان داد احتیاط
بیشتر باید کرد و دیگر معتبر است در فقرا و مساکین که واجب النفقه
آن شخص نباشند مثل پدر و مادر و جد و جده هر چند که بالا روند
و فرزند و فرزند زاده هر چند که پائین روند و زن و بنده باجماع
اصحاب بلکه باجماع همهٔ علما از مخالف و موالف و جائز است برای
زن که زکوة خود را بشوهر دهد هر چند شوهر او بعد از گرفتن
صرف نفقهٔ زن کند و اگر شخصی که واجب النفقهٔ او نباشد داخل
عیال خود کرده باشد زکوة باو میتواند داد و جائز است بلکه افضل
است که زکوة خود را بخویشان نزدیک بردیشان دهد مانند برادر
و عمو و خالو و امثال ایشان همچنانکه روایت شده است از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله که فرموده است لَا صَدَقَةَ وَذُو رَحِمٍ مُحْتَاجٌ
یعنی هیچ صدقه نیست و حال اینکه صاحب رحمی یعنی خویشی محتاج
باشد و اگر از ایشان زیاده باشد یا خویش نزدیک بردیشان نداشته

باشد بهمسایکان بر ایشان دهد چنانکه روایت شده است از انحضرت صلی الله
علیه و آله که همسایکان صدقه سزاوارترند بان و سزاوار است ترجیح دادن اهل
فضل و زیادتی در دین و علم را بر دیکران بجهت اینکه ایشان افضلند از
دیکران پس اهتمام بشان ایشان باید زیاده از دیکران باشد و چنانکه
در روایت عبد الله بن عجلان از حضرت ابی جعفر علیه السلم که از کیفیت
و چکونکی عطا سؤال کرده است وارد شده که انحضرت فرمود که عطا
کن ایشانرا بر هجرت در دین و فقه و عقل دیکر معتبر است در ایشان که
هاشمی نباشند مکر اینکه زکوة دهنده نیز هاشمی باشد که او زکوة خود را
بهاشمی میتواند داد و اولاد هاشم منحصرند در اولاد حضرت عبد المطلب
چه هاشم را غیر از انجناب فرزندی نبوده و فرزندان و اولاد انحضرت
در ازمنه سابقه مثل زمان محقق و علامه که اکثر نسبها مضبوط
بوده است منحصر بوده اند در اولاد حضرت ابی طالب علیه السلم و عباس
و حارث و ابی لهب و درین زمانها کمان نیست که غیر اولاد حضرت
ابی طالب علیه السلم بلکه غیر از اولاد حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
علیه الصلوة والسلم که بحمد الله عز و جل بموجب وعده الهی که در سوره
کوثر بحضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله فرموده عالم را پر کرده اند از
دیکران کسی باشد که نسبش معلوم و متواتر باشد و شیخ مفید
در مسائل غریه که اسم کتابیست از ایشان و ابن جنید علیهما الرحمه
فرموده اند که باید فقراء و مساکین از اولاد مطلب برادر هاشم

نیز

نیز نباشند و ایشان نیز کسانی نیستند که درین ازمنه معلوم النسب
بوده باشند و بر هر تقدیر باجماع و اتفاق علماء اسلام است بر اینکه
صدقات واجبه که از غیر هاشمی باشد بر هاشمی که منسوب باشد
بحضرت هاشم از جانب پدر حرام است پس جایز نیست برای غیر
سید که زکوة واجب خود را بسادات دهد مکر در صورتی که
از خمسی که از حق ایشان است قدر کفایت بایشان نرسد که در
اینصورت خلافی نیست در اینکه از زکوة بایشان میتوان داد
لیکن خلافست در ان قدری که بایشان میتوان داد و برای ایشان
حلالست کرفتن ان پس بعضی کفته اند که قدری و حدی ندارد
هر قدر که خواهند میتوانند کرفت و این قول ضعیف است و بعضی
دیکر فرموده اند که زیاده از قدر ضرورت نمیتوانند کرفت و این قول
اصح است و قدر ضرورت را تفسیر کرده اند بقوت یک شبانه روز
و انچه از بعضی از روایات مستفاد میشود کمتر از انست چنانکه
در روایت زراره از حضرت ابی عبد الله علیه السلم وارد شده است که
پس فرمود انحضرت علیه السلم که بدرستی که مرد هر کاه نیابد چیزی را
حلال میشود برای او میته و صدقه حلال نیست از برای هیچ احدی
از ایشان مکر اینکه نیابد هیچ چیز را و بوده باشد از انکسی که حلال
میشود برای او میته پس بنابرین زیاده از قدری که برای مضطر
از میته حلال میشود که عبارت از شدّ رمق باشد که از کرسنکی
نمیرد برای سادات از زکوة حلال نخواهد بود و ان بسیار

کمتر از قوت یکشبانه روز است پس نهایت احتیاط درین باب
دهنده و گیرنده را ضرور است اما صدقات مستحبه پس ظاهر
خلافی نباشد در اینکه جائز است برای بنی هاشم گرفتن انها هرچند
که دهنده هاشمی نباشد بلکه صدقات واجبه غیر از ذکوة مثل
نذر و کفاره و رد مظالم را نیز میتوانند گرفت و همچنین جائز است
برای ایشان گرفتن ذکوة واجب از بنی هاشم چنانکه اشاره بان
شد اینست حکم انکسانی که از جانب پدر هاشمی باشند و اما
انهایی که منسوب باشند بهاشم از جانب مادر تنها اگر ایشانرا
بشریف تعبیر میکنند پس خلافست بعضی ایشانرا نیز هاشمی میدانند
و ذکوة را بر ایشان حرام میدانند و بعضی دیگر ایشانرا هاشمی نمیدانند
و ذکوة را برای ایشان حلال میدانند و باین سبب بعضی از متاخرین
علماء ما رحمهم الله تعالی فرموده است که احوط انست که بایشان نه
ذکوة بدهند و نه خمس و گمان فقیر اینست که ایشان نیز ذکوة
واجب امثال خود را از انها و همچنین ذکوة واجب سادات را بتوانند
گرفت و همچنین انچه را که هاشمی میتواند گرفت از صدقات واجبه
مستحبه بلکه صدقات واجبه غیر از ذکوة را نیز ایشان میتوانند
گرفت **سیم** از مستحقین ذکوة عاملانند و انها جماعتی
بوده اند که امام علیه السلم ایشانرا تعیین میفرموده است برای گرفتن
و جمع کردن ذکوة و ایشان ذکوة را گرفته بخدمت امام علیه السلم
میبرند و حضرت انرا بمستحقین میدهد و بایشان نیز حصه از آن

میدهد **چهارم** مؤلفه اند و ایشان جماعتی بوده اند که امام علیه السلم
ایشانرا حصه از ذکوة میداده اند که دلهای ایشان رام شود برای اعانت
مسلمانان بر جهاد یا برای غیران و در خصوص همین طائفه از اصناف
مستحقین ذکوة ایمان معتبر نیست چنانکه گذشت و چون این
دو طائفه درین زمان نیستند و تعیین انها با امام است یا با مجتهد
زمان که خود عارف باحکام است ذکر احکام انها درین رساله
که موضوع از برای عوام است فائده نیست **پنجم** از مستحقین
ذکوة رقابند یعنی بندگان مثل غلام و کنیز بدانکه حق تعالی یک
حصه از ذکوة را در بندگان قرار داده است که صرف ازاد کردن
ایشان شود و ایشان بر سه قسمند اول مکاتبانند و انها بندگانی اند
که با اقایان خود مقرر کرده اند که مالی را در وعدهٔ خاصی بایشان بدهند
و ازاد شوند پس اگر این بندهٔ مکاتب چیزی نداشته باشد که بدهد
و موعد دادن ان رسیده باشد و قدرت بر کسبی هم نداشته
باشد که بان تحصیل ان مال تواند کرد از ذکوة باو میتوان داد که
ان مال را بدهد و ازاد شود بدون خلافی و همچنین هرگاه موعد
دادن ان نشده باشد علی الاظهر و بعضی گفته اند که جائز نیست
دادن ان پیش از رسیدن موعد و این قول را ضعیف شمرده اند
و همچنین هرگاه چیزی نداشته باشد لیکن قدرت بر کسب کردن
ان مال داشته باشد علی الاصح و شیخ شهید علیه الرحمة در کتاب

بیان فرموده است که میباید که کسبی که قدرت بران دارد وفا بان
مال نکند وتمام ان مال ازان حاصل نشود یعنی اگر وفا بان میکرده
باشد وتمام ان مال ازان کسب حاصل میشده باشد از زکوة باو
نمیتوان داد وظاهرا چنانکه سید جلیل صاحب مدارک رحمه الله تعالی
تصریح بان فرموده اند اینمعنی شرط نباشد ودوم این صورتها
جائز است که زکوة را بغلام بدهند که بعوض مال کتابت باقا دهد
خواه اقا اذن بدهد یا نه وباقا میتوان داد نخواه مال کتابت
انغلام باذن او ودور نیست که بدون اذن غلام نیز باقا توان داد
ومیباید که انچه را که انغلام ازین حصه زکوة میگیرد صرف مال
کتابت کند تا بسبب ان ازاد شود ودر جای دیگر صرف نکند
واگر از حصه فقرا چیزی باو داده باشند در هر مصرف که خواهد
صرف میتواند کرد واگر انغلام مکاتب مشروط باشد باینمعنی
که اقا با او شرط کرده باشد که اگر تا فلان موعد تمام مال را ادا
کند ازاد باشد واگر چیزی از ان مال باقی ماند که موعد منقضی
شود انغلام باز به بندگی برگردد وانچه را که داده است از اقا
باشد پس اگر ازین حصه زکوة باو دهند واو ازاد بهمین مصرف
داده باشد وبان سبب ازاد شود فبها واگر انچه را که گرفته است
باقا داده باشد واز باقی مال کتابت عاجز شود وببندگی برگردد
شیخ طوسی علیه الرحمة ودیگران فرموده اند که انچه از زکوة داده

بوده اند

اصحاب
بوده اند پس نمیگیرند ودرین باب از علماء اسلام خلافی نقل
نکرده اند والله تعالی یعلم دویم از اقسام رقاب بندگانیند
که در زحمت وازار باشند از خدمتهای دشواری که اقایان
بایشان میفرمایند میتوانند که ایشانرا از مال زکوة بخرند تا از ان
زحمت وازار فارغ واز بندگی ازاد شوند سیم هرگاه مستحق
زکوة یافت نشود از مال زکوة بنده میخرند وازاد میکنند هرچند
ان بندگان در زحمت وازار نبوده باشند وبعضی از اعاظم علماء
رضوان الله علیهم تجویز کرده اند مطلقا بنده خریدن وازاد کردن
از مال زکوة یعنی هرچند که مستحق یافت شود واین قول قوی است
ودر روایت مرسلی قسم چهارمی از ان برای رقاب وارد شده است
وان انست که برکسی بنده ازاد کردن بسبب کفاره لازم شده
باشد وچیزی نداشته باشد که کفاره را بدهد از زکوة باو
میدهند که بنده بخرد وبرای کفاره ازاد کند ودر عمل بان باعتبار
ضعف وارسال اشکال هست وشیخ طوسی علیه الرحمة فرموده است
که احوط انست که همچنین شخصی را از سهم فقرا بدهند ومحقق
رحمه الله تعالی فرموده اند که از سهم غارمین نیز باو میتوان داد
که بنده بخرد وازاد کند در کفاره خود وشرطست در بندگان
که مؤمن باشند چنانکه در مبحث فقراء ومساکین گذشت وبعضی
از متاخرین علماء ما رحمه الله تعالی فرموده است که اگر صالح باشند

بهتر است واکر بندهٔ مکاتب واجب النفقهٔ آن زکوة دهنده باشد
میتواند که ازین حصه زکوة باو بدهد ششم از مستحقین زکوة
غارمین اند یعنی قرض داران بدانکه خلافی نیست در میانهٔ علماء
اسلام که هر کس قرضی در غیر معصیت خدای تعالی کرده باشد واز
اداء آن عاجز باشد از زکوة باو میدهند که قرض خود را بآن ادا کند
واکر تواند که بعضی از آنرا ادا کند واز بعضی دیکر عاجز باشد انقدر را
که عاجز است از اداء آن باو میدهند واقرب انست که مالک قوت
سال بودن مانع از کرفتن زکوة برای اداء قرض نیست هرکاه
متمکن از اداء آن نباشد وهمچنین اکر چیزی داشته باشد که وفا
بقرض او تواند کرد هرکاه بحیثیتی بوده باشد که اکر آنرا بقرض خود
بدهد فقیر شود چنانکه علامه وصاحب مدارک علیهما الرحمة
فرموده اند واکر کسی قرضی کرده باشد ودر معصیت حق تعالی
آنرا صرف کرده باشد واز اداء آن عاجز باشد از سهم غارمین
باو نمیتوان داد واکر توبه کرده باشد باز مشهور انست که ازین
سهم باو نمیدهند واز سهم فقراء باو میتوان داد اکر فقیر باشد
واو میتواند قرض خود را ادا کند بآن ومحقق رحمه الله تعالی در کتاب
معتبر وهمچنین صاحب مدارک علیه الرحمة تجویز فرموده اند
که از سهم غارمین نیز باو داده شود واکر معلوم نشود که
در معصیت صرف کرده است یا در طاعت اکثر بر انند که باو میتوان داد

واین

واین اصح است وبعضی کفته اند که نمیتوان داد واکر همچنین شخصی توبه
کرده باشد از معصیتهایی که احتمال میدهد که قرض را در آنها صرف
کرده باشد جواز دادن زکوة باو از سهم غارمین نهایت قوت دارد
والله تعالی یعلم وبدانکه زکوة دهنده اکر قرضی بر ذمهٔ شخصی داشته
باشد که از اداء آن عاجز باشد میتواند زکوة خود را بعوض آن طلب
حساب کند وهمچنین اکر قرض دار میت باشد قرض او را از زکوة
میتواند داد باین عنوان که زکوة را بصاحب طلب بدهد واکر خود
صاحب طلب باشد نیز آنرا از زکوة خود حساب میتواند کرد
واکر واجب النفقه کسی مانند پدر ومادر وزن وفرزند قرض دار
باشند میتواند که از زکوة خود قرض ایشانرا بدهد وواجب النفقه
بودن ایشان مانع از زکوة کرفتن ایشان ازین سهم نیست واکر آن
واجب النفقه مرده باشد قرض او را از زکوة میتواند داد وهمچنین اکر
خود از ایشان صاحب طلب باشد خواه زنده باشند خواه مرده
طلب خود را از زکوة خود حساب میتواند کرد ودرین احکام خلافی
در میانهٔ اصحاب رضوان الله علیهم نیست وکویا اتفاقی واجماعی
ایشان بلکه بعضی از آنها اتفاقی علماء اسلام است لیکن در باب
میت یک حدیث معتبری دلالت میکند بر اینکه میباید ترکهٔ آن
میت وفا بقرض او نمیکرده باشد وابن جنید وشیخ طوسی
در کتاب مبسوط تصریح بآن فرموده اند واین اقوی واحوطست

و علامه علیه الرحمه در کتاب مختلف این را شرط نمیدانند و مطلقا
آنرا تجویز کرده است خواه ترکه وفا کند و خواه نه و دلیلی که برای این مطلب
فرموده است تمام نیست و بعضی از علما که آنرا شرط میدانند استثنا
کرده است صورتی را که صاحب طلب نتواند حق خود را از ترکه میت
بگیرد که از اثبات آن عاجز باشد یا مانع دیگر باشد پس فرموده است
که جائز است درینصورت که آنرا از زکوة خود حساب کند هر چند
که میت غنی باشد و صاحب مدارك علیه الرحمه درین باب تامل دارند
والله تعالی یعلم و مخفی نماند که در جمله احادیثی که مستند این احکام است
حدیثی چند بود که مناسب مینمود ذکر ترجمه آنها درینمقام روایت
کرده است ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه از عقبه
بن خالد که گفت داخل شدیم من و معلی و عثمان بن عمران بر حضرت
ابی عبدالله علیه السلام پس چون دید آنحضرت مارا فرمود مرحبا بشما
رویهایست که دوست میدارند آنها یعنی صاحبان آنها مارا
و دوست میداریم ما آنها را بگرداند شمارا خدای با ما در دنیا و
آخرت پس گفت عثمان با آنجناب گردانیده شوم من فدای تو پس
فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلام آری پس چه چیز است یعنی آری
چه مطلب داری یا معنی این باشد که آری پس بگو عرض کرد که
بدرستی که من مردیم موسر یعنی توانگر پس حضرت باو فرمود برکت
دهد خدای برای تو در یسار و توانگری تو عرض کرد که پس می آید

مردی پس سؤال میکند از من چیزی را و نیست آنوقت وقت زکوة من پس
فرمود باو حضرت ابو عبدالله علیه السلام که قرض در نزد ما بهیجده است
و صدقه بده یعنی اعتقاد ما اهل بیت آنست که اجر قرض را حق تعالی
هیجده برابر میدهد و صدقه را ده برابر و چه چیز است بر تو یعنی چه ضرر
دارد بتو هر گاه بوده باشی تو همچنانکه میگوئی موسر و توانگر که عطا کنی
اورا پس هر گاه بوده باشد وقت زکوة تو حساب کن تو آنرا از زکوة ای عثمان
رد مکن اورا پس بدرستی که رد او در نزد خدای عظیم است ای عثمان بدرستی
که تو اگر بدانی که چه چیز است منزلهٔ مؤمن نزد پروردگار او هرآینه نخواهی
کرد در حاجت او و هر که داخل کند بر مؤمنی سرور و خوشحالی را پس بتحقیق
که داخل کرده است بر رسول خدای صلی الله علیه و آله و قضاء حاجت
مؤمن دفع میکند خوره و دیوانگی و پیسی را و روایت کرده است از یونس بن عمار
که گفت شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که میفرمود که قرض مؤمن
غنیمتی و تعجیل اجریست اگر توانگر شود قضا میکند ترا یعنی دین
ترا میدهد و اگر بمیرد پیش از آن احتساب میکنی تو آنرا از زکوة
و روایت کرده است بسندی حسن از زراره که گفت عرض کردم
من بخدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام که مردی حلول کرده است براو
زکوة یعنی زکوة براو واجب شده و وقت زکوة دادن او رسیده است
و مرده است پدر او و براو یعنی بر آن پدر دینی هست آیا ادا میکند
زکوة خود را در دین پدرش و حال اینکه مر آن پسر راست مال بسیاری

پس فرمود حضرت علیه السلام که اگر بوده باشد پدر را که میراث گذاشته
باشد برای او مالی را پس ظاهر شود بر او دینی که نمیدانسته است
انرا ان پسر در بر وی که قضا کند انرا از و قضا میکند ان دین را از
جمیع میراث و قضا نمیکند انرا از زکوة خود و اگر نبوده باشد که
میراث گذاشته باشد برای او مالی را نمیباشد هیچ احدی سزاوارتر
بزکوة او از دین پدرش پس هرگاه ادا کند انرا در دین پدرش بر اینحال
مجزیست از او و روایت کرده است بسندی موثق از سماعه از
حضرت ابی عبد الله علیه السلام که گفت سؤال کردم انحضرترا از مردی که
میباشد مرا ورا دینی بر مردی فقیری که میخواهد عطا کند ان فقیر را
از زکوة پس فرمود که هرگاه بوده باشد ان فقیر در نزد او وفائی بانچه
بر اوست از دین از عرضی یعنی مالی از خانه یا متاعی از متاع خانه
یا میکرده باشد ان فقیر عملی را که منقلب میشده باشد از انها
بوجه خود یا بوجه دین یعنی والله تعلیم که اگر ان فقیر چیزی از خانه
یا اسباب خانه یا کسبی داشته باشد که وفا بدین او تواند کرد
و انمود از انها بحق خود تواند رسید پس او امید میدارد که بگیرد
از ان فقیر انچه مراو راست در نزد ان فقیر از دین خود پس باکی
نیست اینکه تقاص کند ان فقیر را بانچه اراده کرده است که
عطا کند او را از زکوة و احتساب کند بان یعنی در ینصورت
میتواند که انچه را که میخواهد از زکوة باو بدهد بعوض طلب خود برداد

واگر نبوده باشد در نزد ان فقیر وفائی یعنی چیزی که دین خود بان
تواند داد و امید نداشته باشد ان مرد اینکه بگیرد از او چیزی را پس
باید که عطا کند او را از زکوة خود و تقاص نکند او را بچیزی از زکوة یا
معنی این باشد که تقاص نمیکند او را بچیزی از زکوة و روایت کرده است
بسندی صحیح از عبد الرحمن بن الحجاج که گفت سؤال کردم حضرت
ابو الحسن علیه السلام را از دینی که مراست بر جمعی که در از شده است یعنی
بطول انجامیده است حبس ان در نزد ایشان که قادر نیستند
بر قضاء ان و ایشان مستوجبانند مر زکوة را ایا مراست یعنی آیا جایز است
برای من اینکه واگذارم از ایشان و احتساب کنم بان بر ایشان از
زکوة فرمود انحضرت که آری و ایضا روایت کرده است بسندی
صحیح از عبد الرحمن بن الحجاج که گفت سؤال کردم حضرت ابو الحسن
علیه السلام را از مرد عارف فاضلی که متوفی شده است و گذاشته است
بر خود دینی را نبوده امر مفسد و نه مسرف و نه معروف بسؤال کردن
ایا قضا کرده میشود از جانب او از زکوة یکهزار و دو هزار فرمود
انحضرت که آری و یکهزار و دو هزار که در حدیث شریف وارد شده است
مراد از ان یکهزار درهم و دو هزار درهم است که دو هزار درهم بحساب
این زمان از نقره عباسی ده دانگی دوازده تومان و شش هزار دینار
تبریزی میشود و از نقره عباسی جدید هفت دانگ و نیمی شانزده
تومان و هشت هزار دینار تبریزیست و احتمال میرود که مراد

زمان

دو هزار دینار باشد یعنی دو هزار اشرفی دو بتی وان بحساب این

که غالب اینست که قیمت اشرفی دو بتی یکهزار و پانصد دینار

تبریزیست سیصد تومان تبریزی میشود و مراد خصوص

دو هزار درهم و دو هزار دینار نیست بلکه مدعای سائل اینست

که قرض میت را آیا ادا میتوان کرد هر چند قدر معتد به باشد

و بدانکه انچه درین مقام مذکور شد که قرض را حساب میکند

از زکوة و در حدیث وارد شده است که احتساب میکنی بان

از زکوة و اینکه تقاص کند فقیر را مراد از انها انست که زکوة

دهنده قصد کند اسقاط کردن انچه را که بر ذمه فقیر از حق

دارد بوجه زکوة و مراد این نیست که زکوة را اوّلا بفقیر بدهد

و بعد از ان از او بعنوان تقاص یا بعنوان طلب خود حساب بگیرد چنانکه

بعضی گمان کرده اند و باید دانست که بعضی از علماء رضی الله

تعالی عنهم فرموده اند که قرض داران بر دو قسمند اوّل قرض داری

که قرض کرده باشد از برای مصالح خود و حکم او اینست که مذکور

شد دوم قرض داریست که قرض او از برای اصلاح میانه دو

شخص یا میانه دو طایفه باشد بسبب منازعه که میانه ایشان

واقع شده باشد برای خونی که قاتل معلوم نباشد یا برای اتلاف

مالی که متلف معلوم نباشد و فرموده است که جائز است دادن

زکوة بچنین شخصی که قرض کرده باشد از برای اصلاح این امور

خواه

غنی

خواه ان شخص غنی باشد و خواه فقیر و درین باب خلافی از کسی از

علماء نقل نکرده اند و برین مطلب دلیل چند نیز ایراد فرموده اند

و سید جلیل صاحب مدارک رحمه الله تعالی که ان را از ایشان

با دلیلهای ان نقل کرده اند متعرض رد و جوابی نشده ظاهر اینست

که انرا پسندیده اند و الله تعالی یعلم و بدانکه جائز نیست بر قرضدار

که انچه را از سهم غارمین میگیرد در غیر اداء قرض صرف کند و اگر

انرا در مصرف دیگر صرف کند از او پس میگیرند علی الاظهر و بعضی

گفته اند که پس نمیگیرند و این قول ضعیفست و اگر کسی ادعا کند

که قرض دارد و عادل باشد میتوان داد و همچنین اگر دو گواه عادل

بر قرضداری خود داشته باشد اما اگر عدالتش معلوم نداشته نباشد و گواه نیز صح

باشد پس تفصیل ان بنحویست که در مبحث فقراء و مساکین در

مسئله ادعای فقر گذشت و این خلاف در قرضداریست که قرض

او برای مصالح خود باشد اما قرضداری که قرض او برای اصلاح

میانه دو شخص یا دو طایفه باشد پس خلافی نیست در اینکه تا دو

گواه عادل بر قرضداری خود اقامت نکند بمحض ادعاء تنها باو نمیتوان داد

چنانکه صاحب مدارک رحمه الله تعالی فرموده است و معتبر است

درین طایفه نیز مؤمن بودن چنانکه گذشت و اینکه هاشمی نباشد

مگر اینکه زکوة دهنده نیز هاشمی باشد بهمان تفصیل که در مبحث

فقراء گذشت و در اینجا شرط نیست اینکه واجب النفقه او نباشند

چنانکه سابق بین در همین بحث اشاره بان شد هفتم از مصارف
ذکوة سبیل الله است یعنی راه خدای بدانکه اجماع علماء
اسلام است بر اینکه یکی از مصارف ذکوة سبیل الله است و
از برای ان سهمی حصه از ذکوة میباشد و خلافی که هست در
معنی انست بعضی گفته اند که ان جهاد است و بس و این قول
شیخ طوسی علیه الرحمه است در کتاب نهایه و ان ضعیف است
و جمعی دیگر از علماء فرموده اند که همه راههای خیر و طاعت الهی
مثل اعانت حاجیان و زائران و بناء مساجد و پلها و قضاء کردن
قرض مسلمانان از زندگان و مردگان و جمیع مصالح ایشان
والحاصل هر سبیلی که ثواب خداوند تعالی ازان توان برد دران داخل است
و این قول شیخ طوسی علیه الرحمه است در کتاب مبسوط و کتاب
خلاف و ابن ادریس و محقق و سایر متاخرین علیهم الرحمه و
الرضوان و این قول بغایت قوی و معتمد است و در زمان غیبت
امام علیه السلم مثل این زمان که جهاد ساقط است صرف ان در سایر
مصارف خیر که مذکور شد میکنند و هرگاه صرف حاجیان
و زائران ائمه معصومین علیهم السلم و قرض داران شونان
کنند ایا احتیاج بودن یا فقیر بودن ایشان معتبر است بعضی
معتبر شرط میدانند و دلیلی ندارد و بعضی معتبر نمیدانند و این
اقوی است و صاحب مدارک علیه الرحمه میفرماید که معتمد انست

که

که جایز است صرف کردن این حصه در هر قربت و طاعتی که متمکن
نباشد فاعل ان از بجا اوردن ان بدون این حصه یعنی هر چند
که ان فاعل فی نفسه غنی باشد همین که قدرت بر ان کار خیر ندارد
ازین حصه باو میتوان داد بعد از ان میفرماید که این قیدی که کرده ایم
که فاعل ان طاعت قادر بر کردن ان بدون ذکوة نباشد محل تردد است
یعنی احتمال میدهد که با وجود قدرت نیز توان داد و طریق احتیاط
واضح است و اگر در این زمان که امام علیه السلم غائب است جهاد
واجب نشود و ان در صورتیست که کفار یا غیر ایشان از دشمنان
دین بر سر مسلمانان و شیعیان ایند و ازین ره گذر خوف بر طرف
شدن دین باشد ازین سهم بغازیان میدهند که بجنگ ایشان
بروند هر چند که ان غازیان فقیر و محتاج نباشند و بهر یک
از ایشان بقدر کفایت این کار میدهند از خرج راه و قیمت
اسب و اسباب جنگ بر حسب حال ان شخص پس اگر ایشان
بروند و جهاد کنند چیزی از انها را از ایشان پس نمیگیرند هر چند
که تمام ان را نیز خرج نکرده باشند و اگر نروند یا بروند و در اثناء
راه برگردند که جنگ نکنند از ایشان پس میگیرند هشتم از مستحقین
ذکوة ابن السبیل است یعنی مسافر و راه گذر بدانکه اتفاق
و اجماع است بر اینکه مسافری که سفر او در طاعت الهی بوده
باشد و در ان سفر درمانده و مضطر شده باشد و دست رسی

بمال و دیار خود نداشته باشد و قرض کردن و فروختن چیزی که در
ولایت خود دارد از برای او میسر نباشد از زکوة انقدر باو بدهند
که بوطن خود بر حسب حال خود مراجعت تواند کرد هر چند که آن شخص
در محل خود غنی و مالدار باشد و همچنین اجماع است بر اینکه آنکسی
که سفر او در معصیت الهی باشد هر چند درمانده و مضطر شده
باشد باو نمیتوان داد و خلافست در کسی که سفر او مباح باشد
یعنی طاعت و معصیت هیچکدام نبوده باشد اکثر بر آنند که باو
نیز میتوان داد و بعضی منع کرده اند و ظاهرا اقرب جواز باشد و
همچنین ظاهر آنست که قادر بر قرض کردن باشد نیز میتوان داد کە بکسی صح
اما آنکسی که قادر باشد بر فروختن چیزی که در وطن خود دارد
پس ظاهر آنست که باو نمیتوان داد و از بعضی تجویز آن نقل کرده اند
و ثابت نیست و بر هر تقدیر آنقدر بایشان باید داد که بخانه خود برسند
پس اگر چیزی از آن فاضل اید پس میفرستند و بعضی گفته اند که
پس نمیفرستند و این قول ضعیفست و شرطست در اینها
نیز مؤمن بودن و همچنین اینکه هاشمی نباشند مگر اینکه زکوة
دهنده نیز هاشمی باشد بتفصیلی که گذشت و معتبر نیست اینکه
واجب النفقه زکوة دهنده نباشند که ایشان نیز آنچه در راه
ضرورت دارند از مرکب و اخراجات سفر که زیاده از نفقه حضر باشد
میتوانند گرفت و بعضی از علماء تجویز فرموده اند سهمانی کردن

مسافرانرا

مسافر را از این سهم اگر فقیر باشند یا در آن وقت محتاج بآن
شده باشند هر چند در جای دیگر غنی و توانگر باشند و مخفی
نماند که اینصورت نیز داخل شق اول است که مذکور شد و بعضی
مطلقا تجویز کرده اند و مستند آن معلوم نیست والله تعالی یعلم
و ابن جنید علیه الرحمه از جمله ابن السبیل شمرده است آنکسانی را
که اراده سفر طاعت الهی از واجب یا مستحب داشته باشند و در دست
ایشان نباشد چیزی که کافی باشد ایشان را برای سفر کردن و باز گشتن
ایشان بخانهای خود هرگاه قصد ایشان از آن سفر جهاد کردن
فرض یا نفل یا حج کردن سنت باشد و گفته است که دلیل بر آن اینست
که انشا کننده سفر را ابن السبیل میگویند برای اینکه او اراده راه
دارد و دیگر اینکه اراده کرده است انشا کردن سفر را در غیر معصیت
پس جایز است که از سهم ابن السبیل بدهند همچنانکه اگر مسافری
در مکانی قصد اقامت کند که سفرش منقطع شود بعد از آنکه انشاء
سفر میکند باو از این سهم میدهند هر چند که انشاء کننده است یعنی
همچنانکه این شخص که هنوز مسافر نشده است بمحض انشا کردن
و اراده کردن سفر زکوة میتواند گرفت آن شخص نیز که از خانه اش هنوز
مسافر نشده است بمحض انشاء کردن و اراده کردن سفر میتواند
گرفت و بطلان این سخن بغایت واضح و روشن است چه معلوم است
که چنین شخصی را که هنوز بسفر نرفته باشد نه لغة و نه عرفا مسافر

و راه کذا نمیکویند و اقامت ده روز یا بیشتر که بحکم شرع اقدس قاطع
سفر باشد باین معنی که موجب اتمام نماز و روزه شود انتخص از مسافر
و راه کذا نبودن بحسب عرف و لغت بیرون نمیبود پس قیاس این
بران در غایت بیصورتی و بطلان است **تتمه** بدانکه انفاقی
که متولی اخراج زکوة میتوانند شد و از ا بمصارف مقرره میتوانند
رسانید چهار کسند اول امام زمان علیه الصلوة والسلم دوم
عاملان که از برای کرفتن و جمع کردن زکوة مقرر میشوند لیکن بجوز
جواز دادن ایشان زکوة را بمستحقین باذن امام و بدون اذن
نمیتوانند داد سیوم مالک و در حکم مالک است ولی طفل و مجنون
چهارم وکیل مالک و مستحب است برای مالک که زکوة خود را بخدمت
امام علیه السلم برد که آنحضرت از ا تقسیم فرماید و بمصرف رساند
و در زمان غیبت امام مستحب است که بخدمت مجتهد عادل
امینی از علماء امامیه برد و شیخ مفید و ابو الصلاح از ا واجب
میدانند و اظهر و اصح استحباب است و مراد از امین کسیست که
بحیلهای شرعیه با عدم احتیاج کرفتن و تصرف کردن این حقوق را
بر خود حلال نسازد مثل اینکه مالک قوت سالیانه خود و عیال خود
باشد یا زیاده از این نیز توانکری داشته باشد و در انوقت که زکوة را
بنزد او میبرند که بمستحقین برساند تمام انچه دارد بفرزندش
یا بزنش ببخشد تا فقیر شود که تواند اخذ زکوة کند و افضل آنست

کهزکوةرا

که زکوة را بهمه اصناف مستحقین که در انوقت موجود باشند برسانند
مثلا در زمان حضور امام علیه السلم که همه اصناف موجود میباشند
بهمه انها برسانند و در این زمانها که عاملان و مؤلفه و جهاد
از جمله سبیل الله نمیباشد و در بعضی اماکن صنف رقاب نیز نیست
در همه ان اصناف باقیه تقسیم نمایند پس قدری از ا بکسانی
دهند که مالک قوت سالیانه نباشند و سؤال نیز نکنند و قدری را
بکسانی دهند که پریشان حال محتاج بسؤال باشند و بعضی
از ا بقرضداران دهند و برخی از ا صرف امور خیر کنند و پاره
از ا در وجه مسافران درمانده قرار دهند و اکر همه از ا بیک صنف
دهند جایز است و همچنین اکر از جمله یک صنف همه را بیک شخص دهند
جایز است لیکن میباید که در غیر فقرا و مساکین از اصناف دیگر
زیاده بر قدر احتیاج نباشد و مستحبست که اهل فضل و علماء
و اتقیاء و صلحاء را مقدم دارند و اکر بهمه کس میداده باشند
حصه ایشان را بیشتر بدهند و سزاوار اینست که انفاقی را که سؤال
و طلب نمیکنند بر سؤال کنندکان مقدم دارند و اکر بهمه میداده
باشند بایشان بیشتر بدهند چه ایشان بعلت عدم سؤال
اغلب اوقات محروم میباشند پس احتیاج ایشان بیشتر
خواهد بود و سزاوار اینست که زکوة انعام را باهل تجمل که در وقتی
ثروتی داشته اند و الحال پریشان شده اند بدهند و اکر از برای مستحق

نیز همه

زكوة دو سبب يا بيشتر از اسباب استحقاق زكوة جمع شود جائز است
بسبب هر يك از انها حصه باو بدهند مثل انكه هم فقير باشد و هم
قرضدار از سهم فقرا و غارمين هر دو باو ميتوان داد و همچنين اگر سببهاى
ديگر نيز در او باشد براى هر سببى عليحده نصيبى و حصه باو ميدهند
پس اگر يكى از ان سببها فقير بودن او باشد هر قدر كه خواهند باو
ميتوانند داد اما از براى سببهاى ديگر غير از فقر پس ميبايد
بقدر احتياج او در ان باب باو بدهند و زياده بران جائز نيست
و چنانكه پيشتر اشاره بان شد هرگاه زكوة را بسبب فقر ميداده
باشند حدى و قدرى از براى ان در طرف زياده نميباشد بلكه
هر قدر كه خواهند باو ميتوانند داد هر چند زياده از خرج ساليانه
او و عيال او باشد بشرط اينكه بيكدفعه باو دهند يا در وقتى كه
جائز باشد براى او گرفتن زكوة يعنى هنوز فقير باشد و مالك تمام
قوت ساليانه خود و عيال خود نشده باشد اما اگر بدفعات ميداده
باشند چون بحدى رسيده كه مالك خرج ساليانه خود و عيال
خود شود از حد فقر بيرون ميرود و بعد از ان حرام ميشود براو
گرفتن زكوة و در روايات شريفه امر بغنى ساختن فقير وارد
شده است چنانكه روايت كرده است شيخ طوسى عليه الرحمة در سند
صحيح از سعيد بن غزوان از حضرت ابى عبد الله عليه السلم كه گفت
سؤال كردم انحضرت را كه چند و چه قدر عطا كرده ميشود مرد واحد

از سهم

از زكوة

از زكوة پس فرمود كه عطا كن او را از زكوة تا اينكه غنى گردانى تو او را
و بسندى موثق از عمار بن موسى از حضرت ابى عبد الله عليه السلم كه
بدرستيكه پرسيدند از انحضرت كه چند يعنى چه قدر عطا كرده
ميشود مردى از زكوة فرمود كه فرموده است حضرت ابو جعفر
عليه السلم يعنى والد بزرگوار انجناب كه هرگاه عطا كنى پس غنى بى نياز
ساز او را و بسندى موثق از اسحق بن عمار از حضرت ابى الحسن
موسى بن جعفر عليهما السلم كه گفت عرض كردم بخدمت انحضرت
كه عطا ميكنم من يعنى ايا عطا كنم من مردى را از زكوة هشتاد درهم
فرمود ارى و زياده كن او را عرض كردم كه عطا كنم او را صد يعنى صد درهم
فرمود ارى و غنى گردان او را اگر قدرت داشته باشى بر اينكه غنى
گردانى او را و در روايت صحيحه ابن ابى عمير از زياد بن مروان از انجناب
عليه الصلوة والسلم وارد شده است كه فرمود عطا كن او را هزار درهم
و بالجمله اجماع و اتفاق اصحاب است بر جواز اينمعنى چنانكه فرموده است
علامه رحمه الله تعالى در كتاب منتهى كه جائز است اينكه بدهند
فقير را انچه غنى گرداند او را و زياده باشد بر غنى شدن او و اين قول
علماء ماست همگى و همچنين صاحب مدارك عليه الرحمة نيز فرموده است
كه اين قول همگى علماء ماست پس انچه بعضى از متاخرين علماء ما
فرموده است كه احوط انست كه زياده از قوت يكساله بفقير
ندهند وجه ان براين تقدير معلوم نيست اينست حكم طرف زياده

واما در جانب کمی و قلت پس بعضی از فقهاء کرام رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین فرموده اند که هر فقیری را کمتر از انچه در نصاب اول نقره
یا طلا واجب میشود نمیتوان داد وان پنج درهم است یا ده قیراط و بعضی
دیگر فرموده اند که اکتفاء بانچه واجب میشود در نصاب دوم نقره
یا طلا میتوان کرد یعنی کمتر از یک درهم یا دو قیراط نمیتوان داد و ظاهر کلام
ایشان بلکه صریح بعضی از ان دلالت میکند بر اینکه این تقدیرات
بر سبیل وجوبست یعنی واجبست که هر فقیر را کمتر از انچه مذکور
شد ندهند و علامه رحمه الله تعالی فرموده است که بر سبیل استحبابیست
و ادعاء اجماع نیز بران کرده است یعنی سنتست که کمتر نباشد و جمعی
دیگر از اصحاب فرموده اند که حدی از برای ان نیست هر قدر که خواهند
میتوانند داد هر چند کمتر از مذکورات باشد و این قول را اقرب میدانند
لیکن چون در روایت صحیحه ابی ولاد از حضرت ابی عبد الله علیه السلم
وارد شده است که گفت شنیدم از انحضرت علیه السلم که میفرمود که
عطا کرده نمیشود هیچ احدی از زکوة کمتر از پنج درهم وان اقل انچیزیست
که فرض کرده است خدای از زکوة در مالهای مسلمانان پس عطا
مکنید هیچ احدی را کمتر از پنج درهم و بالاتر و روایت شده است از
معویه بن عمار و عبد الله بن بکیر از حضرت ابی عبد الله علیه السلم
که فرمود جائز نیست اینکه دفع کرده شود یعنی داده شود زکوة کمتر
از پنج درهم پس بدرستی که ان اقل زکوتست پس احتیاط در اینست

که زکوة

که زکوة نقره را کمتر از پنج درهم بهیچ فقیری ندهند و چون بعضی از علما
فرموده اند که ممکنست که مراد قیمت پنج درهم باشد از زکوة هر جنسی
که باشد نه خصوص پنج درهم از زکوة نقره تنها پس احوط نظر
باین دو روایت انست که زکوة هیچ را نیز ندهند از گندم و جو و
انگور و غیر انها بهر فقیری انقدر بدهند که قیمت ان در انوقت
کمتر از پنج درهم نباشد و چنانکه در مبحث زکوة نقره در مقصد
دوم گذشت پنج درهم بحساب این زمان موافق عباسی بوده دانگی
سیصد و پانزده دینار تبریزی و موافق عباسی و هفت دانگ
و نیم جدید چهار صد و بیست و دینار میشود و این تقدیرات
در صورتیست که زکوة انشخص انقدر یا زیاده از این بوده باشد
پس اگر زکوة نقره شخصی کمتر از انقدر باشد مثل اینکه شخصی که
مالک دویست درهم است در میان سال چهل درهم دیگر با اموال
او افزوده شود چون سال دویست درهم تمام شود پنج درهم را
بدهد بعد از اینکه سال چهل درهم تمام میشود زکوة او زیاده بر
یک درهم نمیشود یا اینکه قیمت زکوة اجناس دیگر انشخص در انوقت
به پنج درهم نرسد مثل اینکه زکوة او منحصر باشد در پانزده من و یکصد
و پنجاه درهم جو یا در چهل و شش من و بیست و پنج درهم انگور که نزدیک
باقل حد زکوة انهاست و قیمت هر یک از اینها در ان محل کمتر از
پنج درهم بوده باشد این اعتبارات و تقدیرات از ان ساقط است

را نقد را نیز باید بدهد و اصلا باعتبار کمتر از نجد بهم بودن
دغدغه کراهتی با حرمتی در ان نیست و بدانکه خلافست
در نقل کردن مال زکوة از محلی که اموال در انجاست بمحل دیگر
با وجود مستحق در ان محل بعضی از اعلام حرام میدانند و علامه ره
در کتاب تذکره ادعاء اجماع بر حرمت ان کرده است و بعضی
از اجله جایز میدانند فقها ه رحمه الله تعالی در کتاب منتهی مختلف
از اقرب بدانست است و بعضی از اجله جایز نمیدانند مگر بشرط
ضامن شدن مالک و صاحب مدارک علیه الرحمه میفرماید که
معتمد جواز است مطلقا یعنی خواه ضامن شود و خواه نه
و بهر تقدیر باتفاق علماء ماست بر اینکه اگر نقل کند از او
بمستحق بر بلد مجزیست اتی و یعنی هر چند قایل بحرمت ان
باشند و همچنین اجماع و اتفاق است بر اینکه اگر تلف شود
مالک ضامن انست و میباید که عوض از ا بمصارف مقرره
زکوة برساند یعنی هر چند از اجایز دانند ظاهرا که اتفاق است
بر اینکه اگر جایز باشد مکروهست پس احوط و اولی انست
که از انجا نقل بجای دیگر نکنند و این در صورتیست
که مستحق چنانکه مذکور شد در انجا موجود باشد اما اگر
در ان محل مستحق موجود نباشد پس شکی نیست در اینکه نقل
کردن از انجا بجایی که مستحق موجود باشد جایز بلکه واجب

نخواهد
در صورتیکه اگر تلف شود بدون تقصیری ضامن ان
بود و با تقصیر ضامنست و اگر مالی در غیر بلد خود داشته باشد
افضل انست که از ا در همانجا بمستحقین بدهد و استحباب
ان اجماعی تمام علما است و جایز است که عوض از ا در بلد خود بمستحقین
بدهد و اگر از انجا بمحل خود نقل کند با وجود مستحق در انجا
و تلف شود ضامن خواهد بود و مستحب است جدا کردن
زکوة هرگاه مستحقی از برای ان نباشد و بعضی مطلقا جدا
کردن را مستحب میدانند خواه مستحق موجود باشد خواه نه
و هرگاه جدا کند از امانت خواهد بود در دست او و اگر تلف
شود بدون تقصیری و بدون اینکه قدرت بر دادن ان بهم رسانیده
باشد و تاخیر کرده باشد ضامن ان نخواهد بود اما اگر در محافظت
ان تقصیر کرده باشد یا میتوانست از ا بمستحق برساند و تاخیر
کرده باشد و ان تلف شود ضامن خواهد بود و بعد از جدا کردن
جایز نیست بر او که از ا تبدیل کند یعنی از ا بر دارد و بدل از ا برای
زکوة بگذارد و اگر بعد از جدا کردن زیادتی و نموی در ان بهم رسد
خواه زیادتی متصل باشد مثل فربه شدن و خواه منفصل
مثل بچه بهم رسانیدن ان زیادتی نیز تابع ان خواهد بود علی الاظهر
و بعضی گفته اند که زیادتی از مالکست و اینقول را ضعیف میدانند
و اگر کسی را ملکی در رسد و زکوة بر او واجب شده باشد واجبست

براو که وصیت کند که زکوة او را بدهند پس باید وصیت او بعنوانی
باشد که بعد از او بثبوت شرعی تواند رسید باین نحو که دو
عادل را یا جمع کثیر را بر ان وصیت گواه کند و بعضی از علماء
رحمة الله علیهم با وصیت کردن جدا کردن زکوة را از مال نیز
براو واجب میدانند و ان احوطست و بدانکه اکثر علماء
رضوان الله علیهم برانند که جایز نیست تاخیر کردن زکوة از
وقت وجوب اخراج ان مگر از جهت مانعی و بعضی فرموده اند
که اگر تاخیر او از جهت انتظار مستحقی باشد غیر از انها که
حاضرند گناهی براو نیست لیکن اگر ان مال تلف شود پیش
از رسیدن بان مستحق ضامن خواهد بود و بعضی گفته اند
که اگر جدا کرده باشد ان را میتواند که در عرض یکماه یا دو ماه
بمستحقین برساند و زیاده از ان تاخیر نکند نمیکند و
شیخ شهید علیه الرحمة در بعضی از کتابهای خود تجویز فرموده است
تاخیر کردن را از برای انتظار کسی که دادن باو افضل باشد یا
از برای رسانیدن ان بهمه مصارف یا اکثر انها یا از برای
انتظار کسی که عادت کرده باشد بگرفتن زکوة از و بحدی که
که منجر باهمال نشود یعنی زیاده طول نکشد و شهید ثانی
و صاحب مدارك علیهما الرحمة تجویز فرموده اند تاخیر کردن را
یکماه یا دو ماه خصوصا از برای ان بهمه مصارف یا از برای

رسانیدن هم

دادن ان بکسی که مزیتی و افضلیتی داشته باشد چنانکه سابقا
اشاره بان شد و این اقربست و بهر تقدیر خواه جایز باشد تاخیر
کردن و خواه جایز نباشد هرگاه مانعی از دادن ان در اول وقت
وجوب اخراج ان نداشته باشد و تاخیر کند و ان مال تلف شود
ضامن خواهد بود و بدانکه اجماع و اتفاق اصحاب رضوان
الله علیهم است برانکه مکروهست بر صاحب مال مالك شدن
و خریدن انچه بعنوان صدقه اخراج کرده است خواه صدقه واجبه
باشد و خواه مستحبه و بدانکه مستحب و افضل انست که زکوة
و صدقات واجبی را علانیه و اشکارا بدهند و صدقات مستحبی را
مخفی و پنهان چنانکه روایت کرده است ثقة الاسلام محمد بن یعقوب
کلینی رضی الله عنه از عبد الله بن سکان از ابی بصیر از حضرت
ابی عبد الله علیه السلم که در اخر حدیث میفرماید که پس هر انچه را که
فرض کرده است خدای عز و جل بر تو پس اعلان و اشکارا کردن
ان افضل است از اسرار و پنهان نمودن ان و هر انچه بوده باشد
تطوع و سنت پس پنهان کردن و اسرار ان افضل است از اشکارا
نمودن و اعلان ان و اگر اینکه مردی بردارد زکوة مال خود را بدوش
خود پس قسمت کند از اشکارا و علانیه خواهد بود حسن جمیل و
روایت کرده است از اسحق بن عمار از ابی عبد الله علیه السلم در
قول خدای عز و جل که وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ

مقابله

أَخَيْرٌ لَكُمْ كه ترجمهٔ ان اينست كه واگر پنهان سازيد انها را يعني صدقات را
و بدهيد انها را بفقراء پس ان بهتر است براى شما پس فرموده انحضرت
عليه السلم كه ان سواى زكوة است بدرستى كه زكوة علانيه و اشكار است
غير پوشيده **مقصد پنجم** در زكوة فطره و كيفيت وجوب
واستحباب ان وانچه متعلق است بان بدانكه اجماع همه علماء است
مگر نادرى از اهل سنت بر واجب بودن زكوة فطره و كيفيت
وجوب بشروطى كه مذكور خواهد شد انشاء الله تعالى وخداوند عزيز
حميد در قران مجيد فرموده است كه قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَذَكَرَ اسْمَ
رَبِّهِ فَصَلَّى يعنى بتحقيق كه رستگارى يافت كسى كه زكوة داد
و ياد كرد اسم پروردگار خود را پس نماز گذارد و مراد از زكوة در اين ايهٔ
شريفهٔ كثيرة البركات زكوة فطره است چنانكه روايت كرده است
شيخ صدوق محمد بن بابويه قمى رحمه الله تعالى بسندى صحيح از حماد
بن عيسى از حريز از ابى بصير و زراره كه گفتند ايشان كه فرمود
حضرت ابو عبد الله عليه السلم كه بدرستيكه از تمام روزه است
اعطاء زكوة يعنى فطره همچنانكه بدرستى كه صلوة بر پيغمبر صلى الله
عليه واله از تمام نماز است از براى اينكه چنين است كه هر كه روزه
بدارد و ادا نكند زكوة را پس روزهٔ از براى او نيست هرگاه ترك كند
انرا يعنى زكوة را در حالتى كه تعمد كننده باشد يعنى عمدا انرا ترك كرده
باشد و نمازى براى او نيست هرگاه ترك كند صلوة بر پيغمبر و ال

اورا

انرا بدرستى كه خداى عز وجل ابتداء كرده است بان پيش از نماز پس
فرموده است قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى و از اين
حديث شريف و از بسيارى از احاديث مستفاد ميشود كه
قبول شدن روزه موقوف است بر اداء زكوة فطره و تا فطره را ندهند
روزهٔ ايشان بدرجهٔ قبول نخواهد رسيد و اين زكوة فطره فداى
ايشان است تا سال ديگر و اگر فطره كسى را ندهند خوف مردن او خواهد
بود چنانكه روايت كرده اند ثقة الاسلام محمد بن يعقوب كلينى
و شيخ صدوق محمد بن بابويه قمى رضى الله عنهما از اسحق بن عمار از
معتب از حضرت ابى عبد الله عليه السلم كه فرمود برو پس طلبه از عيال
ما فطره را و بده از بندگان يعنى غلامان و كنيزان و جميع كن ايشان را
و وا مگذار از ايشان هيچيك را پس بدرستى كه تو اگر ترك كنى از ايشان
انسانى را ميترسى تو بر او يعنى اين باشد كه ميترسم من بر او فوت را
عرض كردم من كه و چيست فوت فرمود كه مرگ و از روايت صحيحه
كه شيخ صدوق محمد بن بابويه قمى در فقيه از هشام بن الحكم از حضرت
ابى عبد الله عليه السلم روايت كرده است كه انحضرت فرمود كه نازل شد
زكوة و نبود براى مردم مالها و نبود مگر فطره يا معنى اين باشد كه و نبود
ان زكوة مگر فطره يعنى در ان وقتى كه ايهٔ زكوة نازل شد مردم را چيزى
نبود كه زكوة بر ايشان واجب شود در ان چيز و از اين ايهٔ شريفه
منظور همين زكوة فطره بود معلوم ميشود كه اول زكوتى كه بر مردم

فداى بدر
در انسال

واجب شده است وحق تعالی از اقرین نماز کردانیده زکوة فطره بوده است
وانچه از تهدیدات وتشدیدات که در ایات کریمه وبعضی از احادیث
شریفه وارد شده است وبرخی از انها در مقصد اول کذشت شامل
زکوة فطره نیز هست پس میتوان کفت که همچنانکه قبول شدن روزه
موقوف براداء فطره است قبول شدن نماز نیز موقوف بران خواهد
بود چنانکه روایت کرده است شیخ طوسی علیه الرحمة از اسحق بن
المبارک که کفت سؤال کردم من از حضرت ابی ابرهیم علیه السلام از
صدقهٔ فطره که چه چیز است از ایان از ابخیز نیست که فرموده است
خدای اقیموا الصلوة واتوا الزکوة پس فرموده ادای والله تعالی اعلم
وبیان شرایط وجوب وسایر احکام ان در سه فصل میشود ان شاء الله تعالی

فصل اول در شرایط وجوب ان وانچه متعلق بانست بدانکه
واجب میشود زکوة فطره بسه شرط اول تکلیف است اجماعا یعنی
مکلف بودن پس واجب نیست بر طفل ونه بر دیوانه ونه بر کسی
که در تمام وقت واجب بودن ان بیهوش باشد جزما وهمچنین
واجب نیست بر کسی که از اول غروب افتاب شب عید بیهوش باشد
هرچند که بعد از ان تا پیش از ظهر بهوش امده باشد علی الاظهر
چنانکه اصحاب رضوان الله علیهم فرموده اند لیکن صاحب
مدارک علیه الرحمة درین صورت اشکال کرده اند یعنی در صورتی
که در تمام وقت وجوب ان بیهوش نباشد پس احوط برای ان

شخص

شخص انست که زکوة فطره را بنیت احتیاط بدهد دوم حریت است
یعنی ازاد بودن باجماع همه علماء پس واجب نیست بر بنده اجماعا
هرچند که مالک مال زکوة باشد وهمچنین واجب نیست بر مکاتب
مشروط وان مکاتبی است که با او شرط کرده باشد که تا تمام مال
کتابت را در مدتی معین ندهد چیزی از او ازاد نشود واکر از
اداء ان مال عاجز شود باز بنده کی بر کردد ونه بر مکاتب مطلقی
که هنوز چیزی از او ازاد نشده باشد ودرین باب یعنی در مطلق
مکاتب خواه مشروط باشد وخواه مطلق خلافی از اصحاب منقول
نیست مکر از ابن بابویه علیه الرحمة که در کتاب فقیه ظاهر اینست
که قائل بوجوب ان شده است چنانکه دلالت میکند بران روایت
صحیحهٔ علی بن جعفر رضی الله تعالی عنه واکر از مکاتب مطلق
چیزی ازاد شده باشد بهمان نسبت برا او واجب میشود مثلا
اکر نصف او ازاد شده باشد نصف فطره برا او واجب میشود
واکر ربع او ازاد شده باشد ربع ان وبرین قیاس هر قدر که ازاد شده
باشد وشیخ طوسی علیه الرحمة در کتاب مبسوط واجب نبودن را
قوی دانسته است وبنا بر مذهب ابن بابویه رضی الله تعالی عنه
تمام فطره برا او واجب است وابنها همه در صورتیست که عیال
اقای خود یا دیکری نباشند وخود متکفل اخراجات خود بوده
باشند وهمچنین است حکم هر کسی که کفته میشود که زکوة برا او

واجبست چنانکه بعد از این دانسته خواهد شد ان شاء الله تعالی
سیم غنی بودنست بنابر مشهور میان اصحاب بلکه علامه رحمه الله
در کتاب منتهی فرموده است که اجماعی همه علماء ماست مگر ابن الجنید
که او واجب میداند بر کسی که زیاده بر قوت یکشبانه روز خود
و عیال خود مالک یک صاع باشد که قدر فطره یکشخص است و این قول
بغایت ضعیفست و صحیح آنست که غنی بودن شرطست و در این مقام
در معنی غنی بودنی که باعث وجوب زکوة فطره است اختلافی
هست اکثر علماء فرموده اند که آن مالک بودن قوت سالیانه
خود و عیال خود است یا قادر بودن بر کسبی که وفا بآن کند
چنانکه در مبحث فقراء و مساکین دانسته شد و از این جماعت
بعضی همین قدر را در واجب شدن زکوة فطره کافی میدانند
و بعضی از ایشان مالک بودن قدر فطره را نیز زیاده بر قوت
سالیانه در کار میدانند و بر هر تقدیر واجب نخواهد بود بر کسی
که مالک قوت سالیانه خود و عیال خود بالفعل یا بالقوه نباشد
و این قول بمقتضای روایات معتبره و صحیحه قوی و معتمد است
و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب خلاف فرموده است که
واجبست زکوة فطره بر کسی که مالک باشد نصابی را که زکوة
در آن واجب میشود یا قیمت نصابی را و ابن ادریس مالک
بودن عین نصاب را اعتبار کرده است نه قیمت او را پس بنابر

واجب خواهد بود مثلا بر کسی که مالک یکصد و پنجاه و سه من و نیم
و بیست و پنجم من جو بسنگ شاه یا قیمت آن بوده باشد و همچنین
هرگاه مالک یکی از نصابهای دیگر بوده باشد مثل دویست درهم
نقره یا بیست دینار طلا هرچند که وفا باخراجات سالیانه او و عیال
او نکند و این قول در نظر این بی بضاعت از قول ابن جنید که غنی را
شرط نمیداند ضعیفتر است زیرا که دلیلی که دلالت کند بر این معنی
که ایشان اعتبار کرده اند بخصوص از احادیث شریفه و نصوص
مطلقا موجود نیست و آنچه در این باب وارد شده است از
اخبار از دو قسم خارج نیست بعضی از آنها که سندهای آنها
صحیح و معتبر و آنها را دلیل اشتراط غنا میدانند دلالت نمیکند
مگر بر اینکه آنکسی که زکوة میتواند گرفت زکوة فطره بر او نیست
و دانسته شد که هرکه مالک قوت سالیانه خود و عیال خود نباشد بالفعل یا بالقوه
نباشد زکوة را میتواند گرفت پس فطره بر او واجب نخواهد بود
خواه مالک نصابی باشد و خواه نباشد و بعضی دیگر از آنها که
خالی از این اعتبار است و سندهای آنها نیز اکثر ضعیف و بی اعتبار
دلالت میکند بر مذهب ابن جنید بلکه بعضی از آنها دلالت
میکند بر کمتر از آنچه ابن جنید اعتبار کرده است و شیخ طوسی خود
و همچنین مشترطین غنا آنها را محمول بر استحباب میدانند
پس تابع نص و تارک هوا و هوس اگر آن احادیث را که اوّلا

مذکور شد متبع داند و باین سبب غنی بودن را شرط دانند بس بنا
که بمدلول انها عمل کنند و اگر باین احادیث که ثانیا مذکور شد عمل
میکنند بر حنیفه که بیصورت باشد پس باید که بقول ابن جنید
قائل شود و اصلا غنی بودن را شرط ندانند و میانه روی در مقام
که مذا این باشد و تران بدون حجت و برهان در غایت بیصورتی
و بطلان است و چون دانسته شد که غنی بودن شرط نیست
پس واجب نیست بر فقیر لیکن مستحبست برای فقیر دادن
زکوة فطره و گفته‌اند که اقل انچیزی که این سنت از ان بعمل اید
انست که ان فقیر و عیال او یکصاع را که قدر فطره یکشخص است
اگر زیاده از ان نداشته باشند دور بگردانند و بعد از ان انرا
تصدق کنند یعنی انشخص فقیر انصاع را از نتخواه فطره خود
بیک نفر از عیال خود بدهد و او از نتخواه فطره خود بدیگری
همچنین تا بهمه برسد و بعد از ان انرا بمستحق بدهند و فرموده اند
که اگر انشخص اخر انرا بشخص اول بدهد و خود انرا صرف نماید
کافی خواهد بود والله تعالی یعلم و هرگاه شرایط وجوب زکوة
فطره متحقق شود واجبست که اخراج کند انرا از خود و از هر کس که
عیال او شده باشد خواه واجب النفقه او باشند و خواه
نباشند از زن و فرزند و غلام و کنیز و نوکر و میهمان خواه
کوچک باشند و خواه بزرگ و خواه بنده باشند و خواه ازاد

وخواه

و خواه مسلمان باشند و خواه کافر و این حکم اجماعی همه اصحاب
بلکه اتفاقی اکثر علماء اسلام است و شرطست در وجوب فطره
ایشان بر او که هیچیک از انها که مذکور شد در انوقت عیال دیگری
نشده باشند بنحوی که واجب شود بر ان شخص دیگر فطره ایشان
بعنوان ضیافت و غیر ان و خلافست در میانه اصحاب رضی الله
تعالی عنهم در حد ضیافتی که باعث وجوب زکوة فطره میشود
بر صاحبخانه بعضی گفته‌اند که میباید تمام ماه مبارک رمضان
میهمان او بوده باشد و بعضی نصف اخر ماه را اعتبار کرده‌اند
و بعضی گفته‌اند که ده شب از اخر ماه کافیست و بعضی یکشب
اخر را نیز کافی میدانند و دلیلی برای این اقوال مذکور نیست
و اکثر متاخرین علماء ما را اعتقاد اینست که همین قدر کافیست
که میهمان جزوی از اخر ماه مبارک رمضان را در خانه صاحبخانه
دریابد باین عنوان که اندکی پیش از غروب افتاب از شب عید
در خانه او باشد و در انجا افطار کند و این قول اظهر و احوط است
خصوصا هرگاه در انجا بودن و افطار کردن او بحیثیتی بوده باشد
که در عرف او را در انوقت عیال او توان گفت یعنی بحدی باشد
که در متعارفات بگویند که در انوقت خرج ان شخص با اوست و متکفل
مؤنت انشخص در انوقت اوست و منحصر در محض یک لحظه وارد
شدن و بیک لقمه طعام یا یکشربت اب افطار کردن تنها نباشد

الشخص صح

که ولیکن چنین معلوم شد که بمقتضای احادیث صحیحه ظاهرا جزم بوجوب
توان کرد و اگر شخصی بعد از شام وارد شود و افطار بکند یا نکند
زکوة فطرهٔ او بر صاحبخانه نیست و اگر پیش از شام وارد شود و
افطار نکند بعضی گفته‌اند که احوط آنست که هر دو بدهند و همچنین
مهمانی که او را پیش از شام طلبیده باشد و او چیزی نخورده بعد
از شام وارد شود و از خانهٔ او افطار کند والله تعالی اعلم و هرگاه
کسی که زکوة فطره بر او واجب میشود مهمان دیگری شود بنحوی
که واجب شود بر صاحبخانه فطرهٔ او ساقط میشود از آن مهمان
فطرهٔ که از برای خود میبایست بدهد اگر مهمان نمیبود و واجبست
بر او که فطرهٔ عیال خود را بدهد و اگر غنی مهمان فقیر شود
یا زن غنی باشد و شوهر فقیر از صاحبخانه و شوهر فطره بعلت
فقیر بودن ساقطست و خلافست در اینکه بر مهمان و زن واجبست
یا نه بعضی واجب میدانند و بعضی واجب نمیدانند و احوط
آنست که ایشان خود بدهند و این در باب زن در صورتیست
که نفقهٔ او را آن شوهر فقیر میداده باشد اما اگر خود متکفل
اخراجات خود باشد پس واجبست بر او که فطرهٔ خود را بدهد
و بباید دانست که اگر پیش از غروب آفتاب شب عید
شرایط وجوب زکوة فطره برای کسی حاصل شود یا در آنوقت عیال
واجب النفقه برای او بهم رسد مثل اینکه طفلی در آنوقت بالغ
شود

اینکه
شود یا دیوانه عاقل شود یا بنده آزاد شود یا فقیری غنی گردد یا
در آنوقت زنی بگیرد یا فرزندی از برای او متولد شود یا بنده را
مالک شود واجب میشود بر او زکوة فطره اتفاقا و اگر اینها از
بعد از شام شب عید تا ظهر روز عید متحقق شود مستحبست
بر او زکوة فطره و بنحوی که در بحث زکوة دانسته شد واجبست
در زکوة فطره نیت کردن بتفصیلی که گذشت و اگر باین نحو نیت
کند که زکوة فطرهٔ خود یا عیال خود را میدهم از آنجهت که واجب
یا مستحبست قربة الی الله احوط خواهد بود

فصل دویم

در جنس فطره و قدر آن و آنچه متعلق است بآن بدانکه اتفاق
اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین حاصل است بر اینکه زکوة
فطره را از گندم و جو و مویز و خرما میتوان داد و از کلام جمعی از
اعاظم قدماء علماء ما رضی الله تعالی عنهم ظاهر میشود که واجب میدانند
که یکی از این چهار جنس باشد و از احادیث صحیحه مستفاد میشود
که کشک نیز میتوان داد و سید جلیل صاحب مدارک علیه الرحمة
واجب میداند که یکی از این پنج چیز باشد و شیخ طوسی علیه الرحمة
در کتاب خلاف برنج را و شیر را نیز تجویز فرموده و گفته است که
میباید یکی از این هفت چیز باشد و جمعی دیگر فرموده‌اند بلکه مشهور
نیز اینست که از قوت غالب میتوان داد یعنی در هر جایی هر چیز را
که بیشتر میخورده باشند از آنها که مذکور شد و از ذرت و امثال

ان نیز هرگاه قوت غالب باشند میتوان داد و احوط انست که از ان پنج چیز
یعنی گندم و جو و مویز و خرما و کشک که روایات صحیحهٔ صریحه بر انها دلالت
میکند تجاوز ننماید و اگر از غیر اینها میداده باشد بقیمت یکی از اینها
بدهد باین عنوان که قیمت یکی از انها را در انوقت منظور داشته
ان جنس را که میدهد بان قیمت بدهد هر چند زیاده شود اگر چه ظاهر
انست که برنج را نیز بالاصالة میتوان داد خصوصا در جایی که قوت غالب
ایشان ان بوده باشد مانند مازندران و گیلان چنانکه بعضی از
علماء ادعاء اجماع بر جواز ان کرده اند و حدیث معمول به ابراهیم بن
محمد همدانی بر ان دلالت میکند و در آرد گندم و ارد جو و نان انها خلاف
کرده اند بعضی تجویز کرده اند و بعضی منع فرموده اند و اولی و احوط
انست که اگر انها را بدهد بقیمت بدهد و افضل انست که خرما بدهد
حتی اینکه از روایتی مستفاد میشود که یکصاع از خرما بهتر است
از یکصاع از طلا و بعضی مویز را بعد از خرما افضل میدانند و بعضی
انرا نیز در فضل با خرما مساوی میدانند و بعضی از روایات شاید
دلالت بر ان داشته باشد و بعد از ان از اجناسی که مذکور شده
هر کدام که قوت غالب باشد افضل میدانند پس درین ولایات گندم
بعد از خرما و مویز افضل خواهد بود و بدانکه اتفاق دارند بر اینکه
جائز است برای او که بعوض اجناس مذکوره قیمت انها را بدهد از
هر چه باشد خواه نقد بدهد و خواه جنس و فرموده اند که فرقی

نیست میان انکه ان اجناس مذکوره را داشته باشد یا نه و احوط نظر
بروایات اینست که قیمت را از زر و نقره بدهد و اما اگر قیمت میداده
باشد قیمت سوقی انوقت که میدهد معتبر است و قیمت معینی
از برای ان نیست یعنی هر یک از ان اجناس مذکوره را که معین میکند
میباید قیمت انوقت از ابعوض ان بدهد و اما قدر فطره پس ان
یکصاع است از هر شخصی و صاع چنانکه در مبحث زکوة غلات دانسته
شد ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفیست که بسنگ
شاهی نیم من و چهارده مثقال و ربع مثقال میشود و انچهارده
مثقال و ربع بقدر شش درم میشود بوزن سابق اندکی زیاده و درین
مقام از بعضی از متاخرین علماء کرام علی جمیعهم السلم احتیاطهای
دور منقول و مذکور است پس بعضی گفته اند که اولی انست که
یکمن بوزن سابق که نهصد مثقال صیرفیست بدهد و بعضی گفته اند
که احوط انست که قریب بیکمن بوزن شاه بدهد و از بعضی نقل
کرده اند که احتیاط را در یکمن و صد و بیست و پنج درم بسنگ شاه
میدانسته اند و باعث برین احتیاطها دو امر است اول اینکه نقل
بسیار ضعیفی شده است که مثقال شرعی و مثقال صیرفی در وزن
مساویند و تغییری در مثقالهای شرعی عبارت از انهاست سابق که
و مثقالهای حال که مسمی بصیرفیست روداده دوم اینکه شیخ
طوسی علیه الرحمة در تهذیب و استبصار از سلیمن بن حفص

مروزی از حضرت ابی الحسن علیه السلم روایت کرده است که صاع حضرت
پیغمبر صلی الله علیه واله پنج مد است و مد دویست وهشتاد درهم است
و درهم شش دانگست و دانگ بوزن شش حبه است و حبه بوزن
دو دانه جو معتدل است که نه کوچک باشد و نه بزرگ این است حاصل
الحدیث واز ان لازم می اید که هر درهمی بوزن هفتاد و دو دانهٔ
جو باشد و بناء انچه ما گفتیم که صاع ششصد وچهارده مثقال وربع
مثقال صیرفیست بر اینست که مثقال شرعی چهار دانگ ونیم مثقال
صیرفی و هر درهمی مساوی چهل وهشت دانه جو و هر صاعی چهار مد
بوده باشد وچون ایشان ملاحظهٔ این دو امر را جدا جدا و باهم کرده اند
این اختلافات بسیار وان احتیاطات دور از کار از ان بهم رسیده است
پس بنابران نقل که مثقال متغیر نشده است چون که صاعی که ما گفتیم
هشتصد ونوزده مثقال شرعیست از اصیرفی حساب کرده اند
وتقریبا یکمن بوزن سابق را قرار داده اند وبنابران حدیث تنها که
وزن درهمهای صاع مشهور را از قرار مساوی هفتاد ودو دانهٔ
جو حساب کرده اند یکهزار ونود ودو مثقال شرعی میشود واگر
بمثقال صیرفی حساب کنند باز هشتصد ونوزده مثقال میشود
وچون بنا بر اتحاد مثقالها نیز بگذارند قریب بیکمن شاه میشود
وبنا را بر مدی که در الحدیث وارد شده است موافق درهم مشهور که
گذاشته اند بمثقال شرعی هر صاعی یکهزار وسیصد وشش مثقال

[illegible]

وچهار دانگ مثقال شرعی میشود و بمثقال صیرفی نهصد وهشتاد مثقال
صیرفی میشود وچون بنا بر اتحاد مثقال نیز بگذارند یکمن بسنگ شاه
وقریب به پنجاه درم سابق میشود ومخفی نماند که از ملاحظهٔ اخبار
صحیحه جزم حاصل میشود که مثقال شرعی بوزن دینار که عبارت از
اشرفی دوبتی بوده است همچنانکه در نصاب طلا گاهی بمثقال و گاهی
بدینار تعبیر شده است وان چهار دانگ ونیم مثقال صیرفیست و
گمان فقیر اینست که چون در احادیث شریفه و کلام علماء از اشرفی و دینار
گاهی بلکه بسیار بمثقال تعبیر شده است وعلماء فرموده اند که دینار
سابق وحال متغیر نشده است پس ممکنست که ان ناقلی که گفته است
مثقال تغییر نیافته است در کلام بعضی از علماء دیده باشد که مثقال
متغیر نشده است ومراد ایشان ان بوده باشد که دینار متغیر نشده است
گمان کرده باشد که مراد مثقال شرعی و صیرفیست وبالجمله شواهد ضعیف
بودن وبی اصلی این نقل از کلام علماء واحادیث شریفه زیاده از ان است
که محل تامل ومقام احتیاط تواند بود وحدیث سلیمن بن حفص مذکور از
چندین جهت شایستهٔ عمل نیست از انجمله اینکه راوی او مجهول
وباین سبب سند ان ضعیفست دیگر اینکه دلالت می کند بر
اینکه صاع پنج مد است واین مخالف احادیث صحیحهٔ بسیار ومنافی
اجماع علماء اخیار است وشیخ طوسی علیه الرحمه بعد از نقل این حدیث
میفرماید که راوی در اینجا وهم کرده است ودیگر اینکه در علامه درهمی

مد نیز مخالفت با اخبار و قول اصحاب دارد و دیگر در وزن درهم نیز
مطابق مقطوع بر اصحاب نیست و هر حدیثی که یکی ازین خللها در ان
باشد از درجه اعتبار ساقط میشود چه جای اینکه همه در ان جمع شده
باشند و اگر ملاحظه این امور بسیار دقت کرده شود بسیاری از
احکام ثابته و اجماعیه بهم میخورد مثل نصاب نقره و نصاب طلا
و نصاب غلات و مقدار کر و قدر دیات و امثال انها و امان از
عالم بر میخیزد و اشکالهای عظیم در ملت سهله سمحاء که اوسع
از ما بین ارض و سماء است و بناء ان بر تیسیر و اسانی است بهم میرسد
پس شاید باین سببها احتیاط در ترک این احتیاطات و نجات
در دفع این اختلافات بوده باشد والله تعالی اعلم و بر هر تقدیر باز
هر نفری که زکوة فطره بر او یا از او واجب میشود میباید که یکصاع
تمام از یکی از ان اجناس مذکوره داده شود و کمتر از ان مجزی نیست
وانچه در بعضی از احادیث معتبره وارد شده است که از گندم نصف
صاع مجزیست محمول بر تقیه است چنانکه علماء تصریح بان فرموده اند
و همچنین میباید که تمام هر صاعی که اخراج میکنند از برای یکشخص از
یکجنس باشد علی الاظهر و قدری از ان از جنسی و قدری دیگر از
جنس دیگر نباشد مثلا نصف صاع خرما و نصف دیگر مویز یا
نصف ان گندم و نصف دیگر جو نباشد اما اگر یکشخص چند صاع
بر او واجب باشد میتواند که هر صاعی را از جنسی علحده بدهد

فصل سیم

فصل سیم در وقت اخراج فطره و بقیه احکام ان بدانکه خلافست
میانه فقهاء کرام علیهم الرحمة در ابتداء وقت اخراج فطره و اشهر و اظهر
انست که ابتداء ان اول طلوع صبح صادقست از روز عید و بعضی گفته اند
که اول غروب افتابست از شب عید و احوط انست که بعد از طلوع صبح
بدهد نه قبل از ان و تاخیر کردن ان را تا پیش از نماز عید افضل میدانند
و همچنین خلافست در اخر وقت اداء ان بعضی گفته اند که اخر ان نماز
عید است و بعضی گفته اند که اخر ان ظهر روز عید است و بعضی فرموده اند
که وقت ان باقیست تا اخر روز و این قول را اظهر دانسته اند و گفته اند
که اگر ان را در وقت از مال خود جدا کرده باشد و از وقت بگذرد هر وقت
ان را میتواند داد بنیت وجوب یعنی واجبست که ان را بدهد در هر وقت
که باشد و بعضی گفته اند که در هر وقت که بدهد بنیت اداء میدهد
و از کلام ایشان مستفاد میشود که درین صورت فرقی نیست
میانه اینکه مستحق در ان وقت موجود بوده باشد یا نه یعنی در ان وقتی
که ان را از مال خود جدا میکرده است و وقت اخراج ان بوده است
خواه مستحق در ان وقت موجود باشد و خواه موجود نباشد که بعد
از ان هر وقت ان را بنیت وجوب بلکه بنیت اداء میدهد و اگر
در وقت ان را جدا نکرده باشد و از وقت بگذرد پس شکی در گناه
بودن و حرام بودن ان نیست و درین صورت خلاف کرده اند
بعضی گفته اند که قضاء ان واجبست یعنی میباید که ان را بنیت

قضا هر وقت که باشد بدهد و بعضی فرموده اند که ساقط میشود و نمیباید بدهد
و این اظهر است و ابن ادریس همیشه انرا ادا میداند یعنی میباید که انرا
بنیت ادا هر وقت که باشد بدهد پس از مجموع انچه مذکور شد معلوم
میشود که احتیاط انست که بعد از اینکه صبح طالع شده باشد در اول
روز انرا از مال خود جدا کند و اگر مستحق بهم رسد پیش از بیرون رفتن
بنماز عید انرا بمستحق بدهد و اگر در ان وقت مستحق بهم نرسد بعد
از نماز عید پیش از ظهر بنیت وجوب و اداء انرا بمستحق برساند و
اگر در ان وقت هم میسر نشود پیش از غروب افتاب اگر مستحق موجود
باشد انرا بنیت وجوب بدهد و ظاهر انست ادا نیز تواند کرد و اگر
مستحق حاضر نباشد در هر وقت که بهم رسد بنیت وجوب میدهد
و در این صورت هرگاه اگر پیش از بهم رسیدن مستحق بدون تقصیری ان
فطره تلف شود ضامن ان نخواهد بود و اگر مستحق موجود باشد
و نداده باشد چون جدا کرده است انرا از مال خود در هر وقت که بدهد
بنیت وجوب میدهد اما اگر ان فطره تلف شود خواه تقصیر
در محافظت ان کرده باشد و خواه نکرده باشد ضامن است که عوض
انرا از مال خود بدهد و همچنین احتیاط اینست که اگر در وقت انرا
از مال خود جدا نکرده باشد و تا ظهر انرا نداده باشد البته تا شام از روز
انرا بدهد و اظهر اینست که نیت وجوب بلکه ادا نیز تواند کرد و
اگر تا شام نیز انرا نداده باشد بعد از ان هر وقت که باشد انرا بقصد

احتیاط

احتیاط بدون قصد وجوب و ادا و قضا و بدون قصد فطره بلکه
بقصد تردید بدهد باین عنوان که اینرا میدهم قربة الی الله که اگر فطره
در ینوقت بر من واجب باشد خواه ادا و خواه قضا این فطرهٔ واجب
من باشد و الا صدقه باشد و از ان گناه تاخیر کردن و ان فعل
حرام فطره را در وقت ندادن توبه و طلب امرزش و استغفار
بکند و همچنانکه در مبحث زکوة دانسته شد هرگاه زکوة فطره را
از مال خود جدا کرده باشد جایز نیست برای او که تبدیل کند یعنی انرا او
انرا بردارد و بدل و عوض انرا بدهد و ان در دست او امانتست
تا بمستحق برساند و مکروهست از برای او مالک شدن و خریدن
زکوة فطره خواه فطره واجب باشد و خواه مستحب و انچه درین
اوقات دستور شده است که در روز عید جنسی از متاع خانه
مانند ظرف و فرش و امثال انها را از برای فطره جدا میکنند و
بعد از مدتی که مستحق را انتخاب میکنند قلیلی باو میدهند
و باز ان جنس را متصرف میشوند و اکثر ایشان مرادشان از ان
جدا کردن این نیست که ان جنس را بعینه بعوض اجناس فطره
و نخواه قیمت ان قرار داده باشند بلکه همچنانکه بعضی تصریح
میکنند ان جنس را رهن فطره قرار میدهند که هر وقت فطره را
تحصیل کنند بدهند و فطره ان باشد که بعد از این خواهند داد و این
بیصورتست و جایز نیست زیرا که همچنین کاری و چنین معامله

در شرع اقدس وارد نشده است و ریشخند و استهزائیست که بخود
میکنند و بنحو یکه دانسته شد هرگاه فطره بر ایشان واجب باشد میباید
در انوقتی که از برای او مقرر شده است انرا یا قیمت انرا از مال خود
جدا و در همان وقت انرا بخصوص ادا کنند و اگر در انوقت بعد از جدا
کردن انرا نداده باشند بعد از ان هر وقت که باشد انرا که جدا کرده اند
بعینه بدهند و تغییر و تبدیل در ان قرار ندهند بتفصیلی که قبل ازین
مذکور شد و این نحو بازیچها و فریبها خدعه و ظاهرا بدعت و حرام است
اما اگر در انوقت که ان جنس را جدا میکنند مرادشان ان باشد که این
جنس قیمت فطره است پس میباید که بقیمت سوقی انوقت انرا قیمت
کنند و ان فطره که بر ایشان واجبست نیز قیمت کنند و این هر دو قیمت را
مساوی یکدیگر کنند و منظورشان این باشد که البته ان جنس را
خواهند داد و بنابرین نظر بانچه فقها فرموده اند که هرچه باشد از نقد
و جنس بخواه اجناس فطره میتواند داد ان جنس بخواه فطره ایشان
میشود اگر انرا بعینه بمستحق بدهند و مکروه خواهد بود که بعد از انکه
انرا بمستحق داده باشند از و بقیمت واقع بخرند لیکن ظاهرا هیچ کس
از اینها که چنین میکنند منظورشان انچه مذکور شد نبوده باشد
و مرادشان همان خدعه و فریبی است که اول مذکور شد و بعضی از
اعوان شیاطین و جنود ابلیس لعین که کارشان راهزنی دین و شغلشان
منحصر در همین است که بمجرد گوره سواد فارسی که از برای محض اغوات

ظلمه

ظلمه و بتخصیص ان جهت توجیه و تخصیص وجه غیر شرعی بهم میرسانند
و عوام کمتر از انعام ایشانرا طالب علم و صالح میدانند و در هر محلی جمعی
یا یکی از ایشان بنیابت شیطان مردم بیچاره نادانرا گمراه میکنند و صورتی
دیگر اختراع و قانونی از اقوال بدتر ابداع کرده اند که در روز عید با مردمان
صیغه میخوانند که زکوة فطره را خود بتمامی متصرف شوند و فقرا را از ان
نصیبی نرسد و اخر بدفعات و کم کم از ایشان میگیرند و بایشان زن
و باین وسیله دین خود را میبازند و بسا باشد که ان زکوة دهنده گندم
نفیسی که از برای نان و از برای فروختن انتخاب کرده است حاضر نزد خود
داشته باشد و با و بگویند که انها را از برای مطالبی که ضبط کرده نگاه دارد
و بدفعات هرچه بهم رسد ما قبول الایم تا رغبت انشخص در دادن
بایشان و تخصیص انجماعت از میان سائر درویشان زیاده گردد
و اینها همه خود را بازی دادن است تا اطاعت کردن و ریشخند خود
کردنست تا واجب را ادا کردن و بنده مطیع انست که یکسر موئی از
قرار داد الهی تجاوز ننماید پس اگر از انجماعتی است که غنی و زکوة فطره
بر ایشان واجبست هرچند در انوقت حاضر نداشته باشد باید به
عنوانی که تواند این قدر بسیار قلیل را تحصیل کند و اگرچه بعنوان
فروختن متاعی باشد همچنانکه اگر کار دنیوی با و رو دهد اضعاف
مضاعف انرا بیک طرفة العین سرانجام میکند و اگر از انجماعتی است
که فقیرند و فطره از ایشان ساقطست هر قدر که برای او میسر تواند

شد در انوقت بعنوان استحباب میدهد اگر خواهد که از ان ثواب
بی بهره نباشد و اگر بحدی نیست که یکصاع جو نیز از برای او میسر نیست
که در میانه خود و عیال خود دست بدست بگرداند چنانکه سابقا مذکور
شد پس حرجی بر او در ندادن نیست و حاجتی بارتکاب این نحو تعلها
که مآل انها اتش جهنم باشد نخواهد بود و بدانکه جایز نیست نقل
کردن زکوة فطره از محلی بمحل دیگر با وجود مستحق در ان محل و اگر نقل
کند و تلف شود ضامن خواهد بود و اگر مستحق در ان محل موجود نباشد
میتواند بلکه ضرور است که انرا بمحل دیگر که مستحق در ان موجود باشد
نقل کند و میباید که بمحلی که نزدیکتر و مستحق در ان موجود باشد
نقل کند و از ان محل بدیگری بعیدتر تجاوز نکند و در ینصورت
اگر بدون تقصیری در محافظت ان تلف شود ضامن نخواهد
بود و بدانکه مشهور انست که مصرف زکوة فطره همان مصرف
زکوة مالیست که سابقا مذکور شد و بنابرین انرا بهمه اصناف مستحقین
میتوان داد و احوط و اولی انست که انرا بخصوص فقرا و مساکین
بدهد زیرا که از بعضی احادیث شریفه و از کلام شیخ مفید علیه الرحمة
در کتاب مقنعه شاید که مخصوص بودن ان بفقرا و مساکین ظاهر
شود و در فقرا و مساکین جمیع شرائطی که در مقصد چهارم
بتفصیل مذکور شد معتبر است پس میباید که بغیر شیعه اثنا عشری
که مؤمن عبارت از انست ندهند و بعضی در خصوص زکوة

فطره

فطره تجویز کرده اند که اگر مؤمن مستحق موجود نباشد بمستضعف
بدهند و این قول ضعیفست و مستضعف را گفته اند که انکه مخالف
مذهبیست از سائر فرقهای مسلمانان که با حق و اهل حق عنادی
و نسبت بایشان عداوتی نداشته باشد و احوط انست که بعادل
بدهند و از دادن بفاسق و مجاهر بمعصیت خصوصا از دادن
بشارب الخمر احتراز کنند و باطفال مؤمنین میتوانند داد
هرچند که پدران ایشان فاسق بوده باشند و باید بولی ایشان
یا بعادلی بدهند که صرف ایشان کند و دور نیست که اگر از حال
طفلی معلوم باشد که اگر خود بگیرد انرا صرف مؤنت ضروریه
خود خواهد کرد باو نیز توانند داد و همچنین بواجب النفقه نمیتوانند
داد هرچند که عیال او نباشند و بهاشمی نمیتوانند داد مگر اینکه
خود نیز هاشمی باشد و چنانکه در بحث زکوة گذشت مستحب
و افضل انست که بخویشان و بعد از ان همسایگان و کسانی را
که مزیتی و افضلیتی بحسب علم و تقوی و صلاح و دین داری داشته
باشند بر دیگران ترجیح دهند و مشهور انست که جایز نیست
که بهر فقیری کمتر از یکصاع که فطره یکنفر است بدهند و بعضی ادعای اجماع
برین کرده اند مگر در صورتی که فطره کم و مستحق بسیار باشد که
اگر انرا بایشان قسمت کنند بهر فقیری کمتر از یکصاع میرسیده
باشد که در ینصورت جایز است تقسیم کردن ان در میانه

ایشان برچند بهر یک کمتر برسد و بعضی کمتر از یکصاع نبودن را مستحب
میدانند پس احوط آنست که کمتر از ان ندهند مگر در صورتی که مذکور
شد و جائز است که بیک شخص را انقدر بدهند که مستغنی شود بتفصیلی
که در مبحث زکوة دانسته شد و اولی انست که در زمان غیبت
امام علیه السلام زکوة فطره را نیز بخدمت مجتهد عادل امین برند که
او بمستحق برساند و اگر ان میسر نشود اولی انست که خود بدست
خود بدهند و وکیل نیز میتواند داد و بهتر انست که زکوة دهنده
در هر جا که باشد زکوة فطره خود و عیال خود را در انجا بدهد هر چند
که عیال او در جای دیگر باشند **خاتمه** در بیان فضیلت
صدقه و فوائد ان و باقی مستحبات در مال و انچه متعلق بانست
بدانکه از جمله علامتهای درستی ایمان و راستی و راستکوئی
مؤمنان در ادعاء ان و عمده نشانهای پرهیزکاران و متقیان
و عظیمترین دلائل بندگی بندگان تصدق کردن بر فقرا و درویشان
و صرف نمودن اموال است در راه خداوند منان زیرا که طاعات
بدنی تنها کاریست بی مایه و آسان و متمنی است مفت و رایگان
و موافق و منافق در کردن ان افعال یکسان و کاذب و صادق
در بجا اوردن ان اعمال رفیق و همعنان میباشند و تا با عبادات
مالی علی الخصوص مستحبات ان قرین و منضم و با صرف کردن مال
عزیزتر از جان رفیق و همدم نشود چندان دلالتی بر درستی اعتقاد

و راستکوئی عباد در ادعاء ایمان بخداوند جواد و انتحال الیقین بحقیقت
روز قیامت و معاد نمیکند و نفس ذمیم و شیطان رجیم بسیار
کسانرا بهمین حیله اکتفا کردن بعبادتهای بی نقصان فریفته و
مغرور و از طریق بندگی خداوند وهاب و ایمان صادق بروز
حساب باز مانده و دور میسازند و از غفلت بندگانرا باین تدبیر
در ورطه گرفتاری یوم النشور و در حسرت نومیدی از ثوابهای رب
غفور می اندازند مبین این احوال و مصدق این مقال است انچه هدایت
کننده بوده در سوره کریمه بقره فرموده است که لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا
وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلٰى حُبِّهِ
ذَوِي الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ
وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلٰوةَ وَآتَى الزَّكٰوةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ
إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ
أُولٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ که ترجمه و حاصل ان
اینست که نیست نیکوئی عظیم که از سائر ابواب خیر بان اکتفا و اقتصار
باید کرد اینکه بگردانید رویهای خود را در نماز بسوی مشرق چون
نصاری و بطرف مغرب چون یهود یعنی همین اکتفا بنماز کنند
همچنانکه ایشان میکنند ولیکن نیکوئی تمام نیکوئی انکسیست
یا صاحب نیکوئی تمام انکسی است که ایمان اورده و بگرویده بخدای و بروز

قیامت وبملائکه وبکتاب وبهمه پیغمبران وبدهد مال خودرا بدوستی
حق تعالی یا باوجود دوستی مال بخویشان درویش وبی پدران خوردسال
ومحتاجان خالی از سؤال وراهگذران درمانده یا بمهمانان رسیده
وبدرویشان سؤال کننده ودر بهای بندگان وازاد شدن ایشان و
انکسی که برپای دارد نماز مفروضه را وبدهد زکوة مقرره را وانکسانی
که وفا کنند کانند بعهد خود چون عهد کنند ایشان با خدای وبا خلق و
صبر کنندکان در فقر وفاقه ودر رنج وسختی ودر هنگام جهاد وکارزار
انگروه که موصوفند باین صفتها انانند که بتحقیق راست گفته‌اند در دین
وپیروی ان وانگروه ایشانند پرهیزکاران ومخفی نماند که درین ایه
شریفه که جامع جمیع کمالات انسانی وحاوی تمام مراتب ودرجات
ایمانی است بعد از ذکر ایمان بخدای عزوجل ولوازم ان بیان تصدقات
مستحبه ومصارف انرا فرموده وبعد از انها نماز فریضه وزکوة
مفروضه را مذکور ساخته‌اند زیرا که دلالت انها بر درستی وراستی
اعتقاد زیاده از دلالت نماز وزکوتیست که در ترک انها خوف ارتداد
وخروج از اهل اسلام ووجوب قتل میباشد وازین ترس منافقان
نیز در هر دو کاری که اسم دینی وبوی اسلامی بوده بانها اقدام می نموده‌اند
ودر اخر ایه حصر متقین در موصوفین باین صفات شده یعنی اکسی
موصوف باین صفات نباشد داخل در زمره پرهیزکاران نخواهد بود
چنانکه سابقا اشاره بان شد وقطع نظر از این مراتب در ایات کریمه

واحادیث

واحادیث شریفه ثوابهای عظیم وفایدهای جسیم در تصدق کردن وارد
شده است وبسیاری از ایات در طی این رساله مذکور شده وخواهد
شد وبتنهایی همین ایه وافی هدایت **وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ**
إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ که ترجمه‌ان اینست که وانچه نفقه میکنید از
مال خود یا از خیرات توفیر اجر ومزد ان بسوی شما میکنند یعنی تمامی
انرا بشما میرسانند وشما ستم دیده نمیشوید یعنی از ثواب ان چیزیرا
کم نمیکنند برای صاحبان یقین صافی بسنده وکافیست وروایت
کرده است ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رضی الله تعالی عنه باسناد
خود از ابی بصیر از حضرت ابی جعفر علیه السلم که فرمود که هراینه وبتحقیق
که اینکه حج کنم من یک حجی را دوست تراست بسوی من از اینکه ازاد کنم
بنده را وبنده را تا اینکه منتهی شوم بده تا ومثل ان ومثل ان تا اینکه منتهی
شوم بسوی هفتاد وهراینه وبتحقیق که اینکه متکفل شوم اهل بیتی
از مسلمانانرا که سیر کنم گرسنگی ایشانرا وبپوشانم برهنگی ایشانرا وباز
دارم روبهای ایشانرا از مردمان یعنی نگذارم که محتاج بسؤال کردن
ورو انداختن باشند دوست تر ومحبوبتر است بسوی من از اینکه
حج کنم یک حجی ویک حجی ویک حجی تا اینکه منتهی شوم وبرسم بده تا وده
وده تا ومثل ان ومثل ان تا اینکه منتهی شوم وبرسم بهفتاد وحاصل این
حدیث شریف اینست که یک حج افضل وبهتر است از ازاد کردن هفتاد
بنده که یکی یکی وجدا جدا ایشانرا ازاد کنند که ثواب ان بسیار زیاده

[illegible]

ازادست که یکبار و یک دفعه همه را ازاد کنند زیرا که در این صورت اشخص
هفتاد نفر در مقام بندگی و اطاعت الهی در امده و در هر نفری سزاوار
تفضلات عظیمه و انعامات جسیمه خداوند واسع العطیه گردیده است
که در هنگام انعام و افضال نظر باستحقاق عاملان و قدر اعمال نمیفرماید
و در این صورت هفت نفر بعقد ده و عقد عشره رسیده است که از
همین حدیث مستفاد میشود که در تمام شدن این عدد از درگاه احد
صمد بافضالی تازه و انعامی بی اندازه زیاده از انچه در هر باب باید
سرافراز میگردد و متکفل یکخانواده شدن و انفاق بر یک اهل بیتی از
مسلمانان کردن که بر شوهری و زنی و طفلی بلکه بر زنی و طفلی یا شوهری
و زنی که دو نفر یا سه نفر باشند صادق است بهتر و افضل است از
هفتاد حج بهمان دستور که هر نفری جدا و علیحده عزیمت ان و انجام
اسباب و ما یحتاج ان و تودیع عیال و فرزندان و اختیار مفارقت از
وطن و دوستان برای ان میکرده باشند پس متکفل شدن مؤنت
یک اهل بیتی از مسلمانان و انفاق کردن بر ایشان افضل است از
ازاد کردن چهار هزار و نهصد بنده که همگی را جدا جدا و یکی یکی ازاد
کنند و در ثواب ازاد کردن بنده در کتاب فقیه از حضرت رسول خدای
صلی الله علیه و اله روایت کرده که انحضرت فرموده که هر که ازاد کند بنده مؤمنی را
ازاد میکند خدای بهر عضوی ازان بنده عضوی را از اتش یعنی از اعضای
ازاد کننده و در کتاب روضة الواعظین از انحضرت صلی الله علیه و اله

روایتست که هر که ازاد کند بنده مؤمنی را بنا کند خدای تعالی از برای او
خانه را در بهشت پس متکفل شدن مؤنت اهل بیتی از مسلمانان
لا اقل موجب ازاد شدن تمام بدن از اتش جهنم چهار هزار و نهصد
نفر میشود و زیاده ازان و باعث بنا کردن چهار هزار و نهصد
خانه در بهشت میگردد و بیش ازان زیرا که در این حدیث شریف
وارد شده است که ان دوست تراست نزد من از هفتاد حج بدستوری
که دانسته شد و هر حجی دوست تراست نزد من از هفتاد بنده
ازاد کردن بهمان دستور پس میباید که ثواب ان بلکه در جزا از
ثواب ازاد کردن ان همه بندگان زیاده و افزون بوده باشد و ایضا روایت
کرده است در کتاب کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام در جمله
حدیثی که فرموده هر که اطعام کند مؤمن محتاجی را خواهد بود از برای
او معادل صد بنده از فرزندان حضرت اسمعیل که برهاند ایشان را
از ذبح یعنی از کشته شدن بعنوان ذبح که در هنگام ذبح کردن
ایشان رهانیده باشد ایشان را ازان و در ثواب رهانیدن نفس
واحدی از قتل هر چند امتیازی نداشته باشد در قران مجید
و در احادیث شریفه وارد شده که برابر است ثواب ان با ثواب
زنده کردن همه مردمان چنانکه فرموده است وَمَنْ أَحْيَاهَا
فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا یعنی و هر که زنده گرداند نفسی را یعنی
از کشته شدن برهاند انرا پس گویا زنده کرده است مردمان را همگی

بس ثواب اطعام یك مؤمن محتاجی برابر است با ثواب صد هزار بنده
کردانیدن تمام مردمان از اوّلین و آخرین و زیاده از آن بقدر انبیای
فرزندان حضرت اسمعیل علیه السلام از دیگران و روایت کرده است
ایضا از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرموده است حضرت رسول
خدای صلی الله علیه و آله که زمین قیامت آتش است بغیر از سایهٔ مؤمن
پس بدرستی که صدقهٔ او سایه میکند او را یعنی همهٔ صحرای قیامت آتش است
و مردمان بر روی آن آتش می ایستند بغیر موضعی که مؤمن در آنجا
ایستاده و صدقهٔ او سایه بر او افکنده است و روایت کرده است
از سکونی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام
که فرمود حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله که بدرستی که خدای
که نیست هیچ معبودی مگر او هر آینه و بتحقیق که دفع میکند بصدقه
درد را و دُبَیله را یعنی طاعون را و سوختن شدن را و غرق شدن را
و هَدَم را یعنی مردن و آسیبی را که بعلّت خراب شدن بناها حادث
شود و دیوانکی را و شمرد آنحضرت صلی الله علیه و آله هفتاد باب از بدیها
و روایت کرده است از همان حضرت علیه السلام که فرمود حضرت رسول خدای
صلی الله علیه و آله که صدقه دفع میکند مردن بلا را و روایت کرده است
از حضرت ابی جعفر علیه السلام که فرمود معروف یعنی نیکیها و صدقه
نفی میکنند یعنی دفع مینمایند و میرانند فقر را و زیاده میکنند در عمر
و دفع میکنند نود قسم مردن بلا را و مردن بد هر مردنیست که ناخوش و

ناکوار و غیر متعارف باشد مانند سوختن شدن و غرق شدن و افتادن
از بلندیها و پاره کردن جانوران درنده و کزیدن حیوانات کشنده
و مرضهای ناخوش مردن و امثال اینها و روایت کرده است از
عبد الله بن سنان که گفت فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که مداوا
کنید بیماران خود را بصدقه و دفع کنید بلا را بدعاء و طلب کنید نازل
شدن روزی را بصدقه پس بدرستیکه از صدقه خلاص کرده میشود از
میانهٔ دو آرواره یعنی چانهٔ دهن هفتصد شیطان و نیست چیزی
ثقیل تر و کران تر بر شیطان از صدقهٔ بر مؤمن و آن واقع میشود در
دست پروردکار تبارك و تعالی پیش از آنکه واقع شود در دست بنده
و ایضا روایت کرده است بسندی حسن بلکه صحیح از عبد الله
بن سنان که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود
صدقه که بدست خود بدهند نفی میکند یعنی رانده و دفع میکرداند مردن
بد را و دفع میکند هفتاد نوع از انواع بلا را و جدا کرده میشود از دو
آروارهٔ هفتاد شیطان که همهٔ ایشان امر میکنند او را باینکه نکند
و ممکنست و الله تعالی اعلم که در وقت ارادهٔ صدقهٔ بر مؤمن هفتصد
شیطان کفتکو کنند و مانع شوند و در سایر مواضع هفتاد شیطان
باشند چنانکه آخر حدیث سابق اشعاری بآن دارد پس منافاتی میانهٔ
این دو حدیث نخواهد بود و روایت کرده است از ابی ولّاد که گفت شنیدم
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود در صبح زود بدهید صدقه را

یا معنی این باشد که مبادرت کنید بصدقه و رغبت کنید در ان پس نیست هیچ
مؤمنی که تصدق کند بصدقهٔ که اراده کند بان انچه را که در نزد خداست تا
اینکه دفع کند خدا با ان تصدق از او شر انچه نازل میشود از اسمان بسوی زمین
در ان روز مگر اینکه حفظ کند نگاه دارد او را خدای از شر انچه نازل میشود
از اسمان در ان روز یعنی نگاه میدارد حق تعالی او را از شر همهٔ قضاها و تقدیرها
و بلاهایی که از اسمان در ان روز نازل میشود و روایت کرده است از یحیی
بن عمرو نخعی که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که میفرمود که
فرموده است رسول خدای صلی الله علیه و اله که در صبح زود با سرعت مبادرت
کنید بصدقه پس بدرستی که تخطی نمیکند بلا انرا یعنی در نمیگذرد بلا از ان
صدقه و تجاوز نمیکند از ان و حائل میشود صدقه در میانهٔ بلا و ان شخص
که بلا باو نتواند رسید و روایت کرده است از سدیر از حضرت ابی جعفر
علیه السلم که فرمود بدرستی که صدقه بتحقیق دفع میکند هفتاد بلیه را
از بلیهای دنیا با مردن بد بدرستی که صاحب ان نمیمیرد بمردن بد هرگز
با انچه ذخیره میشود برای صاحب ان در اخرت یعنی فوائد دنیویهٔ ان
قطع نظر از ثوابهای عظیم که حق تعالی در اخرت از برای صاحب صدقه
ذخیره میفرماید اینست که هفتاد بلیه را از بلاهای دنیا از و دفع میکند
و مردن بد را نیز دفع میکند که صاحب صدقه هرگز بمردن بدی نمیمیرد
و روایت کرده است از محمد بن مسلم که گفت بودم من در خدمت حضرت
ابی جعفر علیه السلم در مسجد رسول صلی الله علیه و اله پس ساقط

شد کنگرهٔ از کنگرهای مسجد و واقع شد ان کنگره بر مردی و ضرر باو
نرسانید و حال اینکه رسیده بود بپای ان مرد پس فرمود حضرت
ابو جعفر علیه السلم که بپرسید از او که چه چیز بعمل اورده است امروز پس
پرسیدند از و گفت بیرون امدم و در استین من خرمایی چند بود
و گذشتم بسائلی و تصدق کردم براو بیک خرمایی پس فرمود حضرت
ابو جعفر علیه السلم که بان صدقه یا بان خرما دفع کرده است خدای از تو
و ایضا روایت کرده است از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که فرمود که
هر که تصدق کند بصدقهٔ در هنگامی که صبح میکند میبرد خدای از و
نحوست ان روز را و روایت کرده است از محمد بن عمر بن یزید که گفت
عرض کردم و خبر دادم حضرت ابا الحسن الرضا علیه السلم را که من مصاب
شده ام بدو پسر یعنی مبتلا شده ام بمصیبت مرگ دو پسر و باقی مانده است
برای من پسرک کوچکی فرمود تصدق کن از و پس فرمود در هنگامی
که وقت برخاستن من شد که امر کن ان پسرک را که تصدق کند بدست
خود بپارهٔ نانی یا بقبضهٔ یعنی بمشتی و بچیزی اگر چه کم باشد پس بدرستی
که هر چیز که اراده میشود بان چیز خدای و اگر چه کم باشد بعد از اینکه
صادق باشد نیت در ان عظیم است بدرستی که خدای عز و جل میفرماید
فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره یعنی پس هر که عمل کند همسنگ مورچهٔ
کوچکی یا همسنگ ذرّهای هوا نیکی را میبیند جزای انرا و تمام حدیث
بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و ایضا روایت کرده است

از انحضرت علیه السلم حدیثی را که حاصل مضمون ان اینست که انحضرت علیه السلم
فرموده که میانه من و میانه مردی قسمت زمینی بود یعنی زمینی بود شراکت
که میبایست قسمت کنیم از او ان مرد منجم بود و ساعت سعدی از برای
خود و ساعت نحسی از برای من پیدا کرده بود که در ان ساعت هر یک بیرون
رویم پس قسمت کردیم و حصه بهتر بمن رسید پس ان مرد دست بر دست
زد و گفت هرگز چنین روزی ندیده ام گفتم که من ایا اختیار را بتو نگذاشته
بودم و ترا درین باب مختیر ساخته بودم یعنی باختیار تو قسمت واقع
شده است پس این چرا اظهار اندوهست که میکنی گفت من منجم و
ترا در ساعت نحسی بیرون اورده و خود در ساعت سعد بیرون امده ام
و قسمت کرده ایم و حصه بهتر برای تو بیرون امده است پس گفتم حدیث
میکنم برای تو یا میخواهی حدیث کنم برای تو حدیثی را که پدرم علیه السلم برای
من حدیث کرده است فرموده پدرم که فرموده است حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و اله که هر که خوشحال و مسرور سازد اورا اینکه دفع کند خدای
از و نحوست روز اورا پس باید که افتتاح کند روز خود را بصدقه که
میبرد خدای بسبب ان صدقه نحوست روز اورا و هر که دوست دارد
این را که ببرد خدای از و نحوست شب اورا پس باید که افتتاح کند شب
خود را بصدقه که دفع میکند خدای از و نحوست شب اورا پس گفتم
که من افتتاح کردم بیرون امدن خود را بصدقه پس این یعنی افتتاح
کردن بصدقه را شنیدن این حدیث بهتر است برای تو از علم نجوم و

ایضا

ایضا روایت کرده است از حسن بن علی وشاء که گفت شنیدم از حضرت
ابی الحسن علیه السلم حدیثی را که حاصل ان اینست که مردی بود از بنی اسرائیل که
فرزندی از برای او نبود پس پسری از برای او متولد شد و گفتند با و که
این پسر در شب زفاف خواهد مرد پس چون شب زفاف ان پسر شد
نظرش بر مرد بسیار پیر ضعیفی افتاد و ترحم بحال او کرده او را طلبید
و طعامی با و خورانید پس ان مرد پیر سائل گفت زنده کردی مرا زنده کند
ترا خدای فرمود انحضرت علیه السلم که در خواب شخصی با ان مرد گفت که بپرس
از پسر خود که چه کرده است پس پرسید از و و ان پسر حکایت ان مرد پیر را
از برای پدر خود گفت پس مرتبه دیگر ان شخص را در خواب دید که با و
گفت که حق تعالی زنده گذاشت برای تو پسر ترا بان نیکی که با ان مرد پیر
کرد و ایضا بسند دیگر نزدیک باین حکایت را از انحضرت علیه السلم
روایت کرده است که انجناب از حضرت ابی جعفر علیه السلم روایت
فرموده اند و روایت کرده است شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی رضی الله
تعالی عنه در کتاب مجالس باسناد خود از ابی بصیر که گفت شنیدم
از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق علیهما السلم که میفرمود حدیثی را
که حاصل ان اینست که گذشت حضرت عیسی روح الله علی نبینا و اله و
علیه الصلوة و السلم بجماعتی که مشغول فریاد و شادی بودند پرسید
که ایشان را چه میشود گفتند که عروسی فلانه دختر فلان است که امشب
اورا بخانه فلان میبرند فرمود که امروز مشغول عروسی و شادیند

دفردا اگر بر خواهند کرد شخصی سبب آن را از آن بزرگوار استفسار نموده فرمود
که امشب عروس ایشان خواهد مرد پس مؤمنان گفتند که راست و صدقست
آنچه خدای و رسول او میفرمایند و منافقان گفتند که چه بسیار نزدیکست
فردا یعنی بزودی دروغ این سخن ظاهر خواهد شد پس چون صبح شد آمدند
وآن عروس را بسلامت یافتند که هیچ حادثه باو رو نداده بود گفتند
ای رسول خدای تو دیروز ما را خبر دادی که او خواهد مرد و نمرده است
پس حضرت عیسی علیه السلام فرمود که میکند خدای آنچه را که میخواهد بروید
ما را بسوی آن عروس پس جمعی بر یکدیگر پیشی گرفته در خانهٔ عروس را
کوبیدند شوهر او بیرون آمد حضرت عیسی علیه السلام باو فرمود که اذن بگیر
برای من از زن خود پس آن مرد بنزد عروس آمده گفت که حضرت روح الله
و کلمهٔ خدای با چند نفر بدر خانه تشریف دارند و رخصت داخل شدن
میخواهند پس آن زن حجابی بر خود قرار داد و حضرت تشریف آورده
فرمودند که چه کار کردهٔ امشب آن زن عرض کرد که هیچ کاری نکرده ام
مگر آنچه را که همیشه میکردم در ایام گذشته بدرستی که سائلی بود
که هر شب جمعه بدر خانهٔ ما می آمد و ما آنقدر باو میدادیم که تا شب جمعهٔ
دیگر بان مدار میگذرانید و امشب آن سائل آمد و من مشغول
بامر خود بودم و اهل من همه مشغول بمن بودند پس چند مرتبه صدا زد
و آواز داد و کسی جواب او را نداد من چون صدای او را شنیدم
برخاستم بنحوی که مرا نشناسند و آنچه میبایست باو دادم آن سائل

کونه

گفت که صرف کند و بگرداند خدای از شما بدیها را پس حضرت عیسی علیه السلام
باو فرمود که دور شو از این جای خود پس آن زن بیک کنار رفت ناگاه
در زیر رختهای او افعی بسیار عظیمی مانند ساق درختی ظاهر شد که
دم خود را بدندان گرفته بود و میگزید پس حضرت عیسی علیه السلام بان زن
فرمود که بسبب آنچه کردی صرف کرده و گردانیده است خدای تعالی
از تو وایضا روایت کرده است در کتاب کافی باسناد خود از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام حدیثی را که مضمون آن اینست که آنحضرت فرمود
که گذشت یهودی بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت السام
علیک یعنی مرگ بر تو باد حضرت در جواب او فرمود که علیک یعنی
بر تو باد پس اصحاب بخدمت آنجناب عرض کردند که این بی سعادت
نابکار منظورش از این گفتار بجز نفرین نبود و گفت الموت علیک
حضرت فرمود که من نیز چنین رد کردم پس حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرمود مار عظیمی پشت گردن این یهودی را میگزد و او را
میکشد پس حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمود که پس یهودی رفت
و هیمه بسیاری جمع کرده بر دوش بست و چندان درنگی واقع نشد
که برگشت پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که بر زمین
گذار این پشته را چون هیمه را بر زمین گذاشت ناگاه مار عظیمی
در میان آن هیمه ظاهر شد که چوبی را بدندان گرفته بود و آنرا میگزید پس
فرمود که ای یهودی چه کاری کردهٔ امروز گفت هیچ کاری نکرده ام

مگر اینکه این هیمه را برداشته آورده‌ام و با من دو قرص نان روغنی بود
پس یکی را خوردم و دیگری را تصدق کردم بر مسکینی پس حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که بسبب آن دفع کرده است خدای از او و فرمود
که بدرستی که صدقه دفع میکند مردن بد را از انسان و مستور نماند
که درین جا حدیث شریف مطابقت ترجمه با تمام عبارت رعایت
نشده و حاصل مضمون آنها ایراد شده است و ازین دو حدیث شریف
خصوصا حدیث آخر معلوم میشود که جناب اقدس الهی جلت آلاؤه
چه قدر نفع و چه مقدار فائده در تصدق مقرر فرموده است زیرا
که یهودی نابکاری که بسبب کفر و یهودیت مغضوب درگاه
الهی بوده باشد و در اول کار نفرین بحضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله کرده باشد و همین عمل به تنهایی برای هلاک و بوار او کافی
و زیاده از کفایت بوده باشد و با وجود آن حضرت رسول خدای
صلی الله علیه و آله در هنگام جواب او طلب مرگ او را از خداوند
عالمیان کرده و بهمین نیز اکتفا نشده و بمقتضای آیه کریمه
وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ که ترجمه آن اینست
که و سخن نمیگوید صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه و آله از خواهش
آرزوی نفس خود نیست آنچه میگوید مگر وحیی که فرود آورده میشود
بوی آنحضرت صلی الله علیه و آله بموجب وحی الهی خبر مردن او را در
محضر دوست و دشمن و مؤمن و منافق فرموده باشند هرگاه بمحض

تصدق

تصدق کردن یک قرص نان کوچک نجسی که آنرا بمسکینی داده باشد که
از حال آن تصدق کننده و عداوتی که با جناب حضرت رسول خدای
صلی الله علیه و آله داشته است معلوم است که آن مسکین نیز از مسلمانان
نبوده و مثل او کسی بوده است و ظاهر است که آن تصدق نیز بنحوی
نبوده که مقبول درگاه الهی تواند شد چه آن بدون نیت قربت و طلب
رضای الهی صورت پذیر نیست و نیت قربت با کفر و یهودیت
متحقق نمیشود حق تعالی ببرکت تصدق همچنین بلای مبرمی را از او
دفع و صرف نماید و همچنین ملعونی از آن بلا بسلامت بماند پس
چگونه خواهد بود و چه قدر اثر خواهد داشت تصدقی که فی الجمله
مالیتی و قدری داشته باشد و از بندهٔ مؤمنی که مستحق تفضلات
الهی و در عرصه کرامتهای نامتناهی ببرکت ایمان تا بحدی بوده
باشد که در حدیث قدسی وارد شده است که مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ
أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدُّدِي فِي قَبْضِ رُوحِ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ
وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ که حاصل ترجمه آن اینست که ارادهٔ من در
هیچ کاری که من کنندهٔ آنم شباهت بارادهٔ تردد دارندگان
ندارد مانند اراده که در قبض روح بندهٔ خود میکنم که او کراهت دارد
مرگ را و من کراهت دارم دلگیری او را که این ارادهٔ من بسیار
شبیه است باراده‌های کسانی که در کردن و نکردن امری تردد
داشته باشند و قدر و عزت ازین بالاتر متصور نبوده و آن تصدق

برای محض رضای حضرت آفریدگار و از جهت تقرب بدرگاه کبریای کردگار
صادر شده باشد و بمؤمن فقیری داده شود که کرامت و عزت او بسبب فقر
و درویشی در نزد خداوند عالمیان افزون باشد که او را نایب خود خوانده باشد
و گاهی بجای او ذات اقدس خود را ذکر فرموده باشد چنانکه سابقاً گذشت
که حق تعالی بحضرت داود علی نبینا و آله و علیه السلم خطاب فرموده که ای داود که
اگر مرا بدر خانه خود بیابی نسبت بمن چه خواهی کرد و در قرآن مجید فرموده است
که مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا و چیزی که باو داده شود اول
مرتبه آنرا حق تعالی بگیرد و بعد از آن بدست او برسد چنانکه تفاصیل
همه در تضاعیف این رساله مذکور شده است پس البته که دفع همه
بلاها و رفع همه ناخوشیها از بندهٔ مؤمن ببرکت آن خواهد شد انشاء الله تعالی
و بالجمله آثار و فوائد تصدق خصوصا تصدق بر مؤمن محتاج زیاده
از آنست که احصا آن تواند شد و با وجود این همه کمال باعث خوشی
احوال و منشأ زیادتی مال نیز میگردد چنانکه مالک ارض و سماء در
سورهٔ کریمهٔ سبا فرموده است که قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ
لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ
يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ یعنی بگو ای محمد که بدرستی که پروردگار
من گشاده میگرداند روزی را برای هرکه میخواهد از بندگان خود و تنگ
میگرداند برای هرکه میخواهد و آنچه نفقه کنید شما از چیزی که شما راست
در راه خدای پس خدای عوض میدهد از آن در دنیا و او بهترین روزی دهندگانست

و روایت

و روایت کرده است در کافی از حسین بن ایمن از حضرت ابی جعفر علیه السلم
که فرمود ای حسین انفاق کن و نفقه بده و یقین داشته باش بعوض
از جانب خدای پس بدرستی که چنین است که بخل نورزیده است هیچ
مردی و نه هیچ زنی در آنچه راضی میسازد خدای عز و جل را مگر اینکه انفاق
کرده و صرف نموده است اضعاف آنرا در آنچه بغضب آورد خدا را
یعنی هرکس امساک کند چیزی را در راه خدای که سبب خوشنودی خدای
تعالی میشده باشد البته چندین برابر آنرا در معصیت خدای تعالی صرف
خواهد کرد که موجب غضب و خشم حق تعالی شود بر آن شخص و ایضا
روایت کرده است از صفوان بن یحیی از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلم
گفت که آمد بخدمت آنحضرت غلامی از آنحضرت پس فرمود باو که آیا
انفاق کردهٔ تو امروز چیزی را عرض کرد که نه والله پس فرمود حضرت
ابو الحسن علیه السلم که پس از کجا عوض میدهد خدای بر ما انفاق کن و لو
بیک درهم را و ایضا روایت کرده است از غیاث بن ابرهیم از حضرت
ابی عبد الله علیه السلم که فرموده که بدرستی که صدقه قضا میکند دین را
و بعوض و بجای خود میگذارد برکت را یعنی منشأ اداء دین و باعث
حصول برکت میشود و روایت کرده است از سکونی از حضرت
ابی عبد الله علیه السلم که فرمود که فرموده است رسول خدای صلی الله
علیه و آله که تصدق کنید پس بدرستی که صدقه زیاده میگرداند مال را
از روی کثرت و بسیاری و تصدق کنید رحمت کند شما را خدای

روایت کرده است از هرون بن عیسی گفت که حضرت ابو عبدالله علیه السلم
بمحمد پسر خود فرمود که ای پسرک من چند وجه قلد زیاده مانده است
با تو از ان نفقه گفت چهل دینار یعنی چهل اشرفی فرمود که بیرون رو و تصدق
کن انها را گفت بدرستی که چنین است که باقی نمانده است با من هیچ چیز
غیر از انها فرمود تصدق کن انها را پس بدرستیکه خدای عز و جل
اخلاف میکند انها را یعنی عوض و نخواه انها را امید هد ایا ندانسته
تو این را که برای هر چیزی کلیدیست و کلید روزی صدقه است پس
تصدق کن انها را پس تصدق کرد پس درنگ نفرمود حضرت ابو عبدالله
علیه السلم مگر ده روز تا اینکه امد انحضرت را از موضعی چهار هزار دینار
و این بی بضاعت را قریب به بیست سال قبل از این که در اصفهان توطن
داشتم در اول زمستانی احتیاجی روی داد و روزی ضرور شد که هیچ
عنوانی میسر نمیشد روزی بباز ار رفتم و برای ضعیفه صاحب احتیاجی
جامه خریدم بمبلغ پانصد دینار تبریزی که ده شاهی بوده باشد و زیاده
از دو سه روزی بر این نگذشت که از جائی که هرگز گمان نمیکردم مبلغ
ده تومان تبریزی بهم رسید و برکت و بقیه ان هنوز که حال تحریر این
رساله است باقی و موجود است والحمد لله علی جمیع نعمائه و از فواید
صدقه اینست که باعث خوش احوالی باز ماندگان و فرزندان بعد از او
میشود چنانکه روایت کرده است از سکونی از حضرت ابی عبدالله
علیه السلم که فرمود که نیکو بعمل نیاورده است هیچ بنده صدقه را در دنیا

مگر که

مگر که نیکو بعمل اورده است خدای خلافت را بر فرزندان او از بعد او
و فرمود که نیکوئی صدقه قضا میکند دین را و باعث حصول برکت
میشود و باید دانست که صدقات مستحبه را پنهان داشتن
و در شب دادن افضل است چنانکه در قران مجید فرموده است
إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ
فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ یعنی اگر ظاهر و اشکار اکنید صدقها را پس نیکو چیزیست
ان و اگر اخفا کنید و پنهان دارید انها را و بدهید انها را بفقراء
پس ان بهتر است برای شما و روایت کرده است در کافی از عمار
ساباطی گفت که فرمود بمن حضرت ابو عبدالله علیه السلم که ای عمار صدقه
بخدا قسم در سر و پنهان افضل است از صدقه در علانیه و اشکار و همچنین
بخدا قسم که عبادت در پنهان افضل است از عبادت در اشکار و
در احادیث بسیار وارد شده است که صدقه سر و پنهان فرو مینشاند
غضب پروردگار را و از ائمه طاهرین علیهم الصلوة والسلم منقول است
که در شبهای تار بارهای گران از نقد و گوشت و نان بر دوش مبارک
خود برداشته بخانها و مساکن درویشان میبردند و با ایشان قسمت
میفرمودند و اتباعت نمیدانستند که ایشان کیستند تا اینکه
بعد از رحلت ایشان که ان قطع میشد برای بعضی معلوم میشد
که ایشان بوده اند و روایت کرده است در کافی از معلی بن خنیس
که گفت بیرون رفت حضرت ابو عبدالله علیه السلم در شبی که باران بارید

بود و انحضرت اراده کرد ظلّهٔ بنی ساعده را که موضعی بوده است مانند
صفهٔ در مدینه پس من از پی انحضرت رفتم ناگاه چیزی از انحضرت
افتاد پس فرمود بسم الله خداوندا رد کن بر ما معلّی گفت من امدم
و سلام کردم بر انحضرت فرمود که معلّی است یعنی تو معلّایی گفتم
اری گردانیده شوم فدای تو فرمود طلب کن بدست خود یعنی دست
بمال و انچه را بیابی از چیزی بده از ابمن پس نان پراکندهٔ بسیاری
دیدم و شروع کردم میدادم بانحضرت انچه را یافتم که ناگاه انبانی را
دیدم که عاجز بودم من از برداشتن ان از نان گفتم گردانیده شوم
من فدای تو بر میدارم من انرا بر سر خود فرمود که نه من سزاوارترم بان
از تو و لیکن بیا با من معلّی گفت پس امدیم بظلّهٔ بنی ساعده دیدیم
گروه خفتهٔ درانجا بودند پس شروع کرد انحضرت پنهان میکرد یك
نان و دو نان را در نزد ایشان تا اینکه امد بر اخر ایشان یعنی بهمه ایشان
باین عنوان رسانید پس برگشتیم من گفتم گردانیده شوم فدای تو
میدانند اینجماعت حق را یعنی عارف بدین حق و مؤمن هستند فرمود
که اگر میدانستند حق را هر اینه مواساة میکردیم ما با ایشان بدُقّه
و دُقّه نمکست یعنی حتّی اینکه نمك کوبیده را نیز با ایشان قسمت میکردیم
بدرستی که خدای تبارك و تعالی خلق نفرموده است هیچ چیز را مگر
مگر که از برای ان خازن و ضابطی هست که ضبط و حفظ میکند انرا
مگر صدقه پس بدرستی که پروردگار خود بذات اقدس خود ضبط میکند

ازا

ازاو بود بدرستیکه پدرم علیه السلم که چون تصدّق میفرمود بچیزی میگذاشت انرا در دست
سائل پس بعد از ان باز پس میگرفت انرا از او پس میبوسید انرا و میبوئید
انرا پس رد میفرمود انرا در دست سائل بدرستی که صدقهٔ شب فرو مینشاند
غضب پروردگار را و محو میکند گناه عظیم را و اسان میکند حساب را
و صدقهٔ روز متمر مال میشود یعنی باعث بهمرسیدن مال میگردد و زیاد
میکند در عمر بدرستی که عیسی بن مریم علیه السلم ان هنگام که رد فرمود
برکنار دریا انداخت قرصی از قوت خود را در اب پس گفتند بخدمت او
بعض حواریان که ای روح الله و کلمهٔ خدای از برای چه کردی این را و ان
نبود مگر از قوت شما فرمود که کردم انرا از برای جانوری که میخورد انرا از
جانوران اب و ثواب ان در نزد خدای عظیم است و ازین حدیث شریف
چندین چیز مستفاد میشود و از انجمله اینست که تصدّق بر حیوانات
نیز مورث اجر و ثواب عظیم میگردد دیگر اینکه تصدّق کردن بر غیر
مؤمنان از سائر فرقهای مسلمانان نیز جائز و مستحب است هر چند سائل
ازینکس نباشند و امّا تصدّق بر غیر مسلمانان و ابتدایی کردن ایشان
معلوم نباشد که ایا مسلمانند یا نه پس در کتاب مستطاب کافی در ین
باب چند قسم حدیث روایت شده است از انجمله روایت کرده است
بسندی حسن بلکه صحیح از سدیر صیرفی که گفت عرض کردم بخدمت
حضرت ابی عبد الله علیه السلم که ایا اطعام کنم من سائلی را که نمیدانم او را مسلم
یعنی عارف باسلام او نیستم پس فرمود که اری عطا کن و بده کسی را که نشناسی

او را بولایت ودوست داشتن ونه بعداوت ودشمن بودن مرحق را
بدرستی که خدای عز وجل میفرماید وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا واطعام مکن
کسی را که دشمنی کند مرچیزی از حق را یا دعوت کند وبخواند بسوی چیزی
از باطل وترجمهٔ آیه که مید اینست که وبگویید از برای مردمان نیکوئی را یعنی
گفتار را که بسیار نیکو باشد وغرض از ان شاید این باشد که تا بدی و
بطلان مذهب او را ندانیم باید که او را دین دار ونیکو کار دانیم وبدون
حجتی او را بی دین وبد مذهب نگوییم واین حدیث شریف دلالت میکند بر انکه
صدقه را بکسانی که حال ایشان معلوم نباشد میتوان داد وبدشمنان
حق وصاحبان بدعت وباطل نباید داد وروایت کرده است از فضیل
نوفلی از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که پرسیدند از ان حضرت علیه السلم
از سائلی که سوال میکند ونمیدانند یا نمیدانیم که چیست او یعنی مذهب
او معلوم نیست فرمود بده وعطا کن کسی را که واقع شود برای او رحمت
در دل تو یعنی در دل تو برای او ترحمی بهم رسد وفرمود که عطا کن وبده کمتر
از درهم عرض کردم که اکثر انچه داده میشود چه قدر است فرمود چهار دانک
درهم ودرهم بحساب این زمان شصت وسه دینار تبریزیست که چهار دانک
ان چهل دینار تبریزی وچیزکی میشود ودر روایت منهال قصاب و
عمر بن یزید از ان حضرت علیه السلم وارد شده است که تصدق بر اطفال وزنان
وزمین گیران وضعیفان وپیران وکسانی که در دل برای ایشان رحمت
حاصل شود از اهل بادیها ودهها که مذهب ایشان معلوم نباشد میتوان کرد

وروایت

وروایت کرده است از عمرو بن ابی نصر که گفت عرض کردم بخدمت حضرت
ابی عبدالله علیه السلم که بدرستی که اهل سواد هجوم میکنند ومیروند بسرها
ودر ایشانند یهود ونصاری ومجوس پس تصدق کنیم بر ایشان فرمود
آری وظاهر این حدیث دلالت میکند بر اینکه صدقه را بیهود ونصاری و
مجوس میتوان داد لیکن سند این حدیث ضعیف است وممکنست که مراد
راوی ان باشد که ما مجملا میدانیم که در اهل سواد این طائفها میباشند
نه اینکه بخصوص دانیم که ان کسی را که صدقه میدهیم یهودی یا نصرانی
یا مجوسیست وبنابرین موافق خواهد بود این حدیث با احادیث سابقه که
صدقه میتوان داد بکسی که حال ومذهب او معلوم نباشد ومحتمل است
که سوال راوی در وقتی باشد که نهایت سختی وشدت در مجاعت بهم رسیده
باشد که مشرف بهلاک باشند چنانکه در باب فضیلت اب دادن
از مصادف روایت کرده است وحاصل این حدیث اینست که در خدمت
حضرت ابی عبدالله علیه السلم بودم در میانه مکه ومدینه دیدیم که مردی در
پای درختی افتاده است حضرت بمن فرمود بیا برویم نزد اینمرد مبادا
تشنه باشد چون رفتیم دیدیم مرد نصرانی بود حضرت پرسیدند از و که
تشنهٔ تو گفت آری حضرت بمن فرمود فرود آی واب بده او را بعد
از انکه روانه شدیم من پرسیدم از ان حضرت علیه السلم که تصدق کنیم بر نصرانی
فرمود آری هرگاه بوده باشند در مثل اینحال واحتمال میرود که مراد از ان
یهود ونصاری ومجوس ضعفاء ایشان یا مستضعفان ایشان بوده باشد

اکرچه این دو احتمال اخر قدری بعید است والله تعالی یعلم وباید دانست
که رد کردن سائل ومحروم کردانیدن او مطلقا مذموم وغالبا نامبارک و
میشوم است خصوصا در صورتی که باندی ودرشتی بوده باشد
وهرچند که سائل درشت وناهموار وبحسب ظاهر دروغکو باشد رد ننماید
چنانکه خداوند کریم در کتاب حکیم میفرماید وَاَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ
یعنی واما سائل را پس بانک مزن ومحروم مساز وروایت کرده است در
کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرموده است حضرت رسول خدای
صلی الله علیه واله که قطع مکنید بر سائل سؤال او را پس اکر نه این بود
که مساکین دروغ میکویند رستکار نمیشد کسی که رد میکرد ایشانرا
یعنی والله تعالی یعلم اکر بشنوید از سائلی که در مقام سؤال واظهار
اختلال احوال دروغ کوید قطع سخن او مکنید ودروغ او را ظاهر
مسازید وایقدر از اذیت را باو مرسانید که ان دروغ کویی ایشانست
که بفریاد رد کنندکان میرسد واکر نه ایشان هیچیک رستکار نمیشدند
وروایت کرده است از محمد بن مسلم که فرمود حضرت ابو جعفر علیه السلام
که عطا کن سائل را واکرچه بوده باشد بر پشت اسبی یعنی مالک اسبی
بودن وسواری او را مانع صدقه دادن مساز وباید که کمی قدر صدقه را
علت رد سائل نسازند وهرچیز که حاضر باشد وتوانند داد هرچند قلیل
باشد سائلانرا بنوازند چنانکه سابقا در روایت محمد بن عمر بن یزید
از حضرت امام رضا علیه السلام کذشت که انحضرت علیه السلام باو فرمود که امر کن

پسر کوچک خود را تا تصدق کند بدست خود بپاره نانی یا قبضه وچیزی
واکرچه کم باشد وتمام الحدیث شریف اینست که بعد ازان فرمود
که پس بدرستی که هرچیزی که اراده کرده میشود بان چیز خدای واکرچه
کم باشد بعد ازینکه صادق باشد نیت دران عظیم است بدرستی که
خدای عز وجل میفرماید فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ یعنی پس هر که
عمل کند هسنک مورچه کوچکی یا هسنک ذرهای هوا نیکی را می بیند
جزای انرا وفرموده است فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا اَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ
فَكُّ رَقَبَةٍ اَوْ اِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ اَوْ
مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ دانسته است خدای عز وجل که همه احدی قادر
نیست بر فک رقبه پس کردانیده است اطعام یتیم ومسکین را مثل ان
تصدق کن از وی یعنی از برای ان پسرک کوچک خود اینست تمام الحدیث
وترجمه آیه کریمه اینست که در مقام سرزنش بعضی از کفار فرموده که
پس نکذشت از عقبه بعد از ان خطاب بحضرت پیغمبر صلی الله علیه واله
میفرماید که چه دانی تو که چیست عقبه یعنی سبب کذشتن از ان عقبه
رهانیدن کردنیست از قید بندکی یا خورانیدن طعام است در روزی
که صاحب کرسنکی باشد یعنی در وقتی که طعام بدشواری بهم رسد
یتیمی را که صاحب قرابت وخویشی باشد یا مسکینی را که صاحب خاک باشد
یعنی پهلو بر خاک مینهاده باشد وحاصل این ایه کریمه با الحدیث
شریف اینست که تصدق نمودن هرچند بچیز بسیار کمی بوده باشد

بانیّت خالص بوده مانند آزاد کردن بنده سبب گذشتن از عقبه میگردد
واصل حدیث دلالت میکند براینکه تصدّق کردن بیك پاره نان یابیك
مشت خرما وامثال ان سبب بقاء فرزند است* و روایت کرده است
از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که فرمود حضرت رسول خدای صلّی الله علیه واله
که تصدّق کنید واگرچه بصاعی از خرما باشد واگرچه ببعض صاعی باشد
وهرچند که بقبضهٔ یعنی مشتی باشد وهرچند ببعض قبضه باشد واگرچه بیك
خرما باشد واگرچه بنصف خرمایی بوده باشد پس هرکه نیابد ونداشته
باشد پس بکلمهٔ نرمی یعنی اگر اینها که مذکور شد نداشته باشد بگفتار
خوش ونرمی وملایمت سائل را راضی کند پس بدرستی که احدی از شما
ملاقات کننده خواهد بود مرخدا را پس خدای تعالی باو خواهد فرمود
که آیا نکردم ترا آیا نگردانیدم ترا شنوا وبینا آیا قرار ندادم برای تو مال وفرزند را
پس میگوید بلی پس میگوید خدای تبارك وتعالی که نظر کن وببین که چه چیز
پیش فرستادهٔ برای نفس خود فرمود پس نظر میکند به پیش روی خود و
پشت سر خود وازجانب راست خود وازجانب چپ خود پس نمی یابد هیچ
چیزی که نگاه دارد بسبب ان روی خود را از آتش جهنم ودرخصوص
سائل مرد در شب وارد شده است که ردّ مکنید اورا ودرکتاب جامع الاخبار
از حضرت سیّد ابرار صلّی الله علیه واله روایت کرده است که ازجملهٔ امور
که موروث فقر ودرویشی است ردّ کردن سائل مرد است در شب وروایت
کرده است درکافی ازحضرت ابی جعفر علیه السلم که فرمود که بود درجملهٔ انچه

روایت کرده است از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که فرمود حضرت رسول صلّی الله علیه واله را که ردّ نکنید سائل را و ...

موسی
مناجات فرموده است خدای عزّ وجلّ بان موسی علیه السلم را که فرمود ای
گرامی دار سائل را ببخشش اندك وقلیل یا بردّ کردن وجوابی نیکو وجمیل
از برای اینکه چنین است که می آید ترا کسی که نه انس است ونه جن که فرشتگانند
از فرشتگان رحمن سؤال میکنند ترا در آنچه انعام کرده ام من ترا ودرخواست
میکنند از تو از انچه عطا فرموده ام من ترا پس نظر کن وببین که چگونه خواهی کرد
یا چون توئی احسان کنندهٔ ای موسی بن عمران واز حدیث شریف واز احادیث
دیگر معلوم میشود که ملائکهٔ خدا وند رحمن بجهت امتحان بندگان بصورت
فقرا ودرویشان بدر خانها ونزد مردمان می آیند وازیشان سؤال میکنند
تا کیفیت سلوك وبرخورد وشکرگزاری وفرمانبرداری ایشان معلوم شود
وبسا باشد که ردّ کردن فرشته از ان فرشتگان اخرین تحتی بوده باشد
که بعد از ان بی فاصله وبدون مهلتی نعمت الهی از ان شخص ردّ کننده زائل
گردد وتدارك میسّر نشود وبسیار کم است که چون نعمتی از کسی زائل شود
دیگر باره باو رجوع کند چنانکه روایت کرده است درکتاب کافی از زید
شحّام که گفت شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلم که میفرمود نیکو بعمل
آورید مجاورت نعمتها را وحذر کنید از اینکه منتقل شوند ان نعمتها از
شما بسوی غیر شما بدانید واگاه باشید که بدرستی که انها منتقل نشده اند
از هیچکس هرگز که پس نزدیك باشند که رجوع کنند بسوی او وهمیشه علی
علیه السلم میفرمود که کم است اینکه پشت کند چیزی پس اقبال کند ووارد
وهمچنین ردّ کردن سائلان از غیر ملائکه نیز موروث زوال نعمت میگردد چنانکه در بسیاری

از احادیث شریفه وارد شده است از انجمله روایت کرده است از حبیب بن حکیم
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرموده که هرکه عظیم کردد نعمت خدای براو شدید
و سخت میشود براو مؤنت و زحمت مردمان پس طلب کنید دوام نعمت را
ببرداشتن مؤنت و کشیدن زحمت و در معرض زوال در میاورید نعمتها
پس کمتر کسی که زائل کردد از و نعمت پس نزدیک باشد که عود کند و برکردد
بسوی او و این بی بضاعت از یکی از معتمدین و ثقات شنیدیم که از نفر
و معتمد دیکر که نام او را میدانست روایت میکرد که در دار السلطنه اصفهان
مرد پیر بسیار پریشان و بسیار بدحالی بود که زنبیل کهنه در دست داشت
و بدر دکانها میکردید و بزبان حال از مردمان سؤال میکرد و همیشه سر خود را
بزیر انداخته بود و حرفی نمیزد مکر اینکه کاهکاهی همین را میکفت که یک
کلمه بیش نکفتم ام ان شخص میکفت که روزی در کاروانسرای زرکران بر در
دکان یکی از آشنایان نشسته بودم که این مرد پیر آمد صاحب دکان بمن
کفت میخواهی حکایت این مرد را بشنوی و او را طلبید کفت سرکذشت
خود را بکوی این مرد بسیار کریست و کفت من در زمان شاه صفی
و اوائل جلوس شاه عباس ثانی انار الله تعالی برهانهما در کاروانسرای
مقصود عصار حجره داشتم و بامر تجارت مشغول بودم و در ان اوان
تاجری بثروت و سامان من نبود روزی جمعی از تجار در تردد بمعامله
مشغول بودند و زر بسیاری از طلا و نقره در میان حجره من جمع شده
بود که ناکاه سائلی بدر حجره امد و از من مبلغ یکصد دینار تبریزی طلبید

من او را رد کردم دیکر باره الحاح کرد من کفتم برو چیزی حاضر نیست کفت
ازین زرها که در اینجا بر سر هم ریخته اید بده من با او درشتی کرده کفتم هست
و نمیدهم کفت چرا شکر نعمت الهی را نمیکنی و ازین اندیشه نمی نمایی که
مثل من یا بدحال تر از من شوی من در غضب شده کفتم که استغفر الله که اکر
خدا خواسته باشد که مرا چون تو کند باید فکر کند ان درویش که این را شش ماه
شنید براشفت و کفت خدا قادر است و روانه شد هنوز از در حجره
من چندان دور نشده بود که یکی از امراء عظام که حسب الامر الاعلی
چند نفر ایشان را در یکروز بقتل رسانیدند با زینتی تمام و اضطرابی
تام در حجره من دوید و بزیر صندوقهای متاع پنهان کردید و در عقب
او بی فاصله جمعی از ملازمان پادشاهی رسیده او را در همانجا بقتل
رسانیدند و مرا کرفته و تمام ما یعرف مرا بتاراج بردند و مقرر شده بود
که هر یک از ایشان را در هرجا بیابند و در خانه هر که باشند مال صاحب منزل را
تاراج و صاحبخانه را نیز بقتل رسانند و باین سبب در قتل من نیز سعی
تمام مینمودند و چون مرا از امدن ان امیر خبری نبود جمعی ترحم بحال من
کرده زحمتهای بسیار کشیدند و مکرر بعرض رسانیدند تا مرا از
قتل رهانیدند و از ان زمان تا حال باین صورت و بدینمنوال میکردم و سؤال
میکنم و هرکز ازین فلاکت و ادبار خلاصی و نجات میسر نمیشود بسبب
رد ان سائل و بشامت ان کلمه باطل و نظائر این حکایت در اثار سابقه
مسطور و از ایام ماضیه منقول و مذکور است لیکن چون شیطان رجیم را

همسایگان

داه فریب بی پایان و شلیت مشهود که مرک حق است اما برای
و غالب مردمان را در ذهن در امده است که امثال این امور در ایام سابقه
بوده است و اختصاص بایشان داشته و خود را از نظایر انها در ایمان
بیدا شته اند ذکر این نحو حکایات که درین از منه متحقق شده باشد
انسب دانست و بالجمله باید دانست که ائمه طاهرین و پیشوایان دین ما
علیهم الصلوة والسلم شغل ازان بیشتر و اوقات ازان شریفتر بوده است
که از برای ما بیسر و پایان قصه ام سابقه را میخوانده باشند یا مدارا
بصحبت داشتن با ما بی رتبگان میگذرانیده باشند بلکه غرض
ایشان بیدار کردن ما خفتگان و راه نمودن بما گمراهان بوده است
پس زهی خفتگی و بسی گمراهی و غفلت زدگی که بشنیدن تنها و همین
بدانستن انها اکتفا کنیم و همچنانکه سابقا دانسته شد که ساللا را
دد کردن نامبارک و میشوم است و ممکنست که از ملائکه باشند
والبته دد کردن ایشان موجب زوال نعمت میشود همچنین احسان
نمودن بایشان و تصدق کردن بدرویشان چنانکه گذشت باعث
حصول نعمت میشود و محتملست که از ملائکه باشند والبته احسان
بایشان منشا دوام نعمت و حصول برکت میگردد چنانکه روایت
کرده است در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که فرمود که امد مردی
بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله و گفت بدرستیکه من مردی
هستم پر عیال ضعیف الرکن کم چیز پس ایا هیچ چیزی هست که

بار

یاری جویم بان بر روزگار خود پس نظر کرد حضرت رسول خدای صلی الله علیه واله
بسوی اصحاب خود و نظر کردند اصحاب بسوی انجناب و فرمود
که بتحقیق که شنوانید بما این گفتار را و شنوانید شما را پس برخواست
بسوی او مردی و گفت که بودم من مثل تو در روز و برد او را بمنزل
خود و عطا کرد باو توشه دانی را از تبر و بودند ایشان که خرید و
فروخت میکردند به تبر و ان طلا و نقره است یعنی داد و ستد ایشان
در ان زمان بپارچهای طلا و نقره بی سکه بود و انمرد یکسفره از پوست
که مملو بود از پارچهای طلا و نقره بان سائل داد پس گفت ان مرد پیر
که این همه را یعنی این همه را بمن میدهی گفت اری پس گفت ان پیر که قبول
کن طلا و نقره خود را پس بدرستیکه نیستم من از جنیان و نه از آدمیان
ولیکن من رسول و فرستاده شده ام از جانب خدای تا اینکه بیازمایم
ترا پس یافتم ترا شکر کننده پس جزا دهد ترا خدای خیری عظیم و معلوم
که دعاء ملائکه خصوصا در وقتی که بامر الهی بامتحان بندگان امده باشند
و ایشان را شکر گزار و فرمانبردار یافته باشند البته مستجاب خواهد بود
و از حضرت رسول خدای صلی الله علیه واله روایتست که خبر داد مرا جبرئیل
از خداوند عالمیان که میفرماید که چون امر میکنم ملائکه خود را بدعا کردن
از برای کسی مگر اینکه دعاء ملائکه را در حق انکس مستجاب میکنم و در کتاب
کافی روایت کرده است که خداوند عالمیانرا ملکی چند هست که هر روز
در اسمان ندا میکنند که اَللّٰهُمَّ اَعْطِ کُلَّ مُنْفِقٍ خَلَفًا وَاللّٰهُمَّ اَعْطِ

كلّ ممسكٍ تلفاً یعنی خداوندا عطا کن هر انفاق کننده را عظیم وخداوندا بده
هر امساک کننده را تلفی جسیم وبدانکه در احادیث شریفه وارد شده است
که هرگاه در هر روزی سه نفر از سائلانرا صدقه داده باشند بعد از ان ردّ
کردن دیگران قصوری ندارد چنانکه روایت کرده است در کافی از علیّ
بن ابی حمزه که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود
در سؤال کنندگان یعنی در بارهٔ ایشان میفرمود که اطعام کنید سه تا را
اگر خواهید که زیاده کنید پس زیاده کنید واگر نه پس بتحقیق که ادا کرده اید
حق از روز خود را وچنانکه مکرّر دانسته شد اگر سائلی را ردّ کنند باید
که بدرشتی وناخوشی نبوده باشد بلکه میباید که بهمواری وسخنان نیکو
وجمیل وکلمات نرم ایشانرا خوشنود سازند بنحوی که دل شکسته وجگر
خسته نباشند چه ردّ جمیل وکلمات نرم خصوصا از کسانی که چیزی
نیابند که صدقه دهند یا سه نفر را داده باشند جاری مجرای صدقه دادنست
بلکه همچنانکه در قران مجید وارد شده است بهتر از صدقه دادنیست که
با اذیّت رسانیدن ودرشتی کردن باشد چنانکه فرموده است قولٌ معروفٌ
ومغفرةٌ خیرٌ من صدقةٍ یتبعها اذیً که ترجمهٔ ان اینست که گفتاری
نیکو ودر گذشتن از درشتی سخن سائل وعفو کردن از الحاح وابرام
او بهتر است از صدقه که تابع ان گردد واز پی در اید انرا اذیتی وسابقا
دانسته شد که منّت گذاشتن واذیّت رسانیدن صدقه را باطل میکند
وباید دانست که در احادیث شریفه وارد شده است که هرگاه عطا کنید

سائلانرا پس تلقین کنید ایشانرا دعا کردن یعنی طلب دعا از ایشان
بکنید وبگویید بایشان که برای مطالب شما دعا کنند پس بدرستیکه
مستجاب میشود دعای ایشان در بارهٔ شما ومستجاب نمیشود
برای ایشان در حق خودشان ودر روایتی وارد شده است که حقیر و
خوار مشمارید دعا کردن هیچکس را پس بدرستی که مستجاب میشود برای
یهودی ونصرانی در بارهٔ شما ومستجاب نمیشود برای ایشان در
نفسهای ایشان وبدانکه همچنانکه در دادن صدقه ثواب عظیم وفوائد
بسیار میباشد در رسانیدن ان بدرویشان نیز برکات ونیابت صاحب
ان هرچند بواسطهٔ بسیاری باشد وهمچنین در گرفتن ان از برای
ایشان همان ثواب وثمره میباشد چنانکه روایت کرده است در کافی
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود اگر جاری شود معروف واحسان
بر هشتاد کف هر اینه مزد یابند همهٔ ایشان از غیر اینکه کم شود صاحب ان
از مزد او چیزی وایضا روایت کرده است از جمیل بن درّاج از حضرت
علیه السلام در مردی که میدهند درهمها را باو تا اینکه تقسیم کند انها را
فرمود جاری میشود برای او انچه جاری میشود برای عطا کننده وکم نمیشود
عطا کننده از مزد او هیچ چیز وباید دانست که بهترین صدقها صدقه ایست
که پیش از سؤال کردن محتاجان داده شود پس تا تواند باید که فقرا ودرویشان
وحاجتمندانرا مضطر بسؤال کردن وطلبیدن حاجت خود نسازد چنانکه
روایت کرده است در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود که معروف

ونیکی ابتدا کرده نیست واما کسی که عطا کرده تو او را بعد از سؤال کردن پس
مکافات نکرده تو او را مکر بانچه بذل کرده است مرترا از روی خود
و روایت کرده است از حضرت ابی عبدالله علیه السلام در جملهٔ حدیثی که حضرت
امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلم میفرمایند که هر کاه من عطا کنم کسی را
که امید میدارد از من مکر بعد از سؤال کردن و بعد از ان عطا کنم
او را پس عطا نکرده ام من او را قیمت انچه اخذ کرده و کرفته ام از و
و ان از نجهت است که بدرستیکه من در عوض این در داده ام
او را که بدهد و بذل کند مرا روی خود را که میالد انرا در خاك از برای
پروردکار خود و پروردکار من در نزد بندکی کردن او مر پروردکار را
و طلب کردن حاجتهای خود بسوی او پس هر که بکند این کار را
ببرادر مسلم خود و حال اینکه دانسته باشد که ان برادر مسلم موضع
صله و معروف او هست پس راست نکفته است با خدای در دعایی
که از برای ان برادر مسلم میکند انجا که آرزو میکند برای او بهشت را
بزبان خود و بخل میورزد برادر بحطام از مال خود و حطام یعنی خورد
و شکسته شده و ریزه چیزهاست یعنی بچیز کم قدری از مال خود
و ان بجهت اینست که بنده کاهی میکوید در دعاء خود اللهم
اغفر للمؤمنین والمؤمنات یعنی خداوندا بیامرز مؤمنان و مؤمناترا
پس هر کاه دعا کند برای ایشان بآمرزش پس بتحقیق که طلب کرده است
برای ایشان بهشت را پس انصاف نکرده است هر که بکند اینرا بکفتار

وثابت و محقق نکردانند انرا بکردار و حاصل این حدیث شریف اینست که
ابروی بندهٔ مؤمن را قدر و قیمت زیاده از انست که حطام فانیهٔ دنیا
ثمن ان توانند شد و رعایت حق ایمان اینست که قیمت نکرفته رفع
حاجت برادر مؤمن خود میکرده باشند و اکر چنانکه تا روی او را که قدر
و قیمت ان بجدیست که قابلیت سجده کردن و بر خاك مالیدن بدرکاه
پروردکار عالمیان در هنکام عبادت و در مقام طلب حاجت دارد
و ازین عظیمتر قدری و جسیم تر قیمتی نتواند بود بهای حطام
بیقدر دنیا از و نکیرند انرا با و ندهند پس بخل و رزیده خواهند بود
برادر بچنین چیز بی قدری و حق ایمان را انقدر قیمت برای او قرار
نداده خواهند بود که بهای ان توانند شد پس دروغ خواهند بود که
قیمت ایمان را انقدر میدانند که طلب بهشت از برای او میکنند
بسبب ایمان و حال اینکه بهشت را قدر بغایت عظیم است
پس ان دعا کننده یا در طلب بهشت برای او دروغکو و کاذب است
یا در اعتقاد کردن بعظمت قدر بهشت یا در اعتقاد داشتن
بعظمت قدر ایمان و بر هر تقدیر با خداوند عالمیان دروغ کفته است
در یکی ازین سه چیز یا در همهٔ ان و از اینجا استفاد میشود که چکونه
خواهد بود حال کسی که با وجود سؤال و ریختن آبروی برادر مؤمن خود را
رد کند و بعد از ان چکونه خواهد بود حال انکسی که ان رد را بدرشتی
و سخنان بد کند و حال اینکه روایت کرده است در کافی بچند مضمون

فرمود
از حضرت ابی عبد الله علیه السلم از حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله که
یا علی بدرستیکه خدای کردانیده است فقره درویشی را امانتی در نزد
خلق خود پس هر که بپوشاند او را اعطا کند او را خدای مثل ثواب و اجر
صائم و قائم یعنی کسی که روزها روزه گیرد و شبها را بنماز زنده دارد
و هر که افشا و اظهار کند او را بسوی کسی که قادر باشد بر قضا کردن حاجت
او پس نکند پس بتحقیق که کشته است او را بدان و آگاه باش که بدرستی
که او نکشته است او را بشمشیری و نه بنیزهٔ ولیکن او کشته است
او را بانچه مجروح کرده است از دل او که حاجت او را بر نیاورده است
و روایت کرده است در اصول کافی از معلی بن خنیس از حضرت
ابی عبد الله علیه السلم که گفت عرض کردم بخدمت آنحضرت که چیست
حق مسلمان بر مسلمان فرمود که برای او هفت حق واجب میباشد
که نیست از اینها حقی مگر که آن بر او واجبست که اگر ضایع کند از اینها
چیزی را و در بعضی نسخها حقی را بیرون میرود از ولایت و دوستی
خدای و طاعت او و نمیباشد مر خدای را در او یعنی در آن ضایع کننده
حق مسلمان هیچ نصیبی عرض کردم من بخدمت آنحضرت که کردانیده
شوم من فدای تو چیست آن حقوق فرمود ای معلی بدرستی که من بر تو شفقت
دارنده ام میترسم از اینکه ضایع کنی و حفظ نکنی و بدانی و بعمل نیاوری گفت
که عرض کردم بخدمت آنحضرت که لا قوة الا بالله یعنی هیچ قوتی نیست
مگر بیاری خدای پس تفصیل حقوق را میفرماید و در طی حق هفتم

فرموده است

فرموده است که و چون بدانی تو که مر او را حاجتی است مبادرت کنی بسوی
بر آوردن آن و ملجا نسازی او را باینکه درخواست کند از تو او را ولیکن
مبادرت کنی مبادرت کردنی و همچنانکه سابقا مکرر مذکور شد
صدقها صدقه بخویشان محتاج و پریشانست چه درویش ایشان
از همکنان در پیش و اهتمام درباره ایشان بیش از بیش است و محتاج
ایشان سهام صدقه و احسان را آماج و کشیدن کانهای سخت شده اند
و سختیهای ایشان لا بد و لا علاج است و تا ایشان باشند بدیگران
دادن بیجا و بیموقع و بمنزلهٔ وضع شیء در غیر موضع است و از حلیهٔ
فضیلت و کمال بلکه شاید توان گفت که از زیور قبول درگاه حضرت ذو الجلال
عاری خواهد بود همچنانکه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی و منقولست
که لا صدقة و ذو رحم محتاج یعنی صدقهٔ کامله یا صدقهٔ مقبوله نمیباشد
و حال اینکه صاحب رحمی یعنی خویشی محتاج بوده باشد و روایت کرده است
در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که فرمود پرسیدند از حضرت رسول
خدای صلی الله علیه و آله که کدام صدقه افضل است فرمود بر صاحب رحم
کاشح یعنی بر خویشی که در باطن عداوت داشته باشد یا بسبب دشمنی
اعراض از اینکس میکرده باشد و روایت کرده است از همان حضرت علیه السلم
که فرمود که فرموده است رسول خدای صلی الله علیه و آله که صدقه بده است
و قرض بهجده و صلهٔ برادران مؤمن به بیست و صلهٔ رحم به بیست و چهار
یعنی ثواب و اجر هر یک باندازه ایست که مذکور شد و ثواب صلهٔ رحم

بر بیست درجه و یعنی ثواب و اجر هر یک با نقل دیست که مذکور شد
و ثواب صلهٔ رحم و احسان بخویشان از همه بیشتر و اجر هر یک از آن بیست
و چهار برابر است و صلهٔ بخویشان اعم از صدقه بر ایشان است زیرا
که هدیه فرستادن و احسان کردن بخویشان غنی و غیر محتاج نیز صلهٔ
رحم است و ثوابی که فرموده اند بران مترتب میشود پس بنابرین ثواب
صدقه بر خویشان پریشان که هم صلهٔ رحم و هم صدقه هر دو هست
دویست و چهل ثواب صدقه تنها که بر غیر ایشان بوده باشد ده
خواهد بود و خداوند کریم در کتاب حکیم خود میفرماید یَسْأَلُونَكَ
مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَ
الْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ
اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ یعنی میپرسند ترا که چه چیز نفقه کنند ایشان سؤال
از وجه نفقه کردند حق تعالی جواب را در باب مصرف ان فرموده
از جهت اشاره باینکه اهتمام دران بیشتر و دانستن ان ضرور تر است
زیرا که صدقه وقتی معتد به تواند بود که در محل خود واقع شود و از جملهٔ
ان مصارف هر کدام اهم بوده از مقدم داشته فرموده که بگو ای محمد
که انچه نفقه میکنید و اخراج مینمایید از مال یا از خیر پس از برای پدر
و مادر و خویشان نزدیک و طفلان بی پدر و درویشان مضطر و
راهگذریان درمانده یا میهمانان رسیده است و انچه میکنید از نکوئی
با هر که باشد پس بدرستی که خدای بان چیز دانا است و بران جزا خواهد داد

و بعد از خویشان فاضل ترین صدقات صدقه بر همسایگان است چنانکه
روایت شده است از حضرت رسول خدای صلی الله علیه و اله که همسایگان
صدقه سزاوار ترند بان و در روضة الواعظین از انحضرت صلی الله علیه و اله
رویست که مؤمن نیست انکسی که سیر میشود و همسایهٔ او گرسنه است
در پهلوی او و حقوق همسایگان بغایت عظیم است تا بحدیکه در همان کتاب
از همان جناب صلی الله علیه و اله رویست که هر که ایذا و ازار کند همسایهٔ
خود را حرام کند خدای بر او بوی بهشت را و جایگاه او جهنم است و بد جای
باز گشتی است جهنم و هر که ضایع کند حق همسایهٔ خود را پس او از ما نیست و
همیشه جبرئیل علیه السلم وصیت میکرد مرا بهمسایه تا گمان کردم که زود باشد
که وارث گرداند او را یعنی حصهٔ از میراث برای او قرار دهد و ممکنست
که محروم ساختن ایشان از صدقات ایذاء ایشان و تضییع حقوق
ایشان بوده باشد والله تعالی یعلم و از جملهٔ ایشان صدقه بر اهل تقوی
و علم و دین داری افضل و ثواب ان اکمل است چنانکه تفاصیل انها
در طی مباحث زکوة دانسته شد و باید دانست که صدقاتی که بر
بنی هاشم و سادات حرام است زکوة واجبست و صدقات مستحبه
بلکه صدقات واجبه غیر از زکوة مانند نذرها و کفارها و وصیتها
بر ایشان حرام نیست چنانکه در مبحث زکوة اشاره بان شد و در دادن
انها بایشان و رعایت کردن ایشان ثواب عظیم و اجر جسیم میباشد
چنانکه روایت کرده است شیخ جلیل شهید سعید ابو علی محمد بن احمد

بن علی فتال نیشابوری علیه الرحمة در کتاب روضة الواعظین از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله که فرموده هر که خواسته باشد توسل را یعنی وسیله جستن را
بسوی من و این را که بوده باشد برای او در نزد من نعمتی و احسانی که شفاعت
کنم من از برای او بسبب آن نعمت و احسان در روز قیامت پس باید
که صله نماید یعنی احسان کند اهل بیت مرا و داخل کند سرور و خوشحالی را
برایشان یعنی خوشحال گرداند ایشانرا به نیکی و احسان و ایضا روایت
کرده است در همان کتاب از همان جناب صلی الله علیه و آله که فرموده
هر کس صله و احسان کند احدی از اهل بیت مرا در سرای این دنیا بقیراطی
مکافات دهم من او را در روز قیامت بقنطاری و چنانکه سابقا
دانسته شد قیراط بحساب از زمان مبلغ سی و یک دینار و نیم تبریزی بوده است
و در تفسیر قنطار در نزد اهل تفسیر و لغت اختلاف بسیار هست
بعضی گفته اند که هزار و دویست اوقیه است و بعضی از اصحاب بیست رطل
و بعضی مقدار پر شدن پوست گاوی از طلا و بعضی چهار هزار اشرفی
میدانند و در حدیث وارد شده است که قنطاری پانزده هزار مثقال است
از طلا و مثقالی بیست و چهار قیراط است که کوچک ترین آن قیراطها
مثل کوه احد و بزرگترین آنها ما بین آسمان و زمین است و در کتاب
معانی الاخبار روایت شده است که هر قنطاری از حسنات هزار و
دویست اوقیه و هر اوقیه عظیم تر از کوه احد است و روایت کرده اند دو
شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در کافی و محمد بن بابویه قدس الله روحه

در فقیه که فرموده است حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله که هر که احسان کند
بسوی یکی از اهل بیت من نعمتی را مکافات دهم من او را بآن احسان در روز
قیامت و ایضا روایت کرده اند از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرموده است
رسول خدای صلی الله علیه و آله که بدرستی که من شفاعت کننده ام در روز قیامت
مر چهار صنف را و اگر چه آورده باشند همه گناهان اهل دنیا را یا معنی این باشد
که و اگر چه آمده باشند با همه گناهان اهل دنیا مردی که یاری کرده باشد
ذریت مرا و مردی که بذل کرده باشد مال خود را بذریت من در روز تنگی
و مردی که دوست داشته باشد ذریت مرا بزبان و دل و مردی که سعی کرده
باشد در حاجتهای ذریت من هرگاه رانده شده باشند یا مانده شده
باشند ایشان و در کتاب فقیه گفته است که فرموده حضرت صادق
علیه السلام چون روز قیامت شود ندا میکند منادی که ای خلایق خاموش
شوید پس بدرستی که محمد صلی الله علیه و آله میخواهد که با شما سخن گوید
پس خاموش میشوند همه خلایق پس بر میخیزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و میفرماید ای گروه خلایق هر کس را بوده باشد در نزد من نعمتی یا منتی
یا احسانی باید که برخیزد تا مکافات دهم من او را پس میگویند خلایق
که پدران و مادران ما فدای تو باد کدام نعمت و کدام منت و کدام احسان
ما را میتواند بود یعنی بر تو بلکه همه نعمتها و منتها و احسانها خدا را
و رسول او راست بر جمیع خلایق پس میفرماید بایشان که بلی همچنین است
که میگویید هر کس جای داده باشد یکی از اهل بیت مرا یا نیکویی کرده باشد

بایشان بپوشانیده باشد ایشانرا از برهنکی یا سیر کرده باشد کرسنه
ایشانرا پس باید برخیزد تا مکافات دهم من او را پس برمیخیزند جماعتی
که کرده اند انها را پس می اید ندا از نزد خدای تعالی که ای محمد ای حبیب من
بتحقیق که کردانیدم من مکافات ایشانرا بسوی تو یعنی اختیار انرا بتو
کذاشتم پس ساکن کردان تو ایشانرا از بهشت در هر جایی که خواهی فرمود
که پس ساکن میسازد انحضرت صلی الله علیه و اله ایشانرا در وسیله
در جایی که محجوب نمیباشند ایشان از محمد صلی الله علیه و اله و اهل بیت
او صلوات الله علیهم اجمعین یعنی در جایی که همیشه ایشانرا صلوات الله
علیهم اجمعین توانند دید و بخدمت با سعادت ایشان توانند رسید
و وسیله بالاترین درجات بهشتست و روایتست که از برای وسیله
هزار پله میباشد که ما بین هر پله تا پله دیکر مقدار دویدن اسب نجیب است
صد سال و ان پلها بعضی جوهر و بعضی یاقوت و بعضی طلا و بعضی
نقره است پس می اورند وسیله را در روز قیامت و نصب میکنند
انرا با درجهای پیغمبران و ان مانند ماه است در میان ستارکان
پس باقی نمیماند در ان روز هیچ پیغمبری و نه هیچ صدیقی و نه هیچ شهیدی
مکر اینکه خواهد کفت خوشا حال کسی که این درجه درجه اوست و ان
درجه حضرت پیغمبر و ائمه طاهرین علیهم السلام است و در احادیث شریفه
وارد شده است که عظیمترین لذتهای اهل بهشت رسیدن بخدمت
و دیدن روی مبارک حضرت پیغمبر و اهل بیت ایشانست صلوات الله

علیهم

علیهم اجمعین و ازین حدیث شریف مستفاد میشود که هیچ عملی بفضیلت
اعانت و رعایت ذریت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله نمیتواند رسید
و هیچ طاعتی از ان بهتر نتواند بود زیرا که تفاوت مراتب طاعات و افضلیت — نمیتواند بود
انها از یکدیکر بسبب زیادتی و تفاوت در ثواب میباشد و هر عملی که
ثواب ان بیشتر است و اجر ان عظیمتر است از عملهای دیکر بهتر
و فاضلتر است و معلوم است که هیچ عملی نیست که ثواب ان رسیدن
بدرجه و مرتبه بهترین خلق خدا صلی الله علیه و اله بوده باشد هر چند عمل
همه پیغمبران علیهم السلام باشد زیرا که ایشانرا نیز رسیدن بدرجه انحضرت
میسر نیست و ان درجه عالیه مخصوص مرتبه رفیعه انجناب است و
دیکران مرتبه نتوانند بود هر چند پیغمبر مرسل یا ملک مقرب بوده باشند
و اعانت و رعایت ذریت انحضرت ثمره چنین سعادتی و نتیجه چنین
کرامتی میکردد و دانسته شد که بهترین لذتهای اهل بهشت دیدن انحضرت
و اهل بیت اطیاب ایشان است و هر یک از اهل بهشت را ان لذت
بقدر عمل میسر میتواند شد و همیشه از برای همه کس میسر نیست و رعایت
ذریت انحضرت صلی الله علیه و اله باعث این میشود که همیشه ان لذت
میسر باشد پس چه عملی ازین فاضلتر و چه طاعتی ازین کاملتر میتواند بود
و قطع نظر ازین مراتب محبت داشتن بذریت انحضرت و مودت نمودن
بایشان که اعانتها و رعایتها بالتمام لازم و تابع انست مزد رسالت
و پیغمبری انحضرت صلی الله علیه و اله و سلم است چنانکه خداوند علیم

حکیم در سوره حم میفرماید که قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلّا المَوَدَّةَ
فِی القُربیٰ یعنی بگوای محمد که سوال نمیکنم من شمارا و درخواست نمیکنم
از شما بران یعنی بر اداء رسالت هیچ اجری و مزدی را مگر مودت و دوستی
در خویشان و اهل قرابت من و معلوم و واضح است که مزد هر کاری فراخور
آن کار و اجر هر عمل بر مثال همان عمل میباشد و در کارخانه بندگی
خداوند عالمیان هیچ کاری بشایستگی خدای عز و جل و هیچ عملی
بارجمندی رسالت پیغمبران مرسل نیست و ثابتست که پیغمبری پیغمبری
بهترین پیغمبران صلی الله علیه و آله از همه ابنیا بهتر و رسالت
سید مرسلان از همه رسالتها عزیزتر و ارجمندتر است و چون
در امتهای پیغمبران گذشته هیچ عملی که صلاحیت مزد شدن آن
داشته باشد نبوده و ازین جهت همه ایشان از جانب حضرت عزت
مامور بگفتن لا اسئلکم علیه اجرا ان اجری الا علی الله بوده اند
یعنی درخواست نمیکنم از شما بران هیچ مزدی را نیست مزد من مگر
بر خدای و خداوند عالمیان درین امت مزد بهترین پیغمبرها و
فاضلترین رسالتها را مودت ذی القربی قرار داده است پس
میباید که مودت ایشان بهترین عملهای تمام عالم از زمان
حضرت ادم تا انقراض عالم بوده باشد و درین امت هیچ عملی
بشایستگی و ارجمندی این عمل نبوده باشد و اگر دیگران نیز مزد
رسالت میشد بلکه در امتهای گذشته هیچ عملی که مزد یکی

شباهتی باین عمل داشته باشد هرچند تفاوت میانه آن و این
بقدر تفاوت میانه پیغمبری دیگران و پیغمبری حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله اجمعین بوده باشد نیز نبوده و اگر دیگران نیز مزد رسالت
یکی از ایشان میگردید و در کتاب جامع الاخبار از حضرت سید
ابرار صلی الله علیه و آله مرویست که آنحضرت فرمود گرامی دارید
همه اولاد و فرزندان مرا صالحان و شایستگان را از برای خدای و
طالحان و بدکاران را از برای من و ازین حدیث شریف نیز بلندی مرتبه
این سلسله و رفعت درجه این طایفه بحدی که زیاده از آن نتواند بود
و بیش از آن تصور نتوان نمود معلوم و مستفاد میگردد زیرا که
فرزندی بیواسطه آدم و نوح با آنهمه قدر و شان موجب اکرام و
مودت قابیل و کنعان نمیتوانست بود و انتساب بجناب سید
ابرار با وسائط بسیار موجب محبت و اکرام سید بدکردار
میگردد پس چه مرتبه ازین رفیعتر و چه قدری ازین منیعتر تصور
میتوان نمود و این همه از بلندی قدر آن بزرگوار و رفعت درجه
آن عالیقدر است صلی الله علیه و آله و سلم و شاید که در آنوقت
آن سیدی که بوسیله اکرام و رعایت او دیگران بدرجه شفاعت
و مرتبه وسیله که اقصای مراتب کرامتست میرسند خود بسبب
کردار مستحق نار و مستوجب غضب کردگار بوده باشد و با وجود
آن در اکرام و رعایت ایشان اینهمه نتایج و ثمرات باشند و چگونه

چنین نباشند وحال اینکه صلاح وخوبی پدران موجب رعایت
فرزندان تا بحدی میکردد که خداوند حکیم دو پیغمبر کریم خود را بجهت
محافظت کنج ان دو یتیم که در سورهٔ مبارکهٔ کهف مذکور است بفرستند
که دیوار خراب ایشانرا بسبب صلاح پدر ایشان تجدید وترمیم
کنند ودر تفاسیر مذکور است که در میانهٔ ان دو یتیم وان پدر صالح
هفت پدر فاصله بوده است ودر طی روایتی انحضرت ابی عبد الله
علیه السلم مذکور است که انحضرت فرمود که میانهٔ آن دو پسر وآن پدر
صالح هفتاد پدر فاصله بود وخدای حفظ حرمت ان دو پسر کرد
برای صالح بودن ان پدر ودر طی روایت دیگر از هما نحضرت علیه السلم
مذکور است که میانهٔ دو طفل یتیم که خضر برای ایشان دیوار ساخت
ومیانهٔ آن پدری که برای صلاح او خدای خضررا مامور ساخت که دیوار را
برای ایشان بسازد هفتصد سال فاصله بود وسادات کرام از
زمان حضرت آدم علیه السلم تا آخرین پدر بزرکوار ایشان از ائمهٔ
اطهار همیشه پدران ایشان یا پیغمبر یا وصی پیغمبر بوده اند ونطفهٔ
ایشان همواره از اصلاب طاهره بارحام طیبه منتقل میشده واز
زمان آدم تا این دم بنجاست کفری یا نفاقی آلوده نکشته وبلوث زنا
وسفاحی ملوث نکردیده ودر حین سجود ملائکه در صلب آدم
ودر کشتی با نوح همنشین وهمدم ودر آتش نمرود با ابرهیم خلیل
رفیق وندیم ودر قربانکاه خداوند ودود با اسمعیل ذبیح در قید انقیاد

وتسلیم ودر شب معراج با محمد مصطفی ودر روز احزاب رفیق
علی مرتضی علیهما السلم بوده اند وایشانند افراد کان این امت وایشانند
سادات این ملت وایشانند سلالهٔ نبوت وامامت وایشانند
خانوادهٔ شرف وبزرکی وعزت وایشانند معادن علم وحکمت
دارای خلعت وجود را خداوند ودود بطفیل این طائفه بهمه عالم
پوشیده وشناسایی حضرت معبود بیمن این سلسلهٔ مسعود
ببنی آدم رسیده مخدرات حضرت فاطمهٔ زهراء ایشان وجکرکوشکان
خدیجهٔ کبری ایشانند نبیرکان محمد مصطفی ایشان وفرزندان
علی مرتضی ایشانند چه شرف وبزرکی در عالم متصور توان نمود
که در ایشان نبوده وکدام عزت وبزرکواری در بنی ادم فرض توان
نمود که ناشی از ایشان نکردیده است نظر در روی نیکان ایشان
عبادت ومودت ودوستی بدان ایشان طاعتست در عیون
اخبار الرضا وروضة الواعظین از حضرت علی بن موسی علیهما السلم
روایت کرده است که انحضرت فرمود که نظر کردن بسوی ذریت ما عبادت
پس عرض کردند با نحضرت که یا بن رسول الله ایا نظر کردن بسوی
امامان از ذریهٔ شما عبادتست یا نظر کردن بسوی جمیع ذریت پیغمبر صلی الله
علیه وآله فرمود بلکه نظر کردن بسوی جمیع ذریت پیغمبر صلی الله
علیه وآله عبادتست مادام که مفارقت نکرده باشند منهاج وطریقهٔ
او را وملوث نشده باشند بمعصیتها ودر کتاب امالی ابن بابویه

المصطفی

ابی عبدالله جعفر بن محمد
صادق

در روضة الواعظین از حضرت علی بن موسی علیهما السلام روایت که
چون روز قیامت شود جمع کند خدای تعالی اولین و آخرین را در
یک زمین پس فرو میگیرد ایشانرا تاریکی و ظلمت شدیدی که همه
بفریاد و فغان می آیند بدرگاه پروردگار خود و میگویند که ای
پروردگار ما بگشا و زائل گردان از ما این ظلمت و تاریکی را فرمود
که پس روی بمحشر آورند گروهی که داه میرود نور از پیش روی ایشان
و روشن کند آن نور زمین قیامت را پس میگویند اهل محشر که
ایشان پیغمبران خدایند ندا از جانب حق تعالی رسد که ایشان پیغمبران
نیستند پس گویند که ایشان ملائکه اند ندا رسد از نزد خدای تعالی
که ایشان ملائکه نیستند پس گویند که ایشان شهیدانند ندا از نزد
خدای تعالی رسد که ایشان شهیدان نیستند پس گویند که کیستند
ایشان پس ندا رسد با ایشان که ای اهل محشر بپرسید از ایشان
که کیستید شما پس همه اهل محشر گویند کیستید شما گویند ما علویانیم
ما ذریت محمد رسول خدائیم ما اولاد علی ولی خدائیم ما مخصوصان
بکرامت خدائیم ما ایمنان و مطمئنانیم پس ندا با ایشان رسد از نزد
خدای تعالی که شفاعت کنید در محبان خود و اهل مودت خود و شیعیان
خود پس شفاعت کنند ایشان و شفاعت ایشان قبول کردد
و از این حدیث شریف کرامت و عزت اخرت ایشان نیز معلوم
کردید پس جامع کرامت و عزت دنیا و اخرت ایشانند و آنچه فرموده اند

که ایشان

که ایشان شهیدان نیستند معلوم میشود که مراد از علو بودن که در حدیث
وارد شده است غیر ائمه طاهرین علیهم السلم اند از سایر سادات زیرا که
همه ائمه طاهرین علیهم السلم شهیدان بوده اند و بالجمله در جامع الاخبار
از حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله روایت که واجب و ثابت
شده است شفاعت من هر کسی را که اعانت کرده است ذریت مرا
بدست خود و زبان خود و مال خود و همین حدیث بتنهایی از برای
امیدواران بشفاعت انحضرت صلی الله علیه و آله کافیست در
اعتقاد داشتن بوجوب و لزوم اعانت و رعایت ذریت انحضرت
بر همه این امت چه همه را در روز قیامت نهایت احتیاج بشفاعت
انجناب حاصل است و هیچکس از آن مستغنی نتواند بود و این
معنی باعث لزوم و وجوب شفاعت میگردد پس چه چیز از آن
ضرورتر میتواند بود و باید دانست که چنانکه در حضرت و رعایت
ایشان و مودت داشتن با ایشان این همه ثواب و ثمرات میباشد
در خذلان و اهانت ایشان و عداوت کردن با ایشان که عرض
عام این روزگار و خاصه اهل این دیار است مقابل اینها از عقاب
و وبال خواهد بود در کتاب روضة الواعظین از حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و اله روایت که فرمود که هر که دوست نداشته باشد
عترت مرا پس آن کس یکی از سه چیز است یا منافق است و یا از زنا بهم رسیده است
از عقاب
و یا مرهیت که حمل بهم رسانیده است باو مادر او در غیر طهر یعنی در حیض و در همان کتاب

صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود که چون بایستم من در مقام محمود از برای
شفاعت کنم در بارهٔ صاحبان گناهان کبیره از امت خود پس قبول
فرماید شفاعت مرا خدای تعالی در بارهٔ ایشان و بخدا قسم که قبول
شفاعت من نمیکنند در بارهٔ کسی که ایذاء کرده و آزار رسانیده
باشد ذریت مرا یعنی که من در بارهٔ ایشان شفاعت نخواهم کرد
چونکه از اهل شفاعت نیستند نه آنکه شفاعت میکنم و قبول
نمیشود و از این حدیث شریف و همچنین از حدیثی که از انحضرت صلی الله
علیه و آله مرویست که فرموده است که ذخیره کرده ام من شفاعت خود را
از برای اهل کبائر از امت خود ظاهر و مستفاد میشود که ایذاء و آزار
ذریت آن بزرگوار از گناهان کبیره بالاتر و از همهٔ آنها عظیمتر بلکه
از جملهٔ گناهان داخل در نوع دیگر است بحدی که صاحب آن از استحقاق
و قابلیت شفاعت و از داخل بودن در امت بیرون میرود چنانکه
در تفسیر آیهٔ کریمهٔ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ که ترجمهٔ آن اینست
که و البته بزودی عطا کند ترا پروردگار تو پس تو خوشنود شوی یعنی
مرتبهٔ شفاعت را در بارهٔ گنهکاران امت بنحوی بتو عطا فرماید
که گویی بس است مرا و من راضی شدم از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
مرویست که انحضرت صلی الله علیه و آله راضی نشود که احدی از امت
او در دوزخ باشند و حق تعالی در قران مجید فرموده است وَلَا
يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ یعنی و شفاعت نمیکنند شفاعت کنندگان

مگر برکسی را که پسندیده است او را خدای یعنی پسندیده است دین
او را چنانکه از حضرت امام رضا علیه السلم روایت شده است یا پسندیده است
او را از برای شفاعت چنانکه در تفاسیر مذکور است پس معلوم
میشود که آزار رسانندگان ذریت انحضرت از پسندیدگان برای
شفاعت و دین ایشان پسندیدهٔ خداوند عالمیان و خود داخل
در زمرهٔ امت انحضرت اغلب ایشان نخواهند بود و در کتاب روضة الواعظین
از حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود که هر که
ایذاء و آزار کند یکمویی از مرا پس بتحقیق که ایذاء و آزار کرده است
مرا و هر که ایذاء و آزار کند مرا پس بتحقیق که ایذاء و آزار کرده است
خدای را و هر که ایذاء و آزار کند خدای را لعنت کند او را خدای بقدر
پرشدن آسمان و زمین و در همان کتاب از جابر بن عبد الله روایت است
که خطبه خواند برای ما رسول خدای صلی الله علیه و آله پس فرمود ای مردمان
هر که دشمن داشته باشد ما خانواده را برانگیزاند او را خدای در روز
قیامت یهودی گفت که عرض کردم من که یا رسول الله و اگر چه روزه
گیرد و نماز گزارد و گمان کند که او مسلمان است فرمود و هر چند
روزه گیرد و نماز گزارد و گمان کند که او مسلمان است و در همان کتاب
از همان جناب صلی الله علیه و آله مرویست که هر که دوست دارد ما
خانواده را پس باید که حمد کند خدا را بر اول نعمتها گفتند که اول نعمتها
چیست فرمود که پاکی ولادت و دوست نمیدارد ما را مگر کسی که طیب و پاک

باشد ولادت او و بهمین مضمون از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
وبالجمله مضرت عداوت ذریت انحضرت و ترك رعایت ایشان
بغایت عظیم است و چنانکه دانسته شد انکس را از شفاعت محروم
میگرداند و از امت بودن انحضرت بیرون میبرد و چه ضرری ازین
عظیمتر میتواند بود و چگونه چنین نباشد و حال اینکه در قرارداد
الهی در میانه عباد اینست که تا کسی مزد عملی را ندهد او را از ان عمل
بهره نباشد و بدون اجر و مزد از اعمال پست باربر و کناس
بهره و نصیبی از برای ناس نیست پس چگونه توقع توان داشت
که از عمل بهترین خلق خدا که بهترین عملها است بدون اجر و مزد
نصیبی از برای مردم بوده باشد و دانسته شد که مودت ذی القربی
و سادات مزد رسالت و پیغمبری انحضرت صلی الله علیه و اله است
پس کسی را که مودت ذی القربی نباشد نصیبی از رسالت و پیغمبری
انحضرت نخواهد بود و بی نصیب از پیغمبری داخل در امت و
مستحق شفاعت نیست و عداوت رساننده بکجا میرسد بلکه حال بدتر
در کار انکسی که مودت ندارد پست تر است زیرا که مودت نداشتن
همین است که ترك دوستی و اعانت و یاری ایشان که از لوازم
دوستی است کرده شود و رجوعی با ایشان نباشد پس با اذیت
رسانیدن و ایذاء کردن و عداوت با ایشان داشتن چگونه داخل
در امت و در ظل حمایت و شفاعت انحضرت میتواند بود و ستر تاقی

دارنده و آزار هم

این

این سخنان و جهت اصلی این مادهٔ امتحان آنست که طبیعت همگنان
و طینت بنی نوع انسان بلکه اصل جنس حیوان حتی سباع و درندگان
مخلوق و مفطور بر اینست که تعظیم منعم و کسانی که توقع نفعی از ایشان
داشته باشند و اگرچه بمحض توهم دوری بوده باشد مینمایند و همچنین
تعظیم بزرگان هرچند عمرها بعد از ایشان بوده باشد میکنند
و منسوبان و متعلقان ایشان را نهایت مراعات و اگرچه ایشان
نداشند و با ایشان نرسد میکنند حتی حیوانات بلکه جماداتی که متعلق
بایشان باشد نهایت تعظیم بجان و دل نسبت بانها بعمل می اورند
بحدی که کفش کهنه و جامه پاره پادشاهان را بعد از مردن و پوسیده
شدن ایشان میبوسند و بر سر میگذارند قطع نظر از منسوبان و خویشان
و چه جای اولاد و فرزندان ایشان و هنوز اولاد چنگیزخان بن آلانقوا را
که کافری جبار و ظالمی ستمکار بوده و اسلام و مسلمین را از وجود
نامسعود او ضررهای بسیار رسیده و میرسد در بخارا که بحمد الله تعالی
دار الامان و از ولایات شیعیانست نهایت مراعات و تعظیم میکنند
و بقدر مقدور بدیها و بی ربطیهای ایشان را میکشانند و ایشان را
قابل همه چیز و در عرض همه چیز میدانند و در خلا و ملا جای ایشان را
از همه بالاتر قرار میدهند و انتساب با ایشان را فخر خود میشناسند
و تفاصیل رعایتها که همه مردم نسبت بایشان اطاعت میکنند محتاج
ببیان نیست و در هر ملتی از ملل سابقه مراعات جانب پیغمبران

وتعظیم منسوبان بایشان زیاده از اینها که مذکور شد که درباره اکابر و
پادشاهان میکنند میکرده اند وهنوز نیز میکنند و قصه جزیرة الحمار
وتعظیم و رعایتی که نصاری نسبت بسم بوسیله خری میکنند بتوهم
اینکه شاید سم خری بوده باشد که حضرت عیسی علی نبینا وآله وعلیه الصلوة
والسلام گاهی بران سوار میشده اند مشهور و در السنه و کتب مذکور و
مسطور است بلکه درباره انتساب بپادشاهان و بزرگان بمحض
امور موهومه وخیالیه بلکه معلومة الانتفاء و واضحة الکذب والافتراء
ضبط خود نمیکنند و بغایت جد و کوشش در مراعات بعمل می آورند
مثل اینکه هندوی قلندری بی تمیز روسیاهی که نه دنیا و نه دین را میتوان
ونه زبانش را میتوان فهمید اگر ادعا کند که من منسوب بپادشاه
هندم هر نحو تعظیم و رعایتی که توانند باو میکنند و کمال ادب درباره
او مراعات مینمایند و هیچ بی ربطی و بدی و بدکاری و بی دینی و بدصورتی
وسیاه رویی او را مانع این تعظیمات و رعایات نمیدانند بلکه
در ارتکاب سایر نیز اعانت او مینمایند و خوشنودی او را و اگرچه
در معصیت خداوند معبود بوده باشد طلب مینمایند بلکه زیاده از این
نیز گاه هست که اگر قلندری بوجوه زند که اندکی بزرگان نیز نگاه نماید
و قدری صاحب همت بنماید هرچند مطلقا ادعاء بزرگی و بزرگزادگی نکند
بلکه تصریح بعدم انها نیز کند بخیال اینکه این صفت غالبا در بزرگان
میباشد تقصیر و کوتاهی در مراعات و تعظیم او نمیکنند و اگر قبول کند

ذرّیت
آنچه دارند صرف او مینمایند پس هرگاه کسی ترک کند تعظیم و اجلال
و فرزندان بهترین بزرگان حضرت ذی الجلال را که بنعمت وجود وجوه
و توابع انها و هدایت و خداشناسی و لوازم انها و رسیدن بنعیم بهشت
و خلاصی از عذاب دوزخ و آنچه در انهاست ببرکت ایشان بمردم رسیده
و میرسیده باشد و پادشاهی دنیا و آخرت از ایشان باشد و شنیده
و دانسته باشد که بزودی در آخر الزمان پادشاهی تمام روی زمین از ایشان
خواهد شد و از دشمنان خود همه انتقامها را خواهند کشید و در همه
حال از گفتار و کردار مردم مطلع و خبردار میباشند و از برای اتمام حجت
و قلع مادهٔ بهانه ذهول و غفلت حضرت عزت در قرآن مجید اجر
مزد رسالت گردانیده باشد و در احادیث شریفه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله بان همه تاکید و شدت آنرا از ایشان طلبیده باشد و با وجود
اینها هم با رعایت جانب ایشان نکند بلکه اذیت و آزار بایشان برساند
و بنظر حقارت و خواری در ایشان نگرد و پرده عزت ایشان را بلکه
مذلت بدرد و اصلا پروای اینها را نداشته باشد معلوم میشود که اصلا
این امور را اعتقاد نکرده و باینها مطلقا ایمان نیاورده است هرچند
بزبان میگفته باشد زیرا که اعتقاد بآنها داشتن لازم دارد که بمقتضای
انها عمل کند همچنانکه درباره بزرگان و پادشاهان دنیا میکنند پس معلوم
میشود که اصلا نفعی را از ایشان نمیدانند و اصلا توقع نفعی از جانب ایشان
ندارد و مطلقا بزرگی و بزرگواری را در ایشان نمیدانند و اصلا هیچ دوستی

بایشان اعتقاد ندارند و مجملا بهیچ عنوانی نزد رعیتها و نزد حضرت خود را
محتاج بایشان نمیدانند و اینمعنی از کفر ابلیس بدتر و از طغیان
فرعون و نمرود عظیمتر است و چنین کسی داخل امت چگونه تواند بود
و از اهل شفاعت چگونه تواند شد و البته چنانکه در حدیث وارد
شده است یا منافق است یا از منافق بدتر حال چنین صاحب ملتی
تباه و روی همچنین امتی سیاه باد و عذری که از برای اهل این روزگار
شیطان نابکار پیدا کرده است اینست که سادات غالبا بدکردار
و گناهکارند و غافلند از این که این عذر از برای ایشان بچندین جهت
بی صورتست یکی آنکه باید بدان ایشانرا برای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
دوست دارند پس بدی ایشان عذر نیست دیگر آنکه این دین داری را
چرا نهاد درباره ذریت انحضرت دارند و درباره دیگران از این منظور
نمیدارند اگر بدی منشا دوری جستن و بیزاری و باعث اذیت رسانید
و خواریست پس چرا در جای دیگر نیست پس باید نسبت بهمه چنین
باشند و چنین نیست و دیگر آنکه اگر منظور این باشد پس رعایت
خوبان و نیکوکاران ایشانرا چرا نمیکنند و با همه چرا یك طریقه سلوك
میکنند و دیگر آنکه اگر کسی رعایت و تعظیم پدران یا بزرگان میکرده باشد
نظر بحال ایشان میکنند نه بحال فرزندان و متعلقان پس در اینجا نیز
اگر رعایت و تعظیم حضرت پیغمبر و امامان علیهم الصلوة والسلام میکنند
پس چه توقع خوبی از فرزندان ایشان دارند و اگر رعایت ایشان از جهت

خوبی خودشان میکنند پس نزد رسالت کو و تعظیم انحضرت کجاست و چه توقع
از انجناب میتوانند کرد و چگونه امید شفاعت در روز حساب میتوانند
داشت و زهی بیحیایی و بی آزرمی و چه بی پروایی و بی شرمی که با این کردار
در هنگامه گیر و دار و هنگام عدل خداوند قهار از حضرت سید مختار
و قسیم جنت و نار که جد بزرگوار و پدر عالیمقدار ایشانند امید شفاعت
کنند و توقع رهایی از اهوال و شدائد قیامت نمایند و مناسب اینمقام
و مصدق این کلام است حکایتی که علامه حلی علیه الرحمة والرضوان
در کتاب منهاج الیقین ایراد فرموده است و بجهت تنبیه غافلان
این ملت و ایقاظ خفتگان این امت هر چند کلام بطول میانجامید مضایقه
از ایراد آن ننمود روایت کرده است باسناد خود که در بعضی از سالها
قتالی در شهر قم واقع شد و در انجا جماعتی از علویین بودند پس اهل آن
شهر متفرق شدند در شهرها و در آن شهر زن علویه صالحه بود که
چهار دختر کوچك از پسر عمه خود داشت و او در آن جنگ کشته شده بود
پس بیرون رفت با دختران خود و آمد تا بشهر بلخ رسید در ایام زمستان
پس متحیر شد که نمیدانست بکجا رود پس باو گفتند که در این شهر
مردی هست از اکابر که معروف بایمان و صلاح است و غریبان را نوازش
میکند پس آن زن متوجه خانه او شده دید که بر در خانه خود نشسته است
و غلامان و اصحاب او در خدمت او حاضرند پس گفت ای ملک من زن
علویه هستم و من و دختران امده ایم باین شهر و کسی را نداریم که بخانه او رویم

پس ملك كفت كى ميشناسد ترا كه علويه شاهدى چند اكر دارى بياور
ان زن كه اين را شنيد كريه كنان از نزد او بيرون آمده در ميان راه حيران
وسركردان ايستاده بود مردى بازارى باو رسيده كفت اى زن چرا اينجا
ايستادۀ كه برف بر تو و بر اطفال تو ميبارد كفت من زن غريبى هستم
كفت پشت سر من بيا تا ترا دلالت كنم بر كاروانسرايى كه غريبان فرود مى ايند
پس ان زن از پى ان مرد بازارى ميرفت و در انوقت در مجلس ان ملك مرد
كبرى حاضر بود چون ديد كه ملك چكونه او را رد كرد و شاهد از و طلبيد
دلش بر حال ان كبر بهم رسيد پس برخاست شتابان و دوان دوان
تا خود را باو رسانيد و برد ايشانرا بخانه خود و يك خانه را از براى ايشان
از بهترين خانهاى خود جدا كرد و آتش و هيزم از براى ايشان آورد
و حكايت ملك و ان زن را با زن خود كفت و متصل زن او و خدمتكارانش
خدمت ان زن ميكردند چون وقت نماز شد ان زن ستيه بزن صاحبخانه
كفت بر نميخيزى براى نماز ان زن كفت كه من كبرم و ما بر دين شما نيستيم
وشوهر من مرد كبريست ليكن محبت تو در دل او جا كرفته است براى اسم
جدت پس ان زن علويه كفت كه خداوندا بحق جدت من و حرمت او نزد تو
سؤال ميكنم ترا كه توفيق دهى شوهر اين زن را براى دين جد من و برخاست
ان زن بنماز و دعا ميكرد تمام انشب بانيكه هدايت كند خدا ان مجوسى را بدين
اسلام و ان مجوسى چون در انشب با اهل خود خوابيد در خواب ديد كه قيامت
قائم شده و مردم در محشر جمع شده اند و همكى تشنه اند و ان مجوسى از همه تشنه تر است

پس امد

پس امد بخدمت حضرت پيغمبر صلى الله عليه واله واهل بيت او عليهم السلام و ايشان
مردم را آب ميدادند از حوض كوثر و حضرت على بن ابى طالب صلوات الله عليه
بر كنار حوض ايستاده و جام در دست مبارك انحضرت بود و حضرت
پيغمبر صلى الله عليه و اله نشسته و اهل بيت انحضرت در دور انحضرت
تشريف دارند پس مجوسى از انحضرت عليه السلام آب طلبيد حضرت امير المؤمنين
عليه السلام باو فرمود كه تو بر دين ما نيستى كه ترا اب دهيم پس حضرت پيغمبر
صلى الله عليه واله بانحضرت فرمود كه يا على آب ده او را كه او جا داده است
دختر تو فلانه را و دختران او را پس محفوظ كرده است ايشانرا از سرما
والطعام كرده است ايشانرا از كرسنكى و اينك ان زن الحال با نهايت
كرامت و عزت در منزل اوست پس حضرت امير المؤمنين عليه السلام دو مرتبه
فرمود نزديك من بيا پس نزديك رفتم و جام را از دست مبارك خود بمن داد
پس شربتى از ان نوشيدم كه سردى آنرا بر دل خود يافتم پس ان مجوسى بيدار شد
و سردى ان اب بر دل ان و رطوبت ان بر لبها و ريش او باقى بود و هراسان
از خواب برخاست زن او پرسيد كه چه ميشود ترا انچه ديده بود
حكايت كرد و ترى آبرا كه بر لبها و ريش او بود بزن خود نموده زن كفت
اى مرد بتحقيق كه خداى تعالى خير عظيمى را بسوى تو فرستاده است
ببركت انچه با اين زن و اطفال علويان كرده كفت آرى و بخدا قسم
ديكر تاخير اسلام و طلب دليلى بر حقيقت ان نميكنم بعد ازينكه معاينه
ديده باشم پس همان ساعت برخاست و شمعى را افروخت و با زن خود

آمد بخدمت ان علویه و انچه دیده بود حکایت کرد و ان علویه بسجدهٔ شکر افتاده
کفت بخدا قسم که تمام این شب از حق تعالی طلب هدایت تو باسلام میکردم
و حمد خدا را که دعای مرا درباره تو مستجاب کرد تعالی پس کفت اسلام را
بمن تلقین کن و او و زوجه اش و تمام کسانی که در ان خانه بودند بشرف
اسلام رسیدند و اما ملک پس او نیز در همین شب در خواب دید آنچه را
که ان مجوسی دیده بود و آمد بسوی حوض کوثر و کفت یا امیر المؤمنین آب ده
مرا که بدرستی که من یکی از دوستان تو ام حضرت باو فرمود که آب را
از حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله طلب کن که من آب بکسی نمیدهم
مکر بفرمان انحضرت پس از حضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله آب
طلبید و کفت بدرستی که من یکی از دوستان و اولیاء شما ام حضرت فرمود
شاهدی چند بیاور برای من کفت یا رسول الله چکونه است که شاهد
همین از من میخواهید نه از دیکران از دوستان خود انحضرت فرمود چکونه
تو شاهد طلبیدی از دختر علویه ما در وقتی که بنزد تو آمده بود پس بیدار
شد در نهایت تشنکی و در حسرت و پشیمانی افتاد بر تقصیری که
در حق ان علویه کرده بود چون صبح شد سوار شده بطلب ان علویه
میرفت تا بدر خانه مجوسی رسید و در را کوبید کفتند بان مجوسی که ملک
بر در خانه ایستاده است و ترا میطلبد امرد شتابان بیرون آمد
ملک نور اسلام را بر او مشاهده نمود امر را از سبب اسلام ملک پرسید
کفت بطلب ان علویه آمده ام ولیکن خبر ده مرا از سبب اسلام خود

که من تو را می بینم که مسلمان شده کفت آری ببرکت این علویه و امدنا و بخانه من مسلمان شده ام من
و هر که در این منزل من هست پس ملک از سبب آن پرسید تمام حکایت خود را برای ملک
ذکر کرد و کفت ای ملک سبب حرص تو بر تفتیش علویه چیست بعد از انکه اعراض
از او کردی و او را از نزد خود راندی ملک نیز انچه دیده بود برای او حکایت کرد و انچه
میانه او و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شده بود کفت پس آمد بخدمت علویه
آمد و احوال ملک را باو عرض کرد و آن زن کریست و بسجده افتاد و شکر الهی را
بتقدیم رسانید که حق تعالی حق او را بملک شناسانیده است پس ملک آمد و انچه میانه
او و میانه جد بزرکوار آن زن کذشته بود کفت و التماس کرد از و که بخانه ملک رود
آن زن قبول نکرد پس صاحب خانه کفت که من این خانه و انچه از اسباب در ان آماده کرده ام
بتو بخشیدم و من و اهل من و دختران من همکی در خدمت تو ایم پس ملک بخانه خود رفته
جامه بسیار و هدیه چند و قدری از مال بخدمت آن زن فرستاد و آن زن هیچیک را
قبول نکرد و مخفی نماند که این مقوله خوابها که مطابقت با یکدیکر داشته باشند و مؤید
بمعجزه و امثال ان باشند البته حق و صدقست و از مقوله اضغاث احلام نیست
و مجملا قدر حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در درکاه
الهی زیاده از انست که امثال این امور نسبت بمنسوبان ایشان غرابتی داشته باشد
و شان انتساب بآنجناب و اهل بیت اطیاب علیهم السلم رفیعتر از آنست که از امثال این امور اعظم
از انها بتوهم حادث کردد و بالجمله رعایت جانب ایشان و تعظیم و مودت ایشان
عقلا و نقلا و شرعا و عرفا بر همه این امت لازم و متحتم است و بر سادات رعایت کردن
سادات از دیکران لازم تر و برای ایشان مراعات این امور از همه کس مهمتر است زیرا که

ایشان نه رات بودن و در لزوم ادای مزد رسالت و وجوب تعظیم آنحضرت صلی الله علیه و آله
با دیگران شریکند و همچنانکه دیگران محتاج شفاعت آنجناب هستند ایشان نیز هستند
و بر ایشان زیاده از دیگران رعایت رحم و خویشی و حفظ آبروی هم سلکی و هم
کیشی و امثال اینها نیز علاوه شده است چنانکه تفاصیل بعضی از انها در طی اشتغال
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی پس گمان نکنند که چون خود از ذریت آنحضرت اند و بر دیگران
رعایت ایشان لازم شده است همین کافیست و خود از تکلیف فارغند و دیگر
باید بدانند که تمام آنچه مذکور شد از زیادتی قدر و منزلت جد بزرگوار و پدران عالی مقدار
ایشان است صلوات الله علیهم اجمعین نه از ایشان و از بزرگواری و بزرگی نیکه این رتبت
که این قدر و شان در فرزندان بهم رسیده است نه از فرزندان و سادات خود اگر متقی
و پرهیزکار و صالح و شایسته و عزیز و ارباشند در درگاه خداوند قهار مطلقا
قدر و اعتبار نخواهند داشت هر چند در آنوقت نیز رعایت ایشان بر مردمان لازم باشد
و غلام حبشی دیندار از سید قرشی بدکردار بهتر است هر چند بنده و زرخرید
دیگران باشد چنانکه حضرت رافع الدرجات در سوره مبارکه حجرات میفرماید که
یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل
لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم ان الله علیم خبیر یعنی ای مردمان
بدرستی که ما آفریده ایم شما را از مردی و زنی که عبارت از آدم و حوا است
و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعتهای عظیم که منسوبند باصل واحد و قبیلها
که منسوبند بشعبها تا بشناسید یکدیگر را بدرستی که گرامی ترین و بزرگوارترین شما
در نزد خدای پرهیزکارترین شماست بدرستی که خدای داناست باصل و نسب شما

آنکه

آنکه است از علم و ادب شما و همچنانکه حق تعالی میفرماید در سوره کریمه قصص
فرموده است که تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض
ولا فسادا والعاقبة للمتقین یعنی آن سرای آخرت که شنیده و آنست آنکه عبارت
از بهشت گردانیده و ساخته ایم آنرا برای آنانکه نمیخواهند و اراده نمیکنند هیچ
بزرگی و برتری را در زمین و نه هیچ فساد و تباه کاری را و سرانجام نیکو و عاقبت
جمیل مخصوص پرهیزکارانست و گمان نکنند که مجرد انتساب بآنجناب و همین
فرزندی آنحضرت بتنهایی از برای ایشان کافیست و دانسته باشند که علاقه
نسبی بعنوان متعارف در میانه بنی نوع بشر از برای برگزیدگان خالق اکبر
نمیتواند بود که هر زشت و زیبا و هر خوب و بد را بسبب علاقه فرزندی و
نسبت خویشی دوست توانند داشت و مراعات توانند فرمود بلکه دوست
و محبوب ایشان و صاحب نسبت و از ایشان آنکسی است که بندگی خدا را بهتر کند
و در درگاه آله پرهیزکارتر باشد هر چند بغایت دور باشد و دشمن و
مبغوض ایشان و بیگانه و دور از ایشان هر کسی است که معصیت خدای کند و نافرمانی
الهی را بعمل آورد هر چند از یک پدر و مادر باشند سلمان فارسی را با آنهمه دوری
در نسب خلعت ارجمند سلمان منا اهل البیت میپوشانند و ابولهب هاشمی را
با اتحاد دم و آب زمزم پابند تبت یدا ابی لهب و تب میچشانند و خداوند
سبوح دل بجرم حضرت نوح را با آن همه قدر و شان در باره غرق شدن
کنعان برهم انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح مدعا میفرماید و حضرت
ابراهیم خلیل با آن رتبه جلیل در مقام استدعا ها از خداوند رحمن برای اولاد

وفرزندان بمعذرت فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي مبادرت مینماید و بر هیچ نفعی از
نزدیک و دور پوشیده و مستور نیست که از قرارداد جناب اقدس الهی مقتضای
کریمهٔ وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً یعنی و گردانید یعنی پدید آورد حق تعالی در میان
شما و ازواج شما دوستی و مهربانی را اینست که علاقهٔ زن و شوهری غالبا از
علاقهٔ فرزندی افزونتر و از محبت خویشی و قرابت بیشتر میباشد تا بحدی که
برای خاطر یکدیگر فرزندان صلبی و بطنی را گاه هست که جدا و رها میکنند و
پروا ندارند و با وجود اینمعنی جزا دهندهٔ روز حساب در سورهٔ شریفهٔ احزاب
فرموده است يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ
ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا یعنی ای زنان پیغمبر هر که بیاورد از شما
کار ناپسندیدهٔ واضح و روشن کرده شده یا ظاهر و هویدا یعنی اگر نافرمانی
رسول خدا بکند آنرا مضاعف شود مر او را عذاب دو برابر جهت
آن یعنی و چندان کردن عذاب ایشان بر خدای آسانست پس نپندارند
و خیال نکنند که عظمت قدر و بزرگواری آن بزرگوار در درگاه حضرت احدیت مانع
عذاب کردن زنان و دوچندان کردانیدن آن بر خداوند قهار عسیر و
دشوار خواهد ساخت بلکه چنین نیست زیرا که آن علاقهای بشری در آنجناب
نیست و آنحضرت نیز بانچه خدای عز و جل میکند راضیست پس هرگاه بخواهد که
زنان آنحضرت صلی الله علیه و آله با کردار ناپسند نافع و سودمند نتوانند
بود بلکه موجب زیادتی و افزونی عذاب گردد فرزندی دور و نسبت مجهول نسبی هم
در روز نشور چه فایده میتواند داشت و باید بدانند که چندان که نعمت
الهی

الهی بر بنده بیشتر است تکلیف الهی در شکرگزاری بران بنده افزونتر است و در ترک
شکر بر نعمتی عذاب شدید الهی در برابر و از این سبب عذاب زنان آنجناب دو چندان
دیگرانست و نعمتهای خداوند عالمیان بر اولاد و فرزندان سید مرسلان از
همه عالم بیشتر است پس شکر الهی بر ایشان از همه کس واجبتر و لازمتر است و شکر
گزاری عبارت از اطاعت کردن و فرمانبرداری است و بهمین نسبت عذاب بدکرداری
ایشان از دیگران بیشتر و افزونتر خواهد بود و دیگر باید بدانند که حضرت
سید ابرار و اهل بیت و خویشان آن بزرگوار زحمتهای بسیار و محنتهای بیشمار
از برای هدایت بیچارگان امت کشیده اند و جانهای شریف خود را در راه دین باخته اند را در ره
و خود و فرزندان و عزیزان خود را بکشتن داده اند تا مردم هدایت یابند و
مستحق بهشت شوند و تفاصیل زحمتهای ایشان واضحتر از آنست که احتیاج ببیان
داشته باشد و دانسته شد که این امت را در ترک مودت و محبت و اعانت
و نصرت ذوی القربی چه مضرتهای عظیم و چه عذابهای الیم خواهد بود پس
هرگاه امثال ما فرزندان رو سیاه از بدی کردار این امت نادان را دلخسته
و خاطر رمیده کرده باشیم و باین سبب ترک رعایت و مودت ما کنند بلکه
عداوت بهم رسانند ما ایشان را گمراه و سعی آن بزرگواران را نابود و تباه کرده
خواهیم بود هرچند که درین باب معذور و معفو خواهند بود و خداوند ذوالجلال
والاکرام در سورهٔ مبارکهٔ انعام میفرماید وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ یعنی دشنام مدهید آنانی را که
میپرستند بجز خدای و قبایح ایشان را یاد مکنید از روی نادانی تا بسبب این

پس ایشان در مقابل ناسزا گویند خدا را از روی ظلم وتجاوز از حق بد اشنو
یعنی این عمل مکنید از روی نادانی تا بسبب این عمل شما معصیتی عظیم که بسبب
خداوند عزیز حکیم است حاصل نشود پس از اینجا معلوم میشود که کار خوب
وسزاوار هر گاه مستلزم عمل زشت وناپکار شود ترک آن باید کرد پس چگونه
خواهد بود حال عملی که اصل آن معصیت پروردگار ومنشأ دخول جهنم ودر نار
میشده باشد ودیگر باید بدانند که از جمله گناهان کبیره عاق شدن فرزندانست
نسبت بپدران ومادران هر چند که ایشان بی رحم وناشایسته باشند
وعقوبت آن تا بحدیست که در کتاب روضة الواعظین از حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه واله مرویست که حق تعالی بعاق میفرماید که بکن
انچه را که خواسته باشی پس بدرستیکه من نمی آمرزم ترا بعزتم آمت عقوق
از سعادت امرزش من محروم کردیده بحدی که دیگر هیچ عبادت خوب وهیچ
طاعت مرغوب بفریاد تو نخواهد رسید وهیچ کاری شایسته وهیچ عملی بایسته
فایده بتو نخواهد بخشید وباز در همان کتاب از انجناب صلی الله علیه واله
مرویست که بدرستیکه بوی بهشت شنیده ودریافته میشود از مسافت پانصد سال
وبوی بهشت را نخواهد شنید وانرا در نخواهد یافت هیچ عاق ونه
هیچ دیوثی ودر کافی از حضرت ابی جعفر علیه السلام مرویست که حضرت رسول
خدا صلی الله علیه واله فرمود در جمله کلامی که حذر کنید از عقوق
والدین پس بدرستیکه بوی بهشت یافته میشود از هزار ساله راه ونمی یابد
انرا عاق وچند کس دیگر را فرمود پس هر گاه عقوق یک پدر یا یک مادر

بی رتبه باعث این شود که انشخص امرزیده نشود وبوی بهشت را از پانصد ساله راه
یا هزار ساله راه در دنیا بلکه یعنی انقدر او را از بهشت دور کرده است که بوی انرا
نزدیک نتواند یافت وانقدر از خوشی وسرای آخرت باو نتواند رسید پس
وای بر حال امثال ما فرزندان روسیاه که در هر معصیتی عاق پدران بسیار از امامان
بزرگوار وپیغمبران عالی مقدار که از جمله ایشان حضرات ائمه اطهار وحضرت
حیدر کرار وسید ابرار واسمعیل ذبیح وابرهیم خلیل ونوح نجی وآدم صفی
علیهم صلوات الله الملک الوفی بوده باشند وهمچنین عاق مادران بیشمار که
از جمله ایشان حضرت فاطمه زهرا وخدیجه کبری وفاطمه بنت اسد وآسیه بنت
مزاحم وبیبی هاجر وحوا بوده باشند علیهن سلامات الله میشده باشیم وارواح مقدس مطهره ایشانرا
میرنجانیده باشیم واز منقولات جهات در باره سادات بسیار میباشد که اکثر انها
در دیگران نیست وبجهت هر علتی از انها عقوبتهای تازه وسختی وشدتهای
بی اندازه میباشد وما بیچارکان از همه انها غافل وذاهل وبمجرد حصول
این نعمت عظمی که موجب شکرهای بیحصر است وهیچ یک از انها را بعمل نیاورده ایم
خرم وخوشدل نشسته ایم وقطع نظر از اینها هم اگر بکنیم وفرض کنیم که هر قدر
گناه که کرده باشیم مارا بابروی آن بزرگواران خواهند آمرزید اگر اندکی
درد وغیرت داشته باشیم همین معنی کافیست که در صحرای محشر وفردای عرض
اکبر که همه اولین وآخرین حاضر باشند اولاد کردی یهود ونصاری وفرزندان
کفار عفو بجهت اکر برکت سلسله علیه ما بسعادت ایمان وتقوی فائز شده
باشند در صحرای قیامت با نهایت عزت وکرامت در کار شفاعت کردن دیگران باشند

وما که از فرزندان اوصیاء و پیغمبرانیم در کار خود فرو مانده و حیران باشیم
زهی خجالت و شرمساری و بسا امید ردر و بیماری اعاننا الله برحمته من النار
وانقذنا بفضله من العار انه رحیم غفار و کریم ستار و انه علی کل شیئ
قدیر و در این باب کلام بغایت بطول انجامید و فی الجمله از وضع این رساله
بیرون کردید لیکن چون دانستن این امور برای هر کس ضروری است و در بهانه
ضرور بود و سخن منجر بان شده بود خود را معذور داشت والله الموفق
والمعین و باید دانست که جناب اقدس ذو الجلال هر کرا نعمت ثروت
و مال و خوبی و خوشی احوال ارزانی داشته است حقوق بسیار بر او
قرار داده است از واجب و سنت که الحمد لله ادا باید بر آید و از آن حقوق
آگاه باید تا از ان سود دنیا و آخرت را بر نهج کمال دریابد و آن نعمت
و مال برای او رحمت و وبال نکردد و بر وی در معرض زوال و انتقال در نیاید
چنانکه روایت کرده است ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رضی الله تعالی عنه
باسناد خود از احمد بن محمد بن ابی نصر که گفت عرض کردم بخدمت حضرت
امام رضا علیه السلام چیزی را پس فرمود که صبر کن پس بدرستی که من امید
دارم این را که صنع خود را خدای برای تو تعجیل آورد ان شاء الله پس فرمود
که بخدا قسم آنچه را که تاخیر کرده است خدای و پس انداخته است و در بعض
نسخ آنچه را که ذخیره کرده است خدای و باز گرفته است از مؤمن از این دنیا
بهتر است مر او را از آنچه تعجیل فرموده است برای او در آن پس تصغیر فرمود
دنیا را یعنی صغیر و حقیر شمرد آن را و فرمود چه چیز است آن پس فرمود بدرستی

که

که صاحب نعمت بر خطر بیت عظیم بدرستی که چنین است که واجب میشود
بر او حقوق خدای در آن نعمت و بعد از آن که چنین است که ایشان بیا باشد
و حاصل میشود بر من نعمتها از جانب خدای عز و جل پس همیشه من اندیشه ناکم
بر ترس هستم و حرکت داد دست مبارک خود را که اشاره بترسیدن است تا اینکه
بیرون آیم از آن حقها که واجب میشود از برای خدای بر من در آن نعمتها پس
گفتم من که گردانیده شوم من فدای تو تو در قدر خود هستی این را یعنی
تو با آن قدر و مرتبه که در درگاه الهی داری از امامت و عصمت و بزرگواری
از این معنی میترسی این را که می گفتی فرمود آری پس حمد میکنم پروردگار خود را بر آنچه
منت گذاشته است بآن بر من یعنی از عصمت و طهارت یا از اعمال و نعمت یا از این
خوف و خشیت والله تعالی یعلم و ایضا روایت کرده است از حضرت ابی عبد الله
علیه السلام که فرمود بعمار ساباطی که ای عمار تو صاحب مال بسیاری هستی گفت آری
که گردانیده شوم من فدای تو فرمود پس ادا میکنی آنچه را که فرض کرده است خدای
بر تو از زکوة پس گفت آری فرمود پس بیرون میکنی حق معلوم را از مال خود
گفت آری فرمود پس صله و احسان میکنی خویشان خود را گفت آری فرمود
پس صله و احسان میکنی برادران خود را گفت آری پس فرمود ای عمار بدرستی که
مال فانی میشود و بدن میپوسد و عمل باقی میماند و خدا و ند بسیار جزا دهنده
زنده ایست که هرگز نمیمیرد ای عمار بدرستی که چنین است که آنچه پیش فرستادی
تو پس هرگز بر تو سبقت نمیگیرد یعنی از دست تو بدر نخواهد رفت و آنچه
پس انداختی و تاخیر کردی پس هرگز بتو نمیرسد یعنی از آن بتو نخواهد رسید

نفعی

محمد بن یعقوب

تو بین است

و روایت کرده است از مسعدة بن صدقه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
که فرموده هر که عظیم کرد بر او نعمت شدید میشود مؤنت مردمان بر او پس اگر
او قیام ننماید بمؤنت ایشان و بکشد بار مهمات ایشان را جلب میکند و میکشاند
زیاده شدن نعمت را بر خود از جانب خدای و اگر نکند پس بتحقیق که تعریض
کرده است آن نعمت را برای زائل شدن یعنی در معرض زائل شدن در آورده است
آن نعمت را پس باید دانست که بعد از زکوة واجب که بتفصیل دانسته شد و
بعد از خمس واجب همچنانکه در آیات کریمه و احادیث شریفه وارد شده است
حقوق الهی چند کان خصوصا بر مالداران بسیار است و در این موضع از جمله
آنها اکتفا بهفت حق که اهتمام بآنها بیشتر بود مینماید اول حق الحصاد و حق
الجذاذ و حق الصرام است یعنی حق درو کردن زراعت و حق چیدن میوه
بدانکه مشهور میان اصحاب خصوصا متاخرین ایشان علیهم الرحمة والرضوان
اینست که در مال حقی واجب بغیر از زکوة و خمس نمیباشد و شیخ طوسی علیه الرحمة
در کتاب خلاف فرموده است که واجب میباشد در مال حقی بغیر از زکوة
واجب و آن اینچیزیست که اخراج میکنند آنرا در روز درو کردن از دسته
بعد از دسته و بمقدار پر شدن دستی بعد از همان مقدار در روز میوه چیدن
یعنی واجبست بر صاحب زراعت که در روز درویدن آن هر یک از سائلان
را یکدست یعنی یک قبضه که از انگشتان یکدست توان برداشت از آن
بدهد و همچنین واجبست بر صاحب خرما و انگور که هر سائلی را بمقدار پر شدن
کف از آنها عطا کند و اظهر استحبابست و میباید که بهر سائلی زیاده از یکقبضه زکوة

مذکور

تعهدای

وسمعب

الحصاد

که مذکور شد ندهند چنانکه روایت کرده است ثقة الاسلام محمد بن یعقوب
کلینی رضی الله تعالی عنه بسندی صحیح از احمد بن محمد بن ابی نصر از حضرت
از حضرت ابی الحسن علیه السلام که گفت پرسیدم از آنحضرت از قول خدای عز و جل
وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا گفت که تفسیر این است که و بدهید حق آنرا
در روز درویدن آن و اسراف مکنید فرمود که پدرم علیه السلام میفرمود که از
اسراف کردن است در درویدن آن و میوه چیدن اینکه تصدق کند مرد
بهر دو کف خود باهم و همیشه پدرم چون حاضر میشد چیزی از این را پس میدید
یکی از غلامان خود را که تصدق میکند بهر دو کف خود صدا میزد با وی که عطا کن
بیکدست قبضه را بعد از قبضه و دسته را بعد از دسته از خوشه و خرما است والله تعالی یعلم
که علت منع از زیاده از یکدسته و یککف دادن این باشد که چون غالبا زکوة
واجب در آن میباشد و آن حق اصنافیست که تفصیل آن مذکور شد خصوصا
فقرا چنانکه بتفصیل دانسته شد پس زیاده دادن از مقدار با تلاف که
ممکنست از آن اصناف نباشد منتهی میشود و چون در آیه کریمه
امر بآن وارد شده است و شیخ طوسی علیه الرحمة قائل بوجوب آن بوده
و ادعای اجماع بر آن نموده است احوط آنست که ترک آن نکنند و باعتبار
اینکه نهی از اسراف وارد شده و در احادیث شریفه آنرا تفسیر بزیاده از یکدسته
و یککف دادن فرموده اند میباید که زیاده از آن ندهند و در مقام بندگی
و اطاعت الهی طالب جهت و سبب نباید بود و در همه مراتب خواه در طرف
کمی باشد و خواه در طرف زیادتی از حد فرموده حق تعالی تجاوز نباید نمود

دوم حق معلوم است چنانکه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید والذین
فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم یعنی و آنکسانی که در مالهای ایشان
حقیست دانسته شده برای درویش سؤال کننده و محتاجی که سؤال نکند
و بدین سبب اغلب اوقات محروم ماند و در احادیث شریفه وارد شده است
که محروم آنکسی است که روزی او تنگ شده باشد و بهر کاری که دست زند نفعی
از آن باو عائد نشود و همچنین کسی را در اصطلاح بخت برگشته و فلک زده
مینامند و حق معلوم عبارتست از قدری معیّن که آدمی بحسب حال و تنگی
و وسعت مال خود بر خود قرار دهد که در هر روز یا هر هفته یا هر ماه بسائلان
و مستحقان رساند و آنرا مستمر دارد و همیشه از آن مبلغ هر چه باشد خواه کم باشد
و خواه زیاد و اما میباید که قدر آن معلوم بوده باشد چنانکه در کتاب
مستطاب کافی در چندین حدیث وارد شده است و در همان کتاب روایت
شده است از قاسم بن عبد الرحمن انصاری که گفت شنیدم از حضرت
ابی جعفر علیه السلام که میفرمود که بدرستی که مردی آمد بخدمت حضرت
علی بن الحسین علیهما السلام پس عرض کرد بآنجناب که خبر ده مرا از قول خدای
عزوجل وفی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم که چیست این حق معلوم
پس فرمود باو حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که حق معلوم آن چیزیست
که اخراج میکند آنرا مرد از مال خود که نیست از زکوة و نه از صدقه که
واجبند ایشان گفت پس هرگاه که نبوده باشد از زکوة و نه از صدقه پس
چیست آن فرمود آن چیزیست که اخراج میکند مرد از مال خود اگر

خواهد

خواهد بیشتر قرار دهد و اگر خواهد کم قرار دهد بمقدوری که مالک میباشد
پس عرض کرد آن مرد که چه میکند بآن فرمود که صله میکند بآن رحم را و تقویت
میکند بآن ضعیفی را و حمل میکند بآن و بر میدارد بآن بار گرانی را یا صله
میکند بآن برادری را که در راه خدای دارد یا از برای نائبه و حادثه که
باو برسد پس آن مرد گفت که الله اعلم حیث یجعل رسالاته یعنی خدای دانا
تر است [illegible] که قرار دهد رسالتهای خود را اصل آنست که خدای عزوجل
بهتر میداند که پیغمبری خود را بچه کس دهد و ارشاد احکام دین را بچه
جماعت حواله نماید سیم ماعون است و آن در اینمقام عبارتست از متاع
خانه که مردمان بدان یکدیگر را معونت کنند چون دیگ و کاسه و تبر و دلو
و نمک و آب و چراغ و امثال اینها از هر چیزی که عادت جاری شده باشد
بعاریه دادن آن و در کافی در طی روایت سماعة بن مهران از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام مرویست که و لیکن خدای عزوجل فرض کرده است
در مال اغنیا حقوقی را که غیر از زکوة است و از آنجمله ماعون را فرموده و
میفرماید که آن قرض است که قرض دهد آنرا و متاع است که بعاریت دهد آنرا
و معروف و نیکی است که بعمل آورد آنرا و در طی روایت ابی بصیر از حضرت
علیه السلام مرویست که و بدرستی که شما [illegible] در مالهای شما غیر از زکوة و از آنجمله
ماعون را شمرده اند و فرموده که آن قرض است که قرض میدهد آنرا و
معروف و نیکیست که احسان کند آنرا و متاع خانه است که بعاریت میدهد
آنرا و آن نیست زکوة را [illegible] میکند پس عرض کردم من که بدرستی که ما را

همسایکان نیست که چون بعاریت دهیم بایشان متاعی را میشکنند یا فاسد
وتباه میسازند انرا پس بر ما گناهی هست در اینکه منع کنیم و باز داریم
انرا از ایشان هرگاه بوده باشند ایشان چنین و ترک ماعون و منع آن
بسیار عظیم است چنانکه خداوند عالمیان در شان منافقان میفرماید
که و یمنعون الماعون یعنی و باز میدارند و منع میکنند ماعون را
و باید دانست که حق تعالی که در دنیا هرچه را که از بندگان خود باز
میگیرد و بایشان نمیدهد از خواری ایشان نیست و هرچه را که بدیگران
میدهد از جهت کرامت ایشان نداده است بلکه هرچه را باغنیا داده است
در ان باب ایشان را امتحان فرموده و از برای هر کدام از اینها شکری
قرار داده است از جمله شکری که از برای این اسباب و متاعها مقرر فرموده
کارگذاری همسایکان و عاریه دادن اینها بمؤمنان است   چهارم قرض
دادن است بمؤمنان و ثواب آن بغایت عظیم و از ثواب صدقه بیشتر است
چنانکه روایت کرده است در کافی از اسحق بن عمار از حضرت ابی عبد الله
علیه السلام که فرمود نوشته شده است بر در بهشت که صدقه بده و قرض بهجده
یعنی ثواب ان بهجده برابر است و باین مضمون احادیث متعدده وارد شده است
و بعضی از انها گذشت و ایضا روایت کرده است از فضیل بن یسار که گفت
فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که هیچ مؤمنی نیست که قرض دهد مؤمنی را
که طلب کند بان ذات خدا را یعنی ثواب الهی را مگر اینکه حساب کند خدای
از برای او اجر و مزد او را بحساب صدقه یعنی این باشد که حساب کند خدای

پس فرمود که نیست بر شما گناهی در اینکه
منع کنید و باز دارید از ایشان هم

از

از برای او اجر و ثواب از احتساب صدقه تا برگردد بسوی او مال او یعنی المال
ثواب صدقه از برای قرض دهنده بقدر ان مال مینویسند تا انمال باو برگردد
و ایضا روایت کرده است از ابراهیم بن عبد الحمید از انحضرت علیه السلام
در قول خدای عز و جل که لا خیر فی کثیر من نجواهم الا من امر بصدقة او
معروف که ترجمه اش اینست که نیست نیکوئی در بسیاری از رازگفتن ایشان
مگر کسی که امر کند بصدقه یا معروفی فرمود که میخواهد بمعروف قرض را
یعنی مراد از معروف درین ایه کریمه قرض است و در تفاسیر ماعون را
بعضی بقرض تفسیر کرده اند و در احادیث شریفه چنانکه گذشت قرض نیز از
جمله ماعون شمرده شده است و ایضا روایت کرده است از عقبة بن خالد
که گفت داخل شدم من و معلی و عثمان بن عمران بخدمت حضرت ابی عبد الله
علیه السلام پس چون دید انحضرت ما را فرمود مرحبا بشما روهایی که دوست
میدارند ما را و دوست میداریم ما اینها را بگرداند شما را خدای با ما در دنیا
و آخرت پس عرض کرد عثمان بخدمت انحضرت که فدای تو شوم پس فرمود با
حضرت ابو عبد الله علیه السلام آری پس چیست یا معلی این باشد که آنرا میگوید گفت معنی
که من مردی هستم توانگر پس فرمود باو که برکت دهد ترا خدای در توانگری
تو گفت و مرا آید مردی پس از من میخواهد چیزی برای نیست آنوقت وقت
زکوة من پس فرمود باو حضرت ابو عبد الله علیه السلام که قرض در نزد ما بهجده است
و صدقه بده پس چنانکه میگوئی و چه چیز است بر تو وجه زبان بپرسانند بتو
هرگاه بوده باشی تو همچنانکه میگوئی توانگر که بدهد پس چون بشود وقت

زکوة تو حساب کن انرا از زکوة ای عثمان رد مکن او را پس بدرستی که
رد او ورنه خدای عظیم است ای عثمان بدرستی که تو اگر بدانی که چیست
منزلت مؤمن از پروردگارش یعنی اگر بدانی که مرتبه او در نزد پروردگار او
چه قدر است گردد در حاجت او و هر که داخل کند بر مؤمن
سرور را یعنی هر که خوشحالی را بمؤمنی رساند پس بتحقیق که داخل کرده است
بر رسول خدای صلی الله علیه و آله یعنی بمنزله انست که انخوشحالی را رسانیده
باشد با نحضرت و بر اوردن حاجت مؤمن دفع میکند دیوانگی و خوره و
پیسی را و باید دانست که مهلت دادن قرض دار پریشان ثواب زیاده
چنانکه روایت کرده است از معویه بن عمار از حضرت ابو عبد الله علیه السلام
که فرمود که هر که خواسته باشد این را که سایه کند او را خدای در روزی
که سایه نیست مگر سایه او فرمود این راحه مرتبه پس مهابت انحضرت مانع
شد مرا از اینکه بپرسند از انحضرت پس فرمود پس باید مهلت دهد
پریشانی را یا بگذارد از برای او از حق خود و ایضا روایت کرده است
از انحضرت علیه السلام که فرمود که بر منبر صعود فرمود حضرت رسول خدای
صلی الله علیه و آله در روزی پس حمد کرد خدای را و ثنا گفت بر او و صلوات فرستاد
بر پیغمبران او صلوات الله علیهم پس فرمود ای مردمان باید که برساند حاضر
از شما بغائب بدانید و آگاه باشید که هر که مهلت دهد پریشانی را میباشد از
برای او بر خدای در هر روزی صدقه بمثل مال او تا اینکه استیفا کند
تمام بگیرد آن مال را پس فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام و ان کان ذو عسرة

فنظرة

فنظرة الی میسرة و ان تصدقوا خیر لکم ان کنتم تعلمون انه معسر فتصدقوا
علیه بمالکم علیه فهو خیر لکم یعنی در تفسیر این آیه که مترجمان اینست که و اگر بوده
باشد قرضدار صاحب دشواری و پریشانی پس حکم ان مهلت دادنست تا وقت
آسانی و توانگری و اینکه تصدق کنید بهتر است برای شما اگر بوده باشید شما
که میدانید فرمود انحضرت علیه السلام که مراد اینست و معنی این آیه چنین است که
اگر بوده باشید شما که میدانید این را که او تنگدست و پریشانست پس تصدق
کنید بر او بانچه مر شما راست بر ذمه او و پس ان تصدق کردن بهتر است از برای
شما باید دانست که بحلال کردن میت قرضدار و بری الذمه نمودن او ثواب
عظیم و اجر جسیم میباشد چنانکه روایت کرده است از معلی بن خنیس که گفت
عرض کردم بخدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام که بدرستی که مر عبد الرحمن بن سیابه را
دینی است بر ذمه مردی که مرده است و بتحقیق که گفتگو کردیم با او که حلال
کند او را پس ابا کرد پس فرمود ویحه یعنی وای بر او یا چه بیچاره است او آیا نمیداند
این را که از برای او بهر درهمی ده درهم است هر گاه حلال کند او را و چون حلال
نکند او را پس نیست آن دین از برای او مگر یک درهم بدل درهمی چنانکه
دانسته شد ثواب قرض دادن بمؤمنان هشت برابر زیاده و افزون تر از صدقه
دادن است و در مهلت دادن تنگدستان ایشان اجر و ثواب بعد میت که
هر روزه ثواب تصدق کردن بقدر آنچه بر ذمه ان قرضدار میباشد از برای
او مینویسند تا وقتی که تمام حق خود را باز یافت نماید و اگر دینصورت ان
قرضدار را بری الذمه کنند و آن قرض را باو واگذارند بهتر و ثواب آن اکثر

مذکور شد بیشتر است و باید دانست که قرض که درین مقام مذکور میشود عبارت
از آنچه درین زمان بقرض الحسنه از آن تعبیر میکنند که چیزی را بدهند و در هنگام
گرفتن مساوی آن را بی زیاده بازیافت نمایند و آنچه درین روزگار متعارف
شده است که بحیلهای شرعیه ربا خواری را قرض دادن نام نهاده اند و منظور
شان انتفاعیست که از آن معامله میبرند و مطلقا منظور کارسازی مسلمانان
و رضاجویی خداوند کریم شان نیست بلکه مقصود اصلی خراب کردن
خانهای آن بیچارگان است اصلا داخل درما نحن فیه نیست و اگر گناه نداشته
باشد ثوابی بران مترتب نخواهد شد پنجم صله ارحام است یعنی
احسان نمودن بخویشان و رعایت کردن ایشان بدانکه خداوند حکیم در
کتاب کریم خود میفرماید که وَاعْبُدُوا اللهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ
إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ
الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وابن السبیل وما ملکت ایمانکم اِنَّ اللهَ
لا یحب من کان مختالا فخورا الذین یبخلون ویأمرون النّاس بالبخل
ویکتمون ما آتاهم الله من فضله واعتدنا للکافرین عذابا مهینا یعنی
و بپرستید خدا را و شریک و انباز مگیرید بوی هیچ چیز را و نیکویی کنید
با پدر و مادر نیکویی کردنی و با خویشان و با یتیمان و با درویشان و با
همسایه خویشاوند و با همسایه بیگانه و با همنشین و همصحبت بارها که زیان
و مهمانان و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شما اند بدرستی
که خدای دوست نمیدارد کسی را که بوده باشد خرامنده بتکبر گردن کشنده باشد

از

از والدین و اقارب و همسایگان و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکویی کنند
و بوده باشد نازنده خودستاینده که بر حقوق الهی را معوق تر سازد و نیز با
خلق بپردازد آن کسان را که بخل میورزند و امر میکنند مردمان را به بخل ورزیدن
و میپوشانند از خلق آنچه را خدای بدیشان داده است از نعمت و فضل خویش
و آماده کرده ایم ما از برای ناگروندگان عذابی خوار کننده را که عذاب دوزخ است
و مخفی بر هیچ صاحب هوشی و مستور برای هیچ خداوند چشم و گوشی نخواهد بود
که درین آیه کریمه چه حیثیت و موقع شریف احسان و رعایت کیست در اول امر احسان
بوالدین و خویشان را و همچنین هر یکی از ایشان را که مذکور شده اند بترتیب که
دارند قرین پرستیدن خود ساخته است و بعد از آن نفی محبت خود کرده
از آن بندگانست از متکبران و خودبینان و از بخیلان فرموده است و بعد از آن
عذاب خوار کننده دوزخ را برای ناگروندگان مهیا نموده است و چه مبالغه
ازین عظیم تر که دام اهتمام ازین بیشتر میتواند بود پس همچنانکه شکر و سجود
عبادت خدای عز و جل نیست شبهه در لزوم احسان و رعایت این گروه متصل
نخواهد بود و در جای دیگر میفرماید که وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ
وَالْأَرْحَامَ اِنَّ اللهَ کان علیکم رقیبا یعنی و بترسید و بپرهیزید از خدای
خداوندی که درخواست میکنید از یکدیگر و سوگند میدهید همدیگر را
خدای و بپرهیزید و بترسید از رحمها و قطع آنها مکنید بدرستی که خدای هست
همیشه بر شما دیدبان و از همه گفتار و کردار شما مطلع و خبردار است و بنا بر قرائت
والارحام بجر ارحام معنی اینست که بپرهیزید و بترسید از خدای آن خداوندی

که در خواست میکنید از یکدیگر و قسم میدهید همدیگر را بحق خدای و بحق رحمها روایت کرده است در کتاب کافی بسندی که صحیح است از جمیل بن دراج که گفت پرسیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از قول خدای جل ذکره واتقوا الله الذی تسائلون به والارحام ان الله کان علیکم رقیبا گفت که پس فرمود که ان ارحام مردمانست پدرستی که خدای عز و جل امر فرموده است بصله نمودن انها و عظیم کرده است انها را ایا نمی بینی که گردانیده است انها را از خود یعنی و الله نیم که ایا نمی بینی که رحمها را قرین خود گردانیده است در تقوی فرموده مردمان یعنی اقرار فرمودن ایشان بر تعظیم انها بنا بر قرائت جر و بنا بر قرائت نصب معنی شاید این باشد که ایا نمی بینی که پرهیزکاری و تقوی از رحمها را قرین تقوی و پرهیزکاری از خود ساخته است و پرهیزکاری و تقوی بمقتضای و ایات فاتقوا مخصوص جناب اقدس او است پس رحمها کوبا از دوست و چه چیز از این عظیم تر تواند شد و انچه فرموده اند که ارحام مردمانست مراد اینست که رحم که حق تعالی در این ایه کریمه امر ترسیدن از قطع ان فرموده است رحم و خویشی ایست که مردمان با یکدیگر دارند و اشاره باین است که انچه در بعضی از روایات شریفه وارد شده است که مراد رحم حضرت رسول خدای صلی الله علیه و اله است از معانی بطون ایه کریمه است و معنی ظاهر ان ارحام مردمان است و از این ایه شریفه مستفاد میگردد که قطع ارحام حرام و از بزرگترین ذنوب و اثام است و همچنانکه ترک تقوی و پرهیزکاری از همه حرام و از عظیم ترین گناهان عظام است و سیاقت ایه کریمه مشتمل است بر کمال تاکید و سرزنش و تمام تهدید و نکوهش بر ترک

صله ارحام از این رهگذر که هر گاه معقول نیست که در هر کاری که مقصود و مطلوب باشد حکم بعظیم بودن قدر خداوند ذو الجلال و الاکرام و زیاده بودن حرمت ارحام بمرتبه باشد که یکدیگر را بحق خدای و بحق ارحام قسم میداده باشند پس در مقام صله ارحام و مراعات ارحام چرا حکم بعظمت قدر ان نمیکنند و از قطع ان احتراز نمینمایند و صله رحم که عبارت از نیکی و احسان بخویشانست نسبت باشخاص متفاوت و در هر جایی بعنوانی ضرور و لازم است در باره فقرا و محتاجان ایشان بانفاق و بذل کردن و در باره غیر محتاجان بهدیه و احسان فرستادن و در باره ضعیفان باعانت و نگاهبانی کردن و در باره خردسالان باشفاق و مهربانی کردن و در حق بزرگان بتعظیم و تکریم و در شان اکابر ایشان بخدمتکاری و نسبت ببدان ایشان بدر گذرانیدن از بدی است و مجملا نسبت بهر یک انچه لازمه مرتبه و نیکی است باید بعمل اورد هر چند بمجرد سلام کردن بوده باشد چنانکه روایت کرده است در کافی از ابی بصیر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که صله کنید ارحام خود را و اگر چه بسلام کردن باشد که میفرماید خدای تبارک و تعالی واتقوا الله الذی تسائلون به والارحام ان الله کان علیکم رقیبا و روایت کرده است از اسحق بن عمار که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود بدرستی که صله رحم و نیکوئی هر اینه اسان میکنند حساب را و نگاه میدارند از گناهان پس صله نمایید رحمهای خود را و نیکوئی کنید با برادران خود و اگر چه بخوبی سلام و رد جواب باشد و بهمین مضمون از عبد الصمد بن بشیر از انحضرت علیه السلام

خوردسالان

روایت کرده است وایضاً روایت کرده است از احمد بن محمد بن ابی نصر از حضرت
ابی الحسن الرضا علیه السلام که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که صله کنید رحم
خود را واگرچه بشربتی از آب باشد وفاضلترین انچه وصل کرده میشود بان
رحم باز داشتن اذیتست از ان تا آخر حدیث و روایت کرده است از و
صافی که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که تعظیم کنید پدران خود را وصله
کنید ارحام خود را وصله نمیکنید شما ایشان را بچیزی که فاضلتر و بهتر باشد از
باز داشتن اذیت از ایشان یعنی بهترین صلها واحسانها که بخویشان میکنید
اینست که اذیت خود را از ایشان باز دارید و آزار بایشان نرسانید وچنانکه
مذکور شد صله رحم در هر جایی و در هر زمانی و نسبت بهر کسی و از قبل هر کسی
تفاوت بسیار میدارد و تفاوت و معیار ان اینست که در هر وقت هرچه
مقتضای احسان و نیکی و مراعات و خوبی در غیر معصیت حق تعالی کرده شود
نسبت بایشان بعمل آورد و چیزی از ان فرو گذاشت نکند و ثمرات دنیوی
و آثار عاجله ان بسیار است و ثوابهای اخرویه و فواید آجله آن زیاده
از حد شمار از جمله فواید عاجله ان اینست که باعث پس افتادن اجل
و زیاده شدن عمر میشود بمرتبه که اگر از عمر او سه سال باقی مانده باشد
بوسیله صله رحم سی سال میشود بلکه سی و سه سال میشود و روزی
را گشاده میگرداند و مال را بسیار میگرداند و منشأ معموری دیار میشود
و موروث حسن خلق و سماحت و جوانمردی و طیب نفس و محبوبیت در
اهل بیت و باعث زیادتی عدد و بسیاری میگردد و بلاها را دفع میکند

وازافتادن

و از افتادن در ورطهای بد نگاه میدارد و از ثمرات اخرویه ان آسانی
حساب و منشأ قبول شدن اعمال و خشنودی حضرت ذی الجلال و وصول
بهشت و گذشتن از صراط و دریافتن رحمت خدای عز و جل میشود و
چنانکه قبل ازین مذکور شد ثواب صدقه دادن ده برابر و ثواب صله رحم
و بیست و چهار برابر است و ان برای هر یک از اینها که مذکور شد احادیث بسیار
وارد شده است که ذکر انها درین مختصرات میسر نمیتواند شد و اکتفا
بذکر چند حدیث نمود روایت کرده است در کافی از ابی عبیده حذاء
از حضرت ابی جعفر علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که بدرستی
که تعجیل کننده ترین خیرها از روی ثواب صله رحم است یعنی ثواب هیچیک از اعمال خیر
زودتر از صله رحم بصاحبش نمیرسد و روایت کرده است از سدیر از حضرت
ابی جعفر علیه السلام که فرمود که گفت ابوذر رضی الله عنه که شنیدم از حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود که دو جانب صراط در روز قیامت
رحم و امانتست پس چون مرور کند و بگذرد بسیار صله کننده رحم و ادا کننده اداه
امانت گذر میکند بسرعت بسوی بهشت و چون مرور کند و بگذرد خیانت
کننده امانت و قطع کننده رحم نفع نمیبخشد او را با آنها هیچ عملی و
سرنگون میاندازد او را صراط در آتش جهنم و روایت کرده است از جابر
از حضرت ابی جعفر علیه السلام که فرمود رسول خدای صلی الله علیه و آله که و
صیت میکنم من حاضر است از امت خود را و غایب از ایشان را و هر که را
در پشتهای مردان و شکمهای زنان است تا روز قیامت اینکه صله کند

توضیحیه

رحم را و اگر چه بوده باشد از روی مقدار یک اله راه پس بدرستی که این صله
رحم از دین است یعنی از جمله قرضهایست که ادای آن لازم است یا از جمله دین است
بکسر دال که اطاعت آن متحتم است یعنی مراعات جانب رحم نزد حق تعالی ضرور
و لازم است که اگر در میان ایشان یک اله راه بوده باشد که میباید صله
نمایند یکدیگر را برفتن بنزد یکدیگر یا مراسله و مکاتبه و امثال اینها و
روایت کرده است بسند حسن یا موثق از اسحق بن عمار که گفت که فرمود
حضرت ابو عبد الله علیه السلام که نمیدانیم ما اهل بیت چیزی را که زیاده
کند در عمر بغیر صله رحم تا اینکه مردی میباشد اجل او سه سال پس میباشد
میباشد بسیار صله کننده رحم پس زیاده میکند خدای در عمر او سی سال
پس میگرداند او را سی و سه سال و میباشد اجل او سی و سه سال پس میباشد
قطع کننده رحم پس کم میکند از سی سال و میگرداند اجل او را تا سه سال
و بچند سند دیگر مثل این را و قریب باین را از حضرت امام رضا علیه السلام
نیز روایت کرده است و ایضا روایت کرده است از ابو حمزه از حضرت
ابو جعفر علیه السلام که فرمود صله رحمها نیکو میکند خلق را و صاحب جود و
بخشش میکند کف را و طیب و پاکیزه میکند نفس را و زیاده میکند روزی
و بتاخیر میاندازد اجل را که این مضمون احادیث زیاده از حصر است و
در بعضی از احادیث وارد شده است که رحم در روز قیامت آویخته
میشود بعرش و میگوید خداوندا ای پروردگار من هر که وصل کرده باشد
مرا در دنیا پس وصل کن امروز آنچه را که میان تو و میان او است و

هر که قطع کرده است مرا در دنیا پس قطع کن امروز آنچه را که میان تو و میان
او است و روایت کرده است در کافی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود
آنحضرت که فرموده است حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که هر که
خوشحال میکند او را اینکه دراز کرده اند خدای عمر او را و اینکه گشاده
کرده اند خدای روزی او را پس باید که صله نماید رحم خود را پس بدرستی
که رحم از برای او است زبانی در روز قیامت تند و بلیغ که میگوید که ای پروردگار
من وصل کن هر که را که وصل کرده است مرا و قطع کن هر که را که قطع کرده است
مرا پس مردی هر آینه بتحقیق که دیده میشود بر امر خیر یعنی که آن مرد که کار
او بر خیر است و از آموزیدگان خواهد بود که ناگاه میآید آن رحم که قطع کرده است
او را پس میراند از او و را در پست ترین قعری در آتش جهنم و باید دانست
که هیچ امری باعث قطع رحم نمیتواند شد و هیچ چیز درین باب عذر نمیگردد
چنانکه روایت کرده است از جهم بن حمید که گفت عرض کردم من بخدمت
حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میباشد برای من خویشانی که بر غیر امر منند یعنی که بر غیر دین منند
آیا مرا بر ایشان حقی هست فرمود آری حق رحم قطع نمیکند آن را هیچ چیز و
هرگاه بوده باشند بر امر تو میباشد برای ایشان دو حق حق خویشی و حق
اسلام و از این حدیث شریف و همچنین از چندین حدیث دیگر معلوم میشود
که بر غیر دین حق یا بر غیر دین اسلام بودن که عظیمترین موانع صله و احسان
و بزرگترین قواطع بر داشتان است درین مقام مانع و قاطع نمیتواند شد
و با وجود چنین مضادت و معاداتی باز حق رحم را مراعات میباید نمود

پس بعد از این معنی دیگر چه امری مانع تواند شد و عذر نتواند کرد بدی پس بد
سلوکی خویشان و قطع نمودن ایشان از برای کسی عذر ترک صله رحم نتواند
شد و این حق عظیم باین جهات ساقط نتواند گردید چنانکه شیخ کلینی و
ابن بابویه و برقی و غیر ایشان رضوان الله تعالی علیهم روایت کرده‌اند که چون
هنگام وفات حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام شد دیده‌های مبارک
خود را گشود و فرمود که خویشان مرا جمع کنید چون همه جمع شدند بسوی ایشان
نظر کرد و فرمود که شفاعت ما نمیرسد بکسی که نماز را سبک شمارد و واقعا ایشان
آن نمایند پس فرمود که هفتاد دینار بحسن افطس که پسر عم آنحضرت بود
بدهند و از برای هر یک از اقارب و خویشان خود وصیتی فرمود سالمه آزاد
کرده آنحضرت گفت برای افطس وصیت میفرمایید و حال آنکه او کارد بر روی
تو کشید و اراده قتل تو کرد حضرت فرمود که میخواهی که من قطع رحم بکنم و
از آنها نباشم که خدای تعالی مدح کرده است ایشان را بصله رحم و در شان
ایشان فرموده است که وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ
رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ پس فرمود که بلی ای سالمه برای او وصیت میکنم
زیرا که حق تعالی بهشت را آفرید و او را خوشبوی گردانید و بوی آن تا دو هزار
سال راه میرسد و بوی آن را نشنود عاق مادر و پدر و قطع کننده رحم و این
آیه کریمه در سوره مبارکه رعد است و ترجمه آن اینست که و آنکسانی که وصل
میکنند آنچه را که امر کرده است خدای بآن اینکه وصل کرده شود و میترسند
از پروردگار خود و خوف میکنند از بدی حساب و تقریب این آیه کریمه در این

نزدیکی

نزدیکی خواهد آمد ان شاء الله تعالی و ایضا روایت کرده است در کافی از عبد الله بن سنان
که گفت عرض کردم بخدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام که بدرستیکه مرا پسر
عمی است که من صله میکنم او را پس قطع میکند او مرا تا اینکه بتحقیق که قصد کرده‌ام
من از جهت قطع کردن او مرا اینکه قطع کنم من او را فرمود بدرستیکه تو اگر وصل
کنی و قطع کند او ترا وصل کند شما را خدای همگی را و اگر قطع کنی تو و قطع کند او ترا
قطع کند شما را خدای و باید دانست که تا جماعت صله رحم و نیکی بخویشان در
میان ایشان بوده باشد همیشه بفراخی و خوشی و کثرت عدد و بسیاری اعوان
و دوستان مدار میکنند و اگرچه بدکردار و فساق و فجار بوده باشند
چنانکه مشاهده میشود در بادیه‌نشینان و اکراد و الوار و جماعتی که نه دینی
دارند و نه طاعتی را میدانند و انواع معصیتها را شعار خود ساخته‌اند مانند
دزدی کردن و غارت نمودن و قتل نفس کردن و امثال اینها و بسبب صله رحم
همیشه بفراخی و خوشی احوال و کثرت عدد و فراوانی اموال و بسیاری اولاد
و عمرهای دراز زندگانی میکنند چنانکه روایت کرده است از ابو حمزه ثمالی
که گفت که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در خطبه خود فرمود أَعُوذُ
بِاللَّهِ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ یعنی پناه میبرم بخدای از گناهانی که تعجیل
نماید فنا را پس برخواست بسوی آنحضرت عبد الله بن الکواء یشکری پس گفت
یا امیر المؤمنین آیا میباشد گناهانی که تعجیل کنند فنا را پس فرمود آری و یلک
قطع کردن رحم بدرستیکه خانواده و اهل بیتی هر اینه و بتحقیق که اجتماع میکنند
و با یکدیگر مواسات مینمایند و حال اینکه ایشان فاجرانند پس روزی میدهد

ایشان از خدای تعالی و بدرستی که اهل بیت و خانوادهٔ را اینه و بتحقیق که متوفی
میشوند و قطع میکنند بعضی از ایشان بعضی را پس محروم میکند ایشان را خدای تعالی
و حال اینکه ایشان پرهیزکار اند و روایت کرده است از ابی عبیده از حضرت
ابی جعفر علیه السلام که فرمود در کتاب علی صلوات الله علیه است و کلامی را ذکر
فرموده و از انجمله اینست که بدرستی که عاجلترین طاعتی از روی ثواب ایشان
و بتحقیق صلهٔ رحم است و بدرستی که طاغی و کرده مرا اینه و بتحقیق میباشند
فاجران پس وصل میکنند یکدیگر را پس نمو میکنند و زیاده میشود مالهای
ایشان و ثروت بهم میرسانند و روایت کرده است ابی سلیمان بن هلال که گفت
عرض کردم بخدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام که بدرستی که آل فلان نیکوئی
میکنند بعضی از ایشان بعضی را و صله مینمایند یکدیگر را پس فرمود که درین هنگام
نمو میکنند و زیاده میشود مالهای ایشان و نمو میکنند و زیاده میشوند ایشان
پس همیشه درین زیادتی نمو خواهند بود تا اینکه قطع کنند یکدیگر را پس
چون چنین کنند زایل میشود از ایشان و روایت کرده است از عبدالله بن سنان
از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که بدرستی
که گروهی مرا اینه و بتحقیق میباشند فاجران و غیبا شند نیکوکاران پس صله
میکنند رحمهای خود را پس نمو میکنند و زیاده میشود مالهای ایشان و دراز
میشود عمرهای ایشان پس چگونه خواهد بود هرگاه بوده باشند ایشان ابرار
نیکوکار یعنی هرگاه جماعتی با وجود فاجر بودن و بدکرداری که هیچ نیکوکاری
در ایشان نباشد برکت صلهٔ رحم مالهای ایشان زیاده و عمرهای ایشان دراز

میشود

میشده باشد پس اگر جماعت نیکوکار و شایسته و باتقوی باشند که علت دیگر خوشی
احوال نیز که تقویت در ایشان بوده باشد البته اثران بغایت عظیم خواهد
بود و ازین احادیث شریفه معلوم و مستفاد میشود که مدخلیت صلهٔ رحم
در زیادتی روزی و کثرت مال و خوشی احوال زیاده از مدخلیت تقوی است
که حق جل و علا در صریح قران مجید فرموده است که وَمَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا
وَیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ یعنی هرکه تقوی الهی را پیشه کند و از خدای عز و جل
اندیشه نماید بگرداند و قرار دهد خدای برای او جای بیرون شدنی که در ورطه
نیفتد و هرگز معطل نماند و روزی دهد او را از جائی که گمان نبرد و ظاهر میشود
که تقوی در وقتی اثر خواهد داشت که مانعی مثل قطع رحم نداشته باشد
و صلهٔ رحم را این توقف در تاثیر کردن نیست پس مدخلیت و تاثیر ان بیشتر
خواهد بود و روایت کرده است از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که بدرستی
که مردی آمد بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفت یا رسول الله
اهل بیت من ابا کرده اند مگر برجستن را بر من یعنی از بابت سباع بر روی
من بجهند و مگر قطع کردن من و دشنام دادن بمن را یعنی از همه کار دست
برداشته اند الا ان کار ها که با من توان کرد بغیر از آزار رسانیدن بمن و قطع کردن
و دشنام دادن بمن پس ایا ترک کنم من ایشان را فرمود که درین هنگام ترک
خواهد کرد شما را خدای همگی را گفت پس چگونه کنم فرمود وصل میکنی
کسی را که قطع کند ترا و عطا میکنی کسی را که محروم سازد ترا و درمیگذرانی و
عفو میکنی از کسی که ظلم کند ترا پس بدرستی که تو هرگاه چنین کنی میباشد

از برای تو از جانب خدای بر ایشان ظهیر و معینی یعنی که اگر چنین کنی حق تعالی
ترا بر ایشان یاری خواهد نمود و پشت و پناه تو خواهد بود اما اگر تو نیز مثل
ایشان باشی و انچه ایشان با تو میکنند تو نیز با ایشان کنی یا ایشانرا واگذاری
و مراعات جانب ایشان نکنی که قطع کردن عبارت از یکی ازین دو امر است
ضرر ان بتو و ایشان همگی خواهد رسید و تو نیز مطلقا ازین عمل نفعی
نخواهی دید و داوری سؤال از ترک نمودن و واگذاشتن کرده است پس حکم قطع
کردن بعنوان برابری کردن با ایشان با عمال ایشان بطریق اولی معلوم میشود
و مستفاد میگردد که اگر کسی خواهد تنخواه اعمال زشت ایشان بدی بکند نیز
باید که خوبی و نیکی و صله نماید تا جزای اعمال بد ایشانرا خداوند ذو الجلال
بایشان برساند و باید دانست که فوائد صلهٔ ارحام و ضررهای قطع انها
زیاده از انست که در امثال این مقامات و در خلال این مقالات احصاء
ان توان نمود و بتنهایی آیات شریفهٔ سورهٔ مبارکهٔ رعد از برای ایمان
دارندگان بوعید و وعده کافیست و حاجتی زیاده از ان نیست که بعد از انکه
حق تعالی مدح فرموده است مؤمنان را بصلهٔ رحم و بعضی از صفات دیگر
میفرماید که اُولٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ
آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ
عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ یعنی انگروهی که بدین صفات موصوفند
از برای ایشان است عاقبت دار یعنی سرانجام نیکو که جزای عمل است در دنیا
و عاقبتی که ان بهشتها و بوستانهای پایدار است که همیشه بخود در انها اقامت

غم سابقه

دارند و داخل میشوند ایشان در انها و هر که شایسته باشد از پدران ایشان
و زنان ایشان و فرزندان ایشان و ملائکه داخل میشوند بر ایشان از همه دری
از درهای منازل ایشان و میگویند سلامتی بر شماست یعنی بشارت باد شمارا
که همیشه سالم خواهید بود بسبب انچه صبر کردید پس نیکست سرانجام ان سرای
که ایشان یافتند پس در مقابل انجماعت میفرماید که وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ
عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ
فِي الْأَرْضِ أُولٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ یعنی و انکسانی که میشکنند
پیمان خدا را از بعد محکم کردن ان باعتراف و قبول و قطع میکنند انچه را
که امر کرده است خدای بان اینکه وصل کرده شود و فساد میکنند در زمین
ان گروه مر ایشانراست لعنت و دوری از رحمت و از برای ایشان است بدی
سرای یعنی بدی عاقبت در دنیا و آخرت و هر که را اندک هوشی بوده باشد
و تجربها و ضایع روزگار کند حاجتی بتفصیل و ضرورتی در تطویل برای
او نخواهد بود و ارحام که درین مقام مذکور شده اند عبارتست از
جماعتی که در وقتی در یک رحم یعنی یک شکم جمع شده باشند و اگر چه چندین
پشت فاصله شده باشد و چندین قرن بر ان گذشته باشد و مجملا انکه
که معلوم باشد که این جماعت از یک پدر یا از یک مادر بوده اند و اخلاط
و صلهٔ ایشان از لوازم است هر چند بتفصیل عدد ابا و اجداد ندانند
مثلا سادات کرام همگی ارحام یکدیگرند چون همه از رحم طاهرهٔ حضرت
زهراء علیها السلام یا از رحم طیبهٔ حضرت فاطمه بنت اسد یا سلمی و الدهٔ ملجه

یک پدر

حضرت عبد المطلب رضی الله تعالی عنهم بهم رسیده و در آنجا باهم مجتمع بوده اند
وچون در طوائف دیگر این نحو از ضبط باقی نمانده است همین قدر که معلوم
است که همه از یک سلسله یا از یک قبیله یا از یک شعبه بوده اند مراعات آن
امور که مذکور شد باید بکنند و در جمله ارحام هر کدام نزدیکتر و باین
کس قریب ترند اهتمام در بارهٔ ایشان بیشتر و تمامتر است و اقرب از همه والدین هستند
و رعایت حق ایشان و اهتمام در شان ایشان زیاده از آنست که در حیز
وصف و بیان تواند گنجید و در کم جایی است از قرآن مجید که خداوند
حمید بندگان خود را امر بعبادت خود فرموده یا نهی از شریک قرار دادن
نموده باشد مگر اینکه امر باحسان والدین را تالی و قرین او فرموده است
و در چندین موضع وصیت فرموده است انسان را باحسان ایشان و
در سوره کریمه لقمان شکر ایشان را قرین شکر خود ساخته و امر کرده است
که با وجود کفر ایشان مصاحبت کنند با ایشان در زندگانی دنیا مصاحبتی
نیکو و معروف چنانکه فرموده است ووصینا الانسان بوالدیه حملته امه
وهنا علی وهن وفصاله فی عامین ان اشکر لی ولوالدیک الی المصیر
وان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما وصاحبهما
فی الدنیا معروفا واتبع سبیل من اناب الی ثم الی مرجعکم فانبئکم بما
کنتم تعملون که ترجمه و حاصل آن اینست که و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم
او را به نیکویی پدر و مادر خود و از جمله جهات امر بنیکویی و موجبات
آن یکی آنست که برداشته است او را مادر او چند وقت و سست میشد

در

در حمل او سست شود بر سست شدنی یعنی ضعفی و باز کردن او از شیر در بالای ضعفی
گذشتن دو سال است که در این مدت او را شیر داده است وصیت کردیم او را
باینکه شکر کن مرا و مر پدر و مادر خود را بسوی منست بازگشت آدمیان و
اگر کوشش کنند پدر و مادر تو با تو باینکه شرک آوری بمن و شریک گردانی بامن
آن چیز را که نیست برای تو باستحقاق شرکت او علمی پس فرمان مبر ایشان را
و مصاحبت کن با ایشان در زندگانی دنیا مصاحبتی نیکو که پسندیده شرع
و مقتضای کرم باشد با همه مؤمنان و پیروی کن راه کسی را که بازگشت نموده است
بسوی من که حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام با همه
مؤمنان پس بسوی منست بازگشت شما پس آگاه خواهم داد شما را بآنچه هستید
که میکنید از خیر و شر و روایت کرده است در کافی از محمد بن مروان که گفت
شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود که بدرستی که مردی آمد بخدمت
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفت یا رسول الله وصیتی فرما پس فرمود
که شریک مسازی بخدا هیچ چیز را و اگر چه سوخته شوی بآتش و معذب گردی
مگر بحالتی که دل تو مطمئن باشد بایمان و والدین خود را پس اطاعت کن
و فرمان بر ایشان را و نیکویی کن با ایشان خواه زنده باشند ایشان یا مرده و اگر
امر کنند ترا باینکه بیرون روی از اهل خود و مال خود پس بکن پس بدرستی که آن
از ایمانست یعنی وصیت آنحضرت صلی الله علیه و آله آن شخص را این دو چیز
بود پس معلوم میشود که اینها از همه چیز باعظم ترند یکی اینکه از برای خدای عز و جل
هیچ شریکی قرار ندهد هر چند که کفار ترا باتش بسوزانند و ترا بانواع عذابها

مغضوب کردانند مگر اینکه بزبان چیزی را از روی تقیه بگویی و در آن وقت دل
تو ساکن و مطمئن باشد بایمان و دیگر اینکه فرمانبرداری و نیکویی کنی با پدر
و مادر خود در ایام زندگانی و بعد از مردن ایشان و فرمانبرداری تو بحدی
باشد که اگر بفرمایند ترا که دست از اهل و مال خود بردار دست از همه بردار که
ایمان بان تمام میشود و آن از جمله اجزای ایمانست و باید دانست که حق مادر
از حق پدر بیشتر است و رعایت جانب او مهم تر و در ان آیه کریمه که مذکور شد
در مقام ذکر موجبات مراعات پدر و مادر بهمین اکتفا بزحمتها و تعبهای که مادر
از برای فرزند کشیده است فرموده اند از جهت اشاره باینکه حق او اعظم است
والله تعالی اعلم و روایت کرده است در کافی بسند صحیح از هشام بن سالم
از حضرت ابی عبد الله علیه السلم که فرموده آمد مردی بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله پس گفت یا رسول الله که را نیکویی کنم فرمود مادر خود را گفت بعد
از آن که را فرمود مادر خود را عرض کرد که پس که را فرمود مادر خود را گفت بعد از
آن که را فرمود پدر خود را حاصل اینکه سه مرتبه مادر را فرمود بعد از آن پدر را
و از اینجا استنباط کرده اند که حق مادر سه برابر حق پدر و حق پدر چهار یک
حق مادر است و ایضا باید دانست که رعایت حقوق ایشان و اجتناب از عقوق
ایشان اختصاص بایام حیات ایشان ندارد و همچنانکه در زندگانی ایشان
فرزندان از ترک رعایت ایشان عاق میشوند بعد از وفات ایشان نیز عاق
میتوانند شد هر چند در ایام حیوة عاق نبوده باشند و بر عکس چنانکه روایت
کرده است از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر علیه السلم که فرمود بدرستی که بنده

هر آینه و بتحقیق که میباشد بار و نیکوکار بوالدین خود در حیات ایشان پس
میمیرند ایشان پس قضا نمیکند آن فرزند از ایشان قرضهای ایشانرا و طلب آمرزش
و استغفار نمیکند برای ایشان پس مینویسد او را خدای عاق و بدرستی که او
هر آینه و بتحقیق که میباشد عاق از برای ایشان در زندگانی ایشان و غیر نیکو
کار با ایشان پس چون بمیرند ایشان قضا کند دین ایشانرا پس مینویسد او را خدای
عز و جل بار و نیکوکار و بعد از پدر و مادر کسانی که بمنزله پدر و مادرند
حقوق ایشان از دیگران اعظم و رعایت ایشان اولی و اهم است پس عموها
و عمهها بمنزله پدر و خالوها و خالهها در حکم مادرند و همچنین برادر بزرگ و خواهر بزرگ
خصوصا در هنگامی که حق تربیت بر اینکس داشته باشند و رعایت هر یک از ایشان
بعنوان رعایت پدر و مادر لازم است ششم صله برادران است
یعنی احسان بمؤمنان که همه ایشان بمقتضای آیه کریمه اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ
که ترجمان اینست که نیستند مومنان مگر برادران ~~و همچنین برادر بزرگ و خواهر~~
~~بزرگ خصوصا در هنگامی که حق تربیت بر اینکس داشته باشند~~ منسوب باصل
واحد اند که عبارت است از ایمان بلکه در حدیث وارد شده است که مؤمن برادر
پدر و مادری مؤمن است و در تفسیر این حدیث شریف بعض از سلیمن جعفری از حضرت
ابی الحسن علیه السلم مرویست که فرمود ای سلیمن بدرستی که خدا خلق کرده است
مومنان را از نور خود و رنگ کرده است ایشانرا برحمت خود یا فرو برده است
ایشانرا در رحمت خود و اخذ کرده است پیمان ایشانرا از برای ما بولایت
و دوستی پس مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است پدر او نور است و مادر

او رحمت تا آخر حدیث و حقوق مؤمنان بر یکدیگر بسیار عظیم است
و این رساله گنجایش تفاصیل آنها را ندارد بنا برین اکتفا بآن کرد که چند حدیث
که در کافی مذکور است بنماید روایت کرده است از معلّی بن خنیس از حضرت
ابی عبد الله علیه السلام گفت که عرض کردم بخدمت آنحضرت که چه چیز است
حق مسلمان بر مسلمان فرمود که از برای او هفت حق واجب است نیست
از آنها هیچ حقی مگر که آن بر او واجبست که اگر ضایع کند از آنها چیزی را و در
روایتی اگر ضایع کند از آنها حقی را بیرون میرود از ولایت خدا و طاعت
او و نمیباشد مر خدای را در او هیچ نصیبی یعنی مطلقا هیچ بندگی از برای خدا
در او نخواهد بود گفتم من بآنحضرت که فدای تو گردم چه چیز است آن حقها
فرمود ای معلّی بدرستی که من بر تو مهربانم و شفیقم میترسم از اینکه ضایع
کنی و نگاه نداری و بدانی و بعمل نیاوری گفت که عرض کردم بآنحضرت که لا
قوة الا بالله فرمود که آسانتر حقی از آنها یا کمتر حقی از آنها اینست که دوست
داری برای او آنچه را که دوست میداری برای نفس خود و ناخوش داری
برای او آنچه را که ناخوش میداری برای نفس خود و حق دوم اینست که اجتناب
نمائی و دوری کنی از سخط و غضب او و پیروی کنی خشنودی او را یعنی
دوری کنی از چیزهائی که موجب غضب او میگردد و بعمل آوری هر چه را که موجب
خشنودی او بشود و پیروی کنی فرمان او را و حق سیم اینست که اعانت
کنی او را بنفس خود و مال خود و زبان خود و دست خود و پای خود و حق
چهارم اینکه بوده باشی چشم او و دلیل او و آیینه او و حق پنجم آنکه

وگرسنه

وگرسنه باشد او و سیراب نشوی و تشنه باشد او و پوشیده نباشی و برهنه
باشد او و حق ششم اینست که هرگاه باشد مر ترا خدمتکاری و نیست مر برادر
ترا خادمی پس واجبست اینکه بفرستی خادم خود را تا بشوید رختهای او را
و طبخ کند و در روایتی بسازد طعام او را و بگستراند فراش او را و حق هفتم
اینست که تصدیق نمائی و راست کنی قسم او را و اجابت کنی دعوت او را و
عیادت کنی بیمار او را و حاضر شوی جنازه او را و هرگاه دانی این را که او را
که برای او هست
حاجتی است مبادرت کنی بقضا کردن و بر آوردن آن حاجت و ملجا و ناچار
نسازی او را باینکه سؤال کند از تو آن حاجت را و لیکن مبادرت کنی
مبادرت کردنی را پس چون بکنی تو آنرا وصل کرده خواهی بود ولایت
خود را بولایت او و ولایت او را بولایت خود و روایت کرده است
از ابان بن تغلب که گفت بودم من که طواف میکردم با حضرت ابی عبد الله
علیه السلام پس برخوردم بآنحضرت مردی از اصحاب ما که از من درخواست
داشت رفتن با او را در باب حاجتی پس اشاره کرد آنمرد بسوی من پس من مکروه داشتم
انمود بسوی من
که وداع کنم یعنی بگذارم حضرت اباعبد الله علیه السلام را و بروم بسوی او و پس
در اثنای اینکه طواف میکردم که ناگاه اشاره کرد آنمرد بسوی من دیگر باره
پس دید او را حضرت ابو عبد الله علیه السلام پس فرمود ای ابان ترا میخواهد
اینمرد گفتم آری فرمود کیست او عرض کردم که مردیست از اصحاب ما فرمود
که او بر مثل آنچیزیست که تو بر آنی یعنی او مثل تو شیعه و مؤمنست گفتم آری
فرمود پس برو با او عرض کردم که پس قطع کنم طواف را فرمود آری عرض

کردم که واگر چه ان طواف واجب وفریضه باشد فرمود ای ابان کفت که پس
رفتم با او بخدمت انحضرت علیه السلام واز انحضرت سؤال کرده کفتم
خبر ده مرا از حق مؤمن بر مؤمن فرمود واکذار آن را رد مکن او را یعنی واکذار
سؤال از حق مؤمن را واکذار که آن بسیار است رد مکن مؤمن را کفتم بلی
فدای تو شوم پس پیوسته تردید میکردم بر انحضرت یعنی میپرسیدم پس فرمود
ای ابان قسمت میکنی با او نصف مال خود را پس نظر کرد بسوی من پس دید
انچه را که داخل شده مرا یعنی ملاحظه حالت من کرد که از شنیدن آن بهم رسیده بود
فرمود پس کفت ای ابان ایا نمیدانی که خدای عز وجل بتحقیق که یاد کرده است
ایثار کنندکان بر نفسهای خود را کفتم بلی فدای تو کردم پس فرمود که اما اگر
تو با او قسمت کنی پس ایثار نکرده خواهی بود او را غیر ازین نیست که تو با او
مساوی اید ایثار نکرده تو او را مکر هرکاه که تو عطا کنی او را از نصف
دیکر و روایت کرده است از عبد الاعلی بن اعین که کفت نوشتند بعض
اصحاب ما که سؤال میکردند از حضرت ابا عبد الله علیه السلام از چیزهایی و
امر کردند مرا که بپرسم انحضرت را از حق مؤمن بر برادر خود پس پرسیدم از
انحضرت وجواب نفرمود مرا پس ان هنکام که امدم برای اینکه وداع کنم
انحضرت را عرض کردم که پرسیدم از شما پس جواب نفرمودید مرا فرمود بدرستی
که من میترسم این را که کافر شوید شما بدرستی که از سخت ترین انچه فرض
کرده است خدا بر خلق خود سه چیز است انصاف نمودن مرد است از نفس خود
تا اینکه راضی نشود از برای برادر خود از نفس خود مکر بانچه راضی میشود از

برانفس خود از او ومواساة نمودن یعنی شریک ساختن وهم حصه کردانیدن
برادر است در مال ویاد نمودن خدا است بر هر حال نیست ان یاد کردن سبحان
الله والحمد لله ولیکن یاد کردن خدا است در نزد انچه حرام کرده است خدای
بر او پس واکذارد انرا هفتم صله نمودن همسایکان است وان نیز بغایت
عظیم است چنانکه روایت کرده است از عبد الله وصلت از حضرت ابی جعفر علیه السلام
که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله که ایمان نیاورده است بمن کسی که شب
برود ودر سیر وهمسایه او کرسنه باشد فرمود ونیست هیچ اهل قریه که شب
بروز اورد ودر میان ایشان کرسنه که نظر کند خدا بسوی ایشان در روز
قیامت وروایت کرده است از ابی الربیع شامی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
کفت که فرمود انحضرت وحال اینکه خانه مملو بود از اهل ان یعنی از مردمان که
بدانید که چنین است که نیست از ما کسی که نیکو نکند همسایکی کسی را که همسایکی کرده است
با او وروایت کرده است از ابراهیم بن ابی رجا از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که
فرمود نیکوئی همسایکی زیاده میکند در روزی وروایت کرده است از کاهلی
که کفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود بدرستی که یعقوب علیه السلام
ان هنکام که رفت از او بنیامین ندا کرد که ای پروردکار من ایا رحم نمیکنی مرا بردی
نور چشم مرا وبردی هر دو پسر مرا پس وحی کرد خدای تبارک وتعالی که اکر میرانیده
بودم ایشان را که هر اینه زنده میکردانیدم ایشان را برای تو تا جمع کنم میان تو ومیان
ایشان ولیکن یاد داری ان کوسفندی را که ذبح کردی انرا وبریان کردی انرا
وخوردی وفلان بود جانب تو یعنی در همسایکی تو روزه دار بود که ندادی او را

از آن کس شنفند چیزی و در روایت دیگر فرمود پس همیشه بعد از آن یعقوب علیه السلام
ندا میکرد منادی او در هر صبح از منزل او بر فرسخی یعنی تا یک فرسخ که بدانید و آگاه
باشید که هر که اراده کند چاشت را پس باید بیاید بسوی یعقوب علیه السلام و چون
شب میشد ندا میکرد که بدانید و آگاه باشید که هر که بخواهد شام را پس باید
بیاید بسوی یعقوب علیه السلام و در حق همسایگی در روایات متعدده وارد شده
که تا چهل خانه است از همه جوانب و دیگر از جمله حقوق مطلقه آنکه اهل شهر یا
دیها آنست در مؤمنی که وارد شهری شود بر هر یک از مردم آن شهر لازم است
که اقلا سه روز او را ضیافت کنند بلکه تا در آن شهر باشد مهمان اهل آن شهر است
و دیگر از حقوق لازمه تدارک نیکیهای نیکی کنندگان و عوض دادن بایشانست
و اگرچه بدعا کردن بوده باشد و جمله حقوق الهی بندگان خصوص صاحب دولتان
ایشان بسیار است و شکرگزاری حق نعمتها و ادای آنها از لوازم ایمان و موجب
دوام نعمت میگردد و تفاصیل هر یک از آنها مستدعی کتابیست علیحده و بیش موجب
ملال دفتر عجله کانه و این رساله را گنجایش آنها نیست و لیکن ختم میکنم این را
بذکر چند حدیث که مشتمل بر مجملی از آنچه در این باب وارد شده است روایت
کرده است از ابراهیم بن محمد که گفت فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام که نیست
هیچ بنده که هر گاه نعمت میشود یعنی بسیار کرده برا او از جانب خدای نعمتی مگر اینکه
احتیاج بهم برساند و سخت میشود مؤنت و زحمت مردمان بر او پس هر که قیام
ننماید برای مردمان بحاجتهای ایشان پس بتحقیق که تعریض کرده است آن
نعمت را برای زوال یعنی در معرض این در آورده است آن نعمت را که زائل کرده

بسیاری نعمت الهی میگردد و ترک نمودن آنها
منشأ نقص ایمان و موجب شه

گفت

گفت که پس عرض کردم که فدای تو شوم و که قدرت دارد که قیام نماید برای این خلق
بحاجتهای ایشان پس فرمود که نیستند مردمان در این موضع و بعد از آن مگر مؤمنان
و روایت کرده است از ابان بن تغلب که فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام یعنی
مدام آنکه از حسین هم نعمت در بسیار نکرده اند است خدا بر بنده نعمتها را تا اینکه هم نعمت
بسیار کرده اند است برو مؤنت مردمان پس اگر صبر کند برای ایشان و قیام نماید
بشان ایشان زیاده کرده است خدای در نعمتهای خود برا او در نزد ایشان و هر که صبر نکند
برای ایشان و قیام ننماید بشان ایشان زائل کرده است خدای از او آن نعمت را
و روایت کرده است از محمد بن عجلان که گفت شنیدم از حضرت ابا عبد الله علیه السلام
که میفرمود نیکو بعمل آورید مجاورت نعمتها را پرسید که چیست حسن مجاورت
نعمتها فرمود شکر کردن هر کسی را که انعام کرده است بان یعنی حق تعالی و ادا کردن
حقهای آنها و روایت کرده است از حضر بن که گفت فرمود حضرت ابو عبد الله علیه السلام
که عطا نکرده است شما را خدای این زیادتیها را از مالها مگر برای اینکه متوجه
سازید آنها را بجایی که متوجه ساخته است آنها را خدای یعنی صرف نمایید آنها را
در مصارفی که خدای برای آنها مقرر فرموده است و هر گز نداده است آنها را برای بشما
اینکه بسیار کرده اند آنها را [illegible] و باید دانست که صدقات و صلات و احسان
که در این رساله مذکور شده است وقتی سیمند و صاحب اجر و موجب فوائدهای
اخرویه و مقبول درگاه احدیت میگردد که تحصیل آنها از ممر حلال و صرف آنها در
مصارف مرضیه حضرت ذی الجلال شده باشد و در این هنگام دلالت بر سعادتمندی
صاحب خود میکنند چنانکه روایت کرده است از اسمعیل بن جابر که گفت شنیدم

از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود اگر اینکه مردمان اخذ کنند وفرا گیرند انچه را
که خدای امر کرده است ایشانرا بان پس انفاق کنند انرا در انچه نهی کرده است
ایشانرا خدای ازان قبول نخواهد فرمود انرا ازیشان واگر اخذ کنند انچه را
نهی کرده است ایشانرا خدای ازان پس انفاق کنند وصرف نمایند انرا در انچه امر کرده
است ایشانرا خدای بان قبول خواهد فرمود انرا ازیشان تا اینکه اخذ میکرده باشند
انرا از حق وانفاق میکرده باشند انرا در حق و روایت کرده است از سیف بن
عمیره که فرمود حضرت ابی عبد الله علیه السلام بمفضل بن عمر که ای مفضل چون خواهی که
بدانی که ایا شقی و بدبخت است مرد یا سعید و فیروزمند پس نظر کن در نیکوئی او
و نیکوئی او واگر بسوی کسی میکند انرا پس اگر بوده باشد که میکرده باشد انرا
بسوی کسی که او اهل آنست پس بدان که او بسوی خیر است واگر بوده باشد که میکرده
باشد انرا بسوی غیر اهل آن پس بدان که چنین است که نیست از برای او در نزد
خدا هیچ خیری وایضا روایت کرده است از مفضل بن عمر که گفت فرمود حضرت خیری صح
ابو عبد الله علیه السلام که ای مفضل هرگاه خواهی بدانی که بسوی خیر بازگشت میکند
مرد یا بسوی شر پس نظر کن که کجا وضع میکند معروف و نیکی خود را پس اگر بوده
باشد که وضع میکرده باشد معروف خود را در نزد اهل ان پس بدان که او بازگشت
میکند بسوی خیر واگر بوده باشد که وضع میکرده باشد معروف خود را در نزد
غیر اهل ان پس بدان که چنین است که نیست از برای او در اخرت هیچ نصیبی
حاصل این دو حدیث شریف اینست که نیکوئی کردن اگر نسبت بجماعتی واقع شود
که حق تعالی ایشانرا اهل نیکوئی واحسان قرار داده است از انجماعت که تفاصیل ایشان

در

در نظر این خاکسار مذکور شد پس ان دلیل سعادتمندی و نیکبختی صاحب ان
معروف و نیکوئیست و دلالت میکند براینکه صاحب ان عاقبت بخیر و مآل حال او
بهشت خواهد بود واگر نسبت بکسانی واقع شود که اهل ان نباشند واستحقاق انرا
شعار صح نداشته باشند چنانکه درین روزگار شایع و متعارف گردیده است که بر احسان
و نیکی که ازیشان صادر میشود و هر صله و معروفی که ازیشان بعمل می اید همه را نسبت
واشرار صح بسلطان و ظالمان و جباران و متغلبان و قطاع الطریق و فجار و بدکرداران و اغنیا
و مالداران میکنند و با اهل استحقاق و درویشان و مساکین و غریبان و سایران
و مهمانان بریشان را ازان اصلا بهره نیست پس انمعنی دلیل بر شقاوت و بدبختی
صاحب ان معروف و نیکوئیست و دلالت میکند براینکه صاحب آن عاقبت و آخر
امر او عذاب الهیست و چنانکه بتجربه بهمه کس رسیده است هیچ انتفاعی از برای اینجماعت
حاصل نمیشود بغیر از اینکه چند روزی تا احسان بایشان میکنند ریشخندی باو
میکنند و ثنائی بمصاحبی او را میگویند و همین که ان احسان منقطع شود یا اندک
دیر شود یا زیاده ازانچه بود نشود ورق برگشته عداوتها و تعظیم و مضرتهای
شدید ازان حاصل میشود و شاهد صدق این مقال کلام بلاغت نظام برگزیده
ذو الجلال حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام است در نهج البلاغه که
فرموده ولَیس لِواضِعِ المعروفِ فی غیرِ حقّهِ وعندَ غیرِ اهلِهِ مِنَ الحَظِّ فیما اتی
الا مَحمدةُ اللِّئامِ وثَناءُ الاشرارِ ومَقالةُ الجُهّالِ ما دامَ منعِماً علیهِم ما اَجوَدَ یدَهُ
وهو عن ذاتِ اللهِ بَخیلٌ فمَن آتاهُ اللهُ مالاً فلیَصِلْ بِهِ القَرابةَ ولیُحسِنْ مِنهُ
الضِّیافةَ ولیَفُکَّ بِهِ الاَسیرَ والعانیَ ولیُعطِ مِنهُ الفقیرَ والغارِمَ ولیَصبِرْ نفسَهُ ولیصبر نفسه ر

عَلَی الْحُقُوقِ وَالنَّوَائِبِ ابْتِغَاءَ الثَّوَابِ فَاِنَّ فَوْزًا بِهَذِهِ الْخِصَالِ شَرَفُ
مَکَارِمِ الدُّنْیَا وَدَرَکُ فَضَائِلِ الْاٰخِرَةِ اِنْشَاءَ اللهُ تَعَالٰی یعنی ونیست ازبرا وضع
کننده وکنارنده معروف ونیکوئی بدغیر حق آن معروف ودرنزد غیر اهل ان
ازنصیب درانچه کرده است مگر پاس داری لیمان وناکسان وثناء اشرار مکرمه
وبدان وگفتار جهال فمادام نائی حام که انعام کننده است برایشان که عجب
جواد ودر شخیست دست او فمحالا بیکدا وازذات خدای بخیل است یعنی بخل الهواست صح
خدای صح میورزد برچیزی که موجب ثناء المی است پس هرکه عطا کند وبر بعدا ورا اعطا
پس باید که صله نماید با خویشان او باید که نیکو عمل اورد ازان ضیافت
میهمان را و باید که برهاند بان اسیر وگرفتار را و باید که عطا کند ازان درویش
وقرض دار را و باید که صابر گرداند نفس خود را بر ادای حقوق وتحمل از
نوازل وحادثات روزگار ازبرای طلب ثواب کردگار پس بدرستی که فائز
شدن وفیروزی یافتن باین خصلتها شرف مکرمتهای دنیا ودرک و
دریافتن فضیلتهای آخرتست انشاء الله تعالی وایضا باید دانست که رعایت
این حقوق وبجا آوردن این امور که درین خاتمه مذکور شده است از
علامات شیعه بودن وایمان داشتن است وبدون آنها چنانکه در مقصد خاتمه
مذکور شد ایمان اورا بنائی وتشیّع اورا مبنائی نیست چنانکه روایت
کرده است از محمد بن عجلان که گفت بودم من در نزد حضرت ابی عبدالله علیه السلام
بعد اهل شد مردی وسلام کرد پس پرسید انحضرت ازو که چگونه اند
کسانی که گذاشته تو از برادران خود راوی گفت پس نیکو یعنی و مدح و ثنا اورا
اورد آنکه دوم و

وبسیار کرد وخوبی یاد کرد ومبالغه درمدح نمود یعنی وصف خوبی ایشانرا
اغنیاء صح بسیار کرد پس فرمود حضرت باو که چگونه است عیادت مالداران واغنیاء
ایشان بر فقرا ودرویشان خود گفت کم وقلیل است فرمود چگونه است
پس صح مشاهده اغنیاء ایشان برای فقرای خود گفت کم وقلیل است فرمود چگونه
است صله نمودن اغنیاء ایشان مرفقیران خود را در صاحب دستیها یعنی
درمالهای خود گفت که بدرستی که تو برای ذکر میفرمائی اخلاقی را که بسیار
کم است آنها در کسانی که در نزد ما هستند راوی گفت که پس فرمود انحضرت
که پس چگونه گمان میکنند انجماعت که ایشان شیعه اند و روایت کرده است
از ابی اسمعیل که عرض کردم بخدمت حضرت ابی جعفر علیه السلام که فدای تو گردم
بدرستی که شیعه در نزد ما بسیار است فرمود پس آیا مهربانی میکند غنی بر فقیر
وآیا در میگذرانند نیکوکار از بدکردار ومواساة میکنند با یکدیگر پس
گفتم که نه فرمود نیستند انجماعت شیعه شیعه کسیست که میکند این را وبالجمله
بهترین خصلتها ونیکوترین فضیلتها سخاوتست وبدترین مرضها وپست
ترین علتها بخل است ومدح سخاوت ومذمت بخل در آیات شریفه واحادیث
کریمه زیاده از حد احصا واقع شده است تا بحدی که وارد شده است که
جوان فاسق در گناهان سخی محبوب تر است نزد خداوند عالمیان از پیر عابد
بخیل ودر کافی از جمیل بن دراج مرویست که شنیدم از حضرت ابی عبدالله
علیه السلام که میفرمود که بهترین شما صاحبان سماحت وجود شمایند وبدترین
شما بخیلان شمایند واز خالص ایمانست یعنی از علامات یا از اجزاء ایمانست

خالص است نیکویی کردن برادران مؤمن و سعی کردن در حاجتهای ایشان
و بدرستی که نیکویی کننده برادران مومن را بتحقیق دوست میدارد خداوند
رحمن و در آنست خاک مالیدن بینی های شیطان و دور شدن از آتشهای جهنم
و داخل شدن بهشتها یعنی نیکویی کردن برادران از جمله فایدهای آن اینست
که بینی شیطان بخاک مالیده میشود و نهایت خوار و رسوا و بی‌بهره و نیکویی کننده
از آتش جهنم دور میگردد و داخل بهشتهای خداوند غفور میشود ای جمیل
خبر ده باین ممتازان اصحاب خود را عرض کردم که فدای تو گردم کیستند ممتازان
اصحاب من فرمود که ایشان نیکویی کنندگانند برادران خود را در دشوار و آسانی
پس فرمود ای جمیل بدرستی که صاحب بسیار یعنی مالدار آسان میباشد
برا و آن نیکویی کردن و بتحقیق که مدح فرموده است خدای عز و جل در این باب
صاحب قلیل یعنی کم چیز را پس فرموده است در کتاب خود و یؤثرون علی
أنفسهم ولو كان بهم خصاصة ومن يوق شح نفسه فأولئك هم المفلحون
و ترجمه آیه کریمه اینست و ایثار میکنند و تقدیم مینمایند دیگران را بر نفسهای خود
و اگرچه بوده باشد ایشان را حاجت بانچه ایثار مینمایند یا و اگرچه بوده باشد
بایشان فقر و درویشی و هر که نگاهداشته شود از بخل نفس او پس آن گروه
ایشانند رستگاران و کلمه هم در هم المفلحون دلیل بر اختصاص رستگاری
و فلاح است باین جماعت یعنی رستگاری همین از برای این جماعت میباشد
و بعد در این مقام نفس و شیطان را دستگاهیست عظیم که بیچارگان را فریفته میکنند
و از سعادت عظمای ایمان خالص و تشیع و از ثوابهای بی پایان روز قیامت

بی بهره و بی تمتع میسازند و حطام فانیه بعضی دنیا را و زندگانی عاجل بی بقای
این دار را در نظر بیچارگان بنحوی زینت میدهند که از آن نمیتوانند دیده بردارند از اولاد هم
میشوند و از بخل اندکی نقصانی در آن در ماتم می نشینند و چون بشنوند که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که ایمان نیاورده است بمن کسی که
سیر بخوابد و همسایه او گرسنه باشد و یا بشنوند که برگزیدگان خدا ائمه اکبر
علیهم الصلوة والسلام گفته اند که اگر عطوفت و مهربانی بفقرا نکنند و مواسات
با برادران مومن خود ننماید شیعه نیست و یا علم بهم رسانند که خداوند
عالمیان فلاح و رستگاری را مخصوص جماعتی کرده است که از بخل نفس
نجات یافته باشند مطلقا غمگین نمیشوند و اصلا پروا نمیکنند بلکه هر کدام
که شنیده نمیشوند آنها را با ایمان کامل و اعلای درجات تشیع و رستگاری تمام
و امثال این خیالات بی انجام تاویل میکنند و فارغ البال و خرم و خوشحال
مینشینند و غافل اند که بر تقدیری که چنین باشد ضرری بهم نمیرسد نیک
عین بی دینی و خشنودی از ایمان و تشیع ناقص فرع بی ایمانی است اگر کوتاه
نفسی و طالب رستگاری تمام نبودن و در دین ناپختگی نیز کوتاهی ست و حضرت بیقین
و این همه ناشی است از کوتاه یقینی برای آخرت و کم تصدیق بر الطاف خدا و نیز
عزت را ستمکرده و پیشوایان دین و ملت و عدم میل و رغبت بثوابهای
بی پایان و نقصان خوف و خشیت از عذابهای نیران و آنچه را که فرموده
اند که مال را زیاده میگرداند و در عمر می افزاید و خوش احوال را افاده
مینماید گمان کرده اند که فریب است که ایشان را داده یا دام خدعه ایست که

که برای ایشان گسترده اند و اگر نه پس چرا هر یک از ایشان در هنگام طلب انتفاع
هرگاه بدام قلندر بی دین کامل الادباری گرفتار شوند که ادعا کند که کیمیا میتوان
ساخت بطمع اینکه شاید راست گوید آنچه نقد و در باشد خرج میکند حتی اینکه
اسباب و احتیاج خود و نفایس اموال خود را از خانه و اسباب مفروشه
بان قلندر میدهد که تحصیل اجزاء کیمیا کند و ... مدتها خدمت آن
قلندر را میکند و بد گشتها و بهانه جوییهای بی غایت او میسازد و آنچه نباید
و آنچه نمیباید از زحمتهای او را متحمل میشود و اگر آنچه دارد صرف شود و باز آن
قلندر ادعا کند که هنوز تمام نشده است از هر جا که میسر شود بهر عنوان که
تواند از قرض کردن و غیره بهم میرساند و باو میدهد بطمع اینکه بعد از اینکه
دروغ او راست شود و آن اجزاء خیالی تمام شود بزیاده از آنچه صرف کرده است
برسد و مکرر شنیده است که بسیاری از این جماعت فریب داده اند و عاقبت
الامر آنچه داشته اند همه را برداشته بنصف شب داغ فراق را بر جبین دلها گذاشته
گذاشته رفته اند و مع هذا بمجرد احتمال موهوم میرود که بلکه راست باشد
آنچه تواند صرف میکند و همچنین در مقام تحصیل مراتب دنیویه هیچیک از ایشان
مثلا در نوکری ابناء زمان از متسلطان یا امراء یا پادشاهان بهر رتبه پست
خدمتکاری راضی نمیشوند بلکه طالب مراتب عالیه از آن میباشند و در مقام
طمع از ایشان بچیز کم قانع نمیگردند بلکه خود را امرا وارفع و بسیار آن
میدانند و ترس از ایشان که تا همه در تدارک آن نمیکنند بلکه همه را امیدهای آرزو و در هنگام
میبندند با اینکه انجام آنها امریست غیر معلوم و تمام آنها خیالیست موهوم و

دیگر چون نیست که بمحض وعدهای مکذوب و بمجرد مواعید مرغوب اهل دنیا همه
کس مالهای خطیر و سرمایهای کثیر را باید نفعی بر صرف عمل خود و بسیار کس تمام
مایه عمر خود را در خدمت بزرگ زاده یا امیر معزول افتاده بطمع دولت محتمل
او تلف میکند با اینکه دیده اند که از هزار وعده یکی وفا نمیشود و از صد
هزار کس یک کس بمطلب نمیرسد و در باب مواعید صادقه نبویه الهیه که خلف در آن
نمیتواند بود قطع نظر از ثوابهای اخرویه مضایقه در پارچه نان و نصف خرمایی
یا کلمه جمیله میکنند با اینکه اگر نظر کنند میدانند که هر که پیروی کرده است البته
بزیاده از منظور خود فائز گردیده است پس اگر فی الحقیقه درست تامل کرده
شود اینها را در مرتبه اینها قرار نداده خواهند بود و توقع نفعی که در اینها دارند
در اینها نخواهند داشت و از اینجا معلوم میشود که آن مرتبه پست بندگی
و فند ناقص ایمان و تشیع که بهمان قناعت کرده اند نیز موجود نیست و همانست
که فرموده اند کما ایمان نیاورده اند و شیعه نیستند و بی اختیار اسم بی مسمایی
بر ایشان بسته شده و قبل از استحکام و استقرار با کمال رسولی پیمان ملت ایشان
شکسته شده است و ایشان خود در خوابند و خانه ایمانشان از بن خراب
و در هنگام بیدار شدن توقع تاخیر ایشان تا اجل قریب خواهند نمود و
فائده نخواهد بخشید و در مقام حساب پس دادن بغیر از عقوبت و نکال
برای ایشان هیچ نصیبی نخواهد بود و حسرت خواهند کشید چنانکه بیدار
کنند خفتگان و آگاه سازنده غفلت زدگان در سوره منافقون فرموده است
که انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم الموت فیقول رب لولا

اخرتنی الی اجل قریب فاصدق واکن من الصالحین ولن یؤخر الله
نفسا اذا جاء اجلها والله خبیر بما تعملون یعنی و انفاق کنید از انچه
روزی کرده ایم شما را پیش از اینکه بیاید یکی از شما را اسباب مرگ پس بگوید
انکس که ای افریدگار من چرا باز پس نیفکنی و تاخیر نکنی مرگ مرا یعنی چه شود که
تاخیر کنی اجل مرا تا زمانی نزدیک پس تا تصدق کنم و بوده باشم از نیکمردان
و شایستگان و هرگز باز پس نیفکند و تاخیر نکند خدای هیچ نفسی را از مرگ چون
بیاید و در رسد اجل و وقت رفتن او و خدای داناست بانچه میکنید شما
یا بانچه میکنند دیگران و مجملا باید دانست که اجزای کارخانه دین همه
بیکدیگر پیوسته است و نجات و فلاح روز باز پسین بهمه انها بسته و
چنین نیست که بهر قدر از ان که بعمل آید مطلبی بر آید و فایده حاصل گردد
بلکه تا تمام آن درست نباشد اثری بر آن مترتب نگردد و آن کارخانه در کرده شود
نباشد و تمام آنها را خداوند ذوالجلال در اول کتاب حکیم خود بعنوان
اجمال بیان فرموده و فلاح و رستگاری را مخصوص جماعتی که موصوف بانها
شده باشند گردانیده است انجا که میفرماید الم ذلک الکتاب لا ریب فیه
هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما رزقناهم
ینفقون والذین یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک وبالاخرة
هم یوقنون اولئک علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون یعنی ان کتاب
که خدای عز و جل در کتابهای پیشینیان بفرستادن ان وعده فرموده بود
این کتاب کامل است یعنی قران شک و شبهه نیست در ان هدایتی است

یعنی



معصیت ملوث شده

یعنی راه نماینده و دلالت کننده است مر پرهیزکاران را که خود را ملوث
نساخته اند انانکه از صدق عقیدت و خلوص نیت ایمان می اورند و
میگروند بنادیده که حق تعالی است و ملائکه و انبیاست و متعلقات ان
ناپوشیده که وحی است چنانکه در تفاسیر وارد شده است یا به پیغمبر ناپدید
که مراد ایمان به پنهانی باشد که بعد از رحلت انحضرت ص بهم میرسند
تا روز قیامت چنانکه در بعضی از روایات وارد گردیده است
و بر پای میدارند نماز را بشرایط و اداب ان و از انچه بدیشان
عطا فرموده ایم و روزی ایشان کرده ایم نفقه میکنند بر اهل استحقاق
ان و انانکه ایمان می آورند بانچه فرستاده شده است بسوی تو از قران
و بانچه فرستاده شده است از پیش تو بر سایر پیغمبران و بسرای دیگر و بدار
اخرت ایشان یقین میدارند ان گروه که موصوفند باین صفات بر هدایتی
عظیمند از پروردگار خود و همان گروه ایشانند رستگاران از عقبات
عقاب و فیروزی یافتگان بدرجات ثواب بکلمه ثواب و حکایت
فیروزی و فلاح ختم میکنم این کتاب را برای تفول بحصول ان برای
مخلصان و ختم میکنم عمل دوستان را بر عطیه عظمای توفیق اتمام ان
و صلوات میفرستم و تحیت بر بهترین پیغمبران و سید مرسلان محمد مصطفی و بر
اهل بیت طیبین و عترت طاهرین ان حضرت و بر همه پیغمبران و اوصیاء
ایشان و درخواست میکنم و مسئلت مینمایم از خداوند جواد وهاب که
خالص گرداند نیت مرا در باب و عطا فرماید ثواب جزیل از فضل



واسع خود بر نوشتن این کتاب و توفیق دهد مرا و همه مؤمنین و
مؤمنات را برای اعمال شایسته و افعال پسندیده بایسته و اینکه مؤاخذه
ننماید مرا بآنچه از من صادر شده باشد از خطا و لغزش و اینکه مقابله
فرماید همه آنها را بامرزش و اینکه تبدیل فرماید سیئات همگی را بحسنات
و اینکه نگاه دارد جملگی را از موجبات حسرات انه علی کل شیء قدیر
و توقع مینمایم از برادران دینی و دوستان ایمانی که این بی بضاعت را
در تطویل و اطناب که غرض در آن شدت اهتمام بآنها بوده معذور دارند
و دیگر اینکه امثال این رسائل از برای عوام و کسانیست که از اشاره
و ایماء و حواله و انهاء انتفاعی و پی بمطلبی نمیتوانند برد و باعث سرگردانی
و وسیله حیرانی ایشان میشود و بنابرین است که در اکثر مواضع توضیح
واضحات و تقریرات غیر محتاج الیها بجهت ظاهر شده و در اول حال
منظور نهایت ایجاز و اختصار بود و در هر مرتبه جمعی از برادران دینی
اشارت میفرمودند که فی الجمله بسطی داده شود و اجابت ایشان
لازم بود لهذا بعضی مطالب زیاده بطول انجامید و چون در
تمامی اوقات اشتغال باین امر نهایت تشویش بود و متصل حرکت از
جایی بجایی و از محلی بمحلی میشد و اسبابی که از برای این مطالب ضرور بود در
نبود و اگر هم میبود نقل آنها میسر نبود در هر جایی آنچه میسر میشد در
سلک تحریر در آمد و از اتفاقات نسخه که از آنها نقل واقع شده در
کمال سقم و غلط بودند و مجملا اسباب تفرقه خواطر همه جمع بود بنابرین

